



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عزیزان
علیهم الصلوات
والتسلیمات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

سفرنامه عقیبات

از اصفهان تا کربلا

(۱۳۳۰ ق / ۱۳۹۱ م)

توسعه

یکی از هم‌راهان میرزا محمد علی کلباسی

(م ۱۳۳۲ ق / ۱۳۰۲ م)



به کوشش
رسول جعفریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سفرنامه عتبات از اصفهان تا کربلا

نویسنده:

میرزا محمد علی کلباسی

ناشر چاپی:

مورخ

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	سفرنامه عتبات از اصفهان تا کربلا
۷	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۳	فهرست مطالب
۱۶	مقدمه مصحح
۱۶	شیخ محمد علی کلباسی و این سفرنامه
۲۳	اطلاعات اجتماعی و اقتصادی و جغرافیایی
۲۷	مشروطه، اصلاح گری و تجدد
۳۰	تفریح راه مطالعه و ...
۳۶	باغ ابریشم
۳۷	دیزیچه
۳۸	ریز - نوگوران
۴۷	چم آسمان
۴۹	قهوه رخ یا فرخ شهر
۵۰	[هفشه جان]
۵۱	خواندن کتاب سه تفنگدار
۵۳	شلمزار
۵۳	قلعه صمصام السلطنه
۵۵	گردنه زره
۵۶	گردنه ناقون - چهار تخته
۵۷	دو پولان
۵۸	آستانه پلنگی - آب گندم کار - سرخون
۶۰	گردنه مروارید - ده دژ

- ۶۲ عبور از گردنه های سخت
- ۶۴ مالمیر = ایذه
- ۶۶ آلا خورشید
- ۶۷ جارو - شاه نشین
- ۶۸ گزین
- ۶۹ ورود در سرزمین عرب
- ۷۱ ناصری
- ۷۲ دیدار با شیخ خزعل
- ۷۳ باغ معین التجار « بوشهری »
- ۷۴ حکایت غرق شدن تایتانیک
- ۷۶ بندر ناصری - در کشتی
- ۷۸ گردش در خرمشهر
- ۷۹ بصره
- ۸۱ عماره
- ۸۲ کوت
- ۸۳ خرابی ایوان کسری و مداین
- ۸۴ ترکیب دیگ در آتش خانه جهاز
- ۸۵ روزهای اقامت در کاظمین
- ۸۹ توصیف بادبزنی نفتی و مکینه - ماشین - تاپ
- ۹۰ سامرا و زیارت عسکریین علیه السلام
- ۹۴ ملاقات با آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی
- ۹۴ آخرین روز اقامت در سامرا
- ۹۵ بازگشت به کاظمین
- ۹۷ به سمت کربلا
- ۱۰۰ درباره مرکز

عنوان و نام پدیدآور: سفرنامه عتبات: از اصفهان تا کربلا... (1330ق) / نوشته یکی از همراهان میرزا محمد علی کلباسی؛ تصحیح رسول جعفریان.

مشخصات نشر: قم: نشر مورخ، 1402.

مشخصات ظاهری: 87ص.

شابک: 6-89-6300-622-978

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: زیارت گاه های اسلامی -- عراق -- کربلا

Islamic shrines -- Iraq -- Karbala

سفرنامه های ایرانی -- قرن 13ق.

th century 19Travelers' writings, Iranian --

شناسه افزوده: کلباسی، محمدعلی

شناسه افزوده: جعفریان، رسول، 1343 -، مصحح

شناسه افزوده: Jafarian, Rasul

رده بندی کنگره: 9/79DS

رده بندی دیویی: 675044/915

شماره کتاب شناسی ملی: 9354855

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم پریسا صادقیان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 2

سفرنامه عتبات

از اصفهان تا کربلا

(جمادی الأولى والثانیة 1330 ق / 1291 ش)

نوشته:

یکی از همراهان میرزا محمد علی کلباسی

(م 1342 ق / 1302 ش)

به کوشش

رسول جعفریان

شهریور 1402

ص: 3

عنوان و نام پدیدآور : سفرنامه عتبات: از اصفهان تا کربلا... (1330ق) / نوشته یکی از همراهان میرزا محمد علی کلباسی ؛ تصحیح رسول جعفریان.

مشخصات نشر : قم: نشر مورخ ، 1402.

مشخصات ظاهری : 87 ص.

شابک : 978-622-6300-89-6

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : زیارت گاه های اسلامی -- عراق -- کربلا

Islamic shrines -- Iraq -- Karbala

سفرنامه های ایرانی -- قرن 13ق.

Travelers' writings, Iranian -- 19th century

شناسه افزوده : کلباسی، محمدعلی

شناسه افزوده : جعفریان، رسول، 1343 - ، مصحح

شناسه افزوده : Jafarian, Rasul

رده بندی کنگره : 9/79DS

رده بندی دیویی : 675044/915

شماره کتاب شناسی ملی : 9354855

اطلاعات رکورد کتاب شناسی : فیپا

سفرنامه عتبات (از اصفهان تا کربلا)

به قلم یکی از همراهان میرزا محمد علی کلباسی

به کوشش :

رسول جعفریان

(استاد دانشگاه تهران)

نوبت و سال چاپ: اول / 1402

تیراژ: 50 نسخه

95 هزار تومان

ص: 4

مقدمه مصحح...7

شیخ محمد علی کلباسی و این سفرنامه...7

اطلاعات اجتماعی و اقتصادی و جغرافیایی...14

مشروطه، اصلاح گری و تجدد...18

تفریح راه، مطالعه و...21

باغ ابریشم...27

دیزیچه...28

ریز- نوگوران...29

چم آسمان...36

قهوه رخ یا فرخ شهر...38

شلمزار...42

قلعه صمصام السلطنه...42

گردنه زره...44

گردنه ناقون - چهار تخته...45

دوپولان...46

آستانه پلنگی - آب گندم کار - سرخون...47

گردنه مروارید - ده دژ...49

عبور از گردنه های سخت...51

مالامیر = ایذه...53

آلا خورشید...55

جارو - شاه نشین...56

گزین...57

ورود در سرزمین عرب...58

ناصری...60

دیدار با شیخ خزعل...61

باغ معین التجار «بوشهری»...62

حکایت غرق شدن تایتانیک...63

بندر ناصری - در کشتی...65

گردش در خرمشهر...67

بصره...68

عمّاره...70

کوت...71

خرابی ایوان کسری و مداین...72

ترکیدن دیگ در آتش خانه جهاز...73

روزهای اقامت در کاظمین...74

توصیف بادبزنی نفتی و مکینه - ماشین - تایپ...78

سامرا و زیارت عسکریین علیهما السلام...79

ملاقات با آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی...82

آخرین روز اقامت در سامرا...82

بازگشت به کاظمین...83

به سمت کربلا... 85

ص: 6

شیخ محمد علی کلباسی و این سفرنامه

سفرنامه عتبات، از اصفهان تا کربلا به قلم یکی از نزدیکان و همراهان « آقای کلباسی » یعنی میرزا محمد علی کلباسی (م 1342ق) از علمای خاندان کلباسی و امام جماعت مسجد حکیم اصفهان نوشته شده است.

محمد علی فرزند میرزا عبدالجواد کلباسی (م 1314ق)⁽¹⁾ و او فرزند آقا محمد مهدی کلباسی (م 1278) و وی فرزند حاجی کلباسی (محمد ابراهیم: 1180 - 1261ق) جد خاندان کلباسی است این خاندان علمی که بخشی در ایران (اصفهان) و شماری در نجف بوده و هستند از خاندان های مهم علمی - دینی ایران طی دو هستند. در یک تک نگاری مفصل با عنوان « خاندان کلباسی » « قم، نشر دانش حوزه، 1391 » شرح حال تمام چهره های این خانواده را بر اساس اطلاعات موجود نوشته شده است.

شرح حال محمد علی کلباسی در کتاب خاندان کلباسی (ص 165 - 166 آمده که بدین

ص: 7

محمد علی کلباسی « از علما و فضیله اصفهان بوده و به « آقای کلباسی » اشتهار داشته و در مسجد حکیم یک وقت را امام جماعت داشته و جنبه اعیانیت و ریاست را دارا بوده و در نزد دولت دارای وجهه و نفوذ بوده است. او همه ساله در روز نیمه شعبان به مناسبت ولادت حضرت ولی عصر (علیه السلام) جشن مفصلی در مقبره مرحوم جد منعقد می نمود و از جمیع طبقات مردم، از ملت و دولت دعوت می فرمود. وی سرانجام در روز 12 ماه صفر سال 1342 ق (1 مهر ماه 1302 ش) در اصفهان وفات نمود و در مقبره حاجی کلباسی داخل مقبره خاصی دفن شد. اولاد ذکور آقای حاج میرزا محمدعلی منحصر به سه پسر بوده، 1. آقا میرزا علی محمد، 2. آقا جمال 3. آقا رضا خاندان « (خاندان کلباسی، 165 - 166).

آقابزرگ با ستایش از وی و این که « من رجال الفضل و اهل العلم النابهین، و من وجوه علماء اصفهان » بوده او را ستایش و تاریخ وفاتش را 12 صفر 1342 و محل دفنش را تکیه آباء و اجدادی دانسته است (نقباء البشر: 1553/4).

در کتاب تذکره القبور درباره وی آمده است: « حاج میرزا محمدعلی از علمای متنفذ اصفهان بوده و به آقای کلباسی و در بین عوام به آقا مشدی شهرت داشته و در قضایای رضاخان و جعفر قلی دو نفر از یاعیان اصفهان در دوره جنگ بین الملل اول مطالبی از او نقل می شود که مناسب ذکر نیست. شب 12 صفر 1342 در اصفهان وفات یافت. (2)

علی القاعده آقای کلباسی در تحولات دوره مشروطه و بعد از آن در رویدادهای اصفهان نقش داشته است مسائلی که باید جزئیات آن را در تاریخ این دوره شهر اصفهان دید. داستان مشروطه و موافقان و مخالفان آن از مهم ترین موضوعات در دسته بندی میان طیف های مختلف بود. در اصفهان حاج آقا نورالله مدافع سرسخت بود، و آقای کلباسی هم که این سفرنامه بر محور او نوشته شده در شمار مدافعین قلمداد می شد چنان که نام وی به عنوان

ص: 8

-
- 1- در این خاندان عالم دیگری با همین عنوان شیخ محمد علی کلباسی هست که فرزند آقا شیخ محمد جعفر کلباسی (م 1292) است و طبعا ارتباطی با شخصیت مورد نظر ما ندارد (درباره وی بنگرید: خاندان کلباسی، ص 187).
 - 2- تذکره القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، مصلح الدین مهدوی، ص 407 « اصفهان، ثقفی، 1347 ».

عضو انجمن ولایتی اصفهان که ریاست آن را حاج آقا نورالله اصفهانی داشت، دیده می شود. (1) این که دقیقاً چه نقشی در این تحولات داشته باید منابع تاریخ اصفهان آن وقت با دقت بیش تری مطالعه شود.

دانشور علوی درباره رویداد تحصن در کنسول گری انگلیس از سوی طرف داران مشروطه در سال 1325ق، می نویسد: جمعیت کثیری در کنسول گری اجتماع نمودند و مخارج اولیه را از میرزا حسنعلی خان سراج الملک گرفتند ... و آن چه میرزا محمدعلی کلباسی خواست به این وضع خاتمه دهد موفق نگردید زیرا وکلای مجلس نیز ادامه این وضع را برای استحکام بنیان رژیم مشروطه مفید می دانستند. (2) در کل نام وی دست کم در این منبع دست اول از این، تحولات چندان دیده نمی شود.

عکس

□

حاج شیخ محمد علی کلباسی

از جمله در مورد دیگری از نقش وی در آن روزگار آمده است که با شروع جنگ جهانی اول و حرکت روس ها به طرف تهران و در پی آن مهاجرت آزادی خواهان، جنبشی را در اصفهان

ص: 9

1- تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن پرستان اصفهان، نورالله دانشور علوی، اصفهان، 1335 «ص 3

2- همان، ص 13

پدید آمد و « آزادی خواهان و سران حزب دموکرات اصفهان با همکاری و همراهی حاج آقا نور الله و محمد علی کلباسی و سایر علما در پی کمک به مهاجرین و آماده سازی و حرکت و استقبال از شاه جوان برآمدند. » (1)

از سوی دیگر این زمان چندین خانواده روحانی شامل نجفی ها روضاتی ها، کلباسی ها و امام جمعه در شهر و اطراف آن نفوذ داشته و صاحب املاک وقفی و غیره بودند. از جمله خاندان کلباسی، چنان که از سفرنامه حاضر هم به اشاره بر می آید در نواحی فلاورجان، املاکی داشتند و به همین دلیل در طول مسیر شیخ محمد علی در بسیاری از مناطق به « نصیحت رعایا » می پرداخت و اختلافات آنان را حل و فصل می کرد.

از سوی دیگر زمانی که در جریان جنگ جهانی قحطی پیش آمد و هم زمان با شورش یاغیانی مانند رضاخان جوزدانی و جعفر قلی چرمهینی بخشی از فعالیت این ها در منطقه فلاورجان بوده و به ناچار مسائلی میان آن ها و آقای کلباسی مطرح بوده است. شاید اشارات مرحوم سید مصلح الدین مهدوی در عبارت پیش گفته مربوط به این بخش باشد مطالبی که عجالتا نویسنده این سطور چیزی از آن نمی داند.

چنین به نظر می رسد کسانی مانند جوزدانی و چرمهینی که از سال 1335 ق یاغی خوانده شدند تا پیش از آن گه گاه به عنوان کمک به روحانیون یا دولت و یا جریان های سیاسی فعال وارد معرکه های سیاسی می شدند برای نمونه در جریان اشغال روس ها و تهدیداتی که بود، حاج آقا نورالله ضمن نامه ای به جوزدانی چرمهینی و نایب حسین کاشی از آنان درخواست کمک کرد و نوشت: با قوایی که در اختیار دارند بی درنگ به قم بروند و منتظر دستور کمیته دفاع ملی باشند. (2) محمد علی کلباسی هم در این قضایا نقش داشت چنان هک در همین کتاب آمده است: « رضا جوزدانی به تشویق شیخ محمدعلی کلباسی... در جنگ با روس ها شرکت کرده بود ». (همان، ص 137).

میرزا حسن خان انصاری درباره ارتباط میرزا محمدعلی کلباسی با رضاخان جوزدانی هم توضیحاتی ذیل رویدادهای سال 1337 ق آورده می گوید که رضا ارادت به میرزا محمدعلی

ص: 10

1- بررسی و تحلیل شورش و یاغی گری رضاخان جوزدانی در اطراف اصفهان علی اکبر جعفری و... مجله: پژوهش نامه تاریخ های محلی ایران، س 3، شماره 11، ص 109.

2- تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن پرستان اصفهان، نورالله دانشور علوی، اصفهان 1335 « ص 133.

کلباسی داشت. (1) در همین سال بود که رضا جوزدانی و جعفر قلی و شماری دیگر شکست خورده و او به دار آویخته شد. منشأ آن چه در منابع مختلف - که شماری از آن ها در وب سایت ها و وبلاگ های مختلف آمده - همان خبر جابری اصفهانی است دست کم تا این لحظه منبع دیگری در این باره ندیده ام.

میرزا حسن خان انصاری هم ذیل رویدادهای سال 1342 ق که سال درگذشت کلباسی است نوشته است: وفات آقای حاج میرزا محمد علی کلباسی که از علمای سیاسی بود به فجأه، و در خانواده آیت اعظم حاج محمد ابراهیم کلباسی به ارتباط با دولتیان متعین شده و مانند امام جمعه اقداماتی می نمود چکامه گفتم تاریخش: (2) است:

اجل چورخت وی آورد سر برون زد و گفت *** لباس کلباسی طی گشته از سه گز کرباس

زمانی که در نیمه جمادی الثانیه سال 1330 قمری آقای محمد علی کلباسی از علمای اصفهان تصمیم به زیارت عتبات گرفت فرزندش علی محمد نیز با وی همراه شده و این سفرنامه در همین سفر نوشته شد. یادداشتی در ابتدای این سفرنامه از سوی علی محمد کلباسی فرزند بزرگ آقای کلباسی نوشته شده است. این مقدمه به این شرح است:

« محض عدم فراموشی این نسخه کله تحریر شد که هنگام مطالعه در این کتاب یادی از دوستان و مصاحبین نموده باشند و التماس دعا مخصوصا در اماکن مشرفه دارم. حررها الاحقر العاصی الفقیر المذنب المحتاج الی الله الغنی علی محمد بن محمد علی کلباسی و کان ذلك التحریر فی لیلة الثامن عشر 18 شهر ربیع الاول 1330 ». [و افزوده شده] از مکاتبات و اطلاعات و مرقومجات فراموش نباشید. حررها الاحقر علی محمد کلباسی ».

از این عبارت بر نمی آید که خود او این سفرنامه را نوشته است. به علاوه این یادداشت قبل از سفر نوشته شده است زیرا شروع سفر « یوم 16 جمادی الأولى 1330 » و پایان آن « سلخ جمادی الثانیه » یعنی روز آخر این ماه بوده است در حالی که یادداشت بالا در روی صفحه نخست در 18 شهر ربیع الاول 1330 نوشته شده است. باید فرض کنیم این دفتر برای نوشتن

ص: 11

1- تاریخ اصفهان و ری، ص 381، « به کوشش حسین عمادزاده، اصفهان 1322ش » و نیز بنگرید: مقاله دورنمایی از اوضاع آشفته گذشته، حسین سعادت نوری، ارمغان، دوره 36، شماره 9، ص 439.

2- تاریخ اصفهان و ری، ص 389

گزارش سفر تهیه شده بوده و از قبل این یادداشت روی آن نوشته شده است. طبعاً کسی که از نزدیکان و همراه آنان بوده این سفرنامه را نوشته است خط متن نیز با این خط تفاوت دارد گرچه در میان کتاب دو مورد با خط متفاوتی هر کدام یک صفحه نوشته شده که نزدیک به این خط است

عکس

شرح حال کوتاه علی محمد کلباسی - فرزند شیخ محمد علی - که در این سفر همراه پدر بوده است، بنا به آن چه در خاندان کلباسی آمده چنین است: « مرحوم آقا میرزاعلی محمد که اکبر و اعلم اولاد حاج میرزا محمد کلباسی و از طبقه چهارم متولد 1270 است. وی زمانی در مسجد حکیم به جای پدرش امام جماعت داشته است. او صداقت موروثی اجدادش را داشته و حالت انزوا و گوشه نشینی اختیار کرده و قلیل المعاشره با مردم بود. در سال 1321 ش در اصفهان وفات نموده و در تخت فولاد در تکیه مرحوم آقا میرزا ابوالمعالی دفن شده است. داماد عمویش آقای حاج میرزا محمد هاشم کلباسی بوده است ».

ص: 12

در اواخر سفرنامه و زمانی که آن‌ها به کربلا می‌رسند و سفرنامه بعد از آن ادامه نمی‌یابد، از شیخ محمد حسین کلباسی که در کربلا بوده به عنوان عمو یاد شده است. ایشان حاجی شیخ محمد حسین فرزند محمد مهدی بن حاج محمد ابراهیم است که شرح حال وی در نقباء البشر: 663/2 و خاندان کلباسی، ص 170 - 171 آمده و پس از آن که سال‌ها در عتبات بود، در سال 1332 - دو سال بعد از تحریر این سفرنامه - به مشهد رفت و سال 1340 - دو سال قبل از آقای کلباسی (محور اصلی سفرنامه حاضر) - مرحوم شد.

بر اساس این متن تنها می‌دانیم متن حاضر توسط یکی از نزدیکان آقای کلباسی و فرزند او علی محمد نوشته شده اما این که دقیقاً نام او کیست نمی‌دانیم. در متن از «من» یاد می‌کند، و در همان ابتدا همراهی میرزا علی محمد را هم گوشزد می‌نماید: «من و آقای آقا میرزا علی محمد و عبدل سوار شده»، اما این که نام نویسنده چیست روشن نیست. در یادداشت علی محمد فرزند شیخ محمد علی هم نام نویسنده معلوم نمی‌شود اگر خود او نوشته بود، طبعاً این عبارت که من و آقای میرزا علی محمد سوار شدیم «نامفهوم بود. نویسنده دستی هم در شعر داشته است و دست کم دو بار یکی به مشاعره و دیگری به سرایش اشعاری فی البداهه اشاره کرده است.

دوست عزیزم جناب آقای استاد مجتبی ایمانیه - نویسنده کتاب مدارس اصفهان، و آثار دیگر - که این سفرنامه با ارزش را که زمانی از میان اوراقی درهم و برهم از یک کتاب فروشی قدیمی خریده بودند در اختیار بنده گذاشتند خودشان در دو صفحه ای درباره آن در ابتدا نوشته بودند که راهنمای بنده در نوشتن این مقدمه بود و از آن استفاده شد. در سفری که در 14 خرداد 1402 به اصفهان رفتم و در خدمت ایشان و جناب آقای حسن آقای مظاهری گشت و گذاری در حوالی میدان کهنه و آثار قدیم آن داشتیم این نسخه را به همراه چند کتابچه دیگر به بنده لطف کردند از ایشان سپاسگزارم.

چنان که گذشت سفرنامه عتبات گزارش سفری است که از 16 جمادی الاولی سال 1330 / 1290 ش آغاز شده و روز آخر جمادی الثانیه همان سال تمام شده است. مبدأ حرکت از اصفهان و مسیر از اصفهان به سمت چهار محال بختیاری از آن جا به سوی ایذه و سپس خرمشهر و بصره و آن گاه تا کاظمین و سامرا و برگشت تا کربلا ادامه یافته است

جمع سه نفره اصلی و محوری این سفرنامه یعنی آقای کلباسی نویسنده و شخصی است که از او به نام حاجی آقا یاد شده (به احتمال زیاد علی محمد کلباسی فرزند آقای کلباسی) هستند. در کنار آنان اسامی دیگری از همراهان هر کدام به مناسبت به میان می آید. اعتبار و جایگاه آقای کلباسی در این سفر و شناخته شده بودن ایشان راهگشای مشکلات بوده و مردمان این مسیر به او احترام می گذاشتند. همین امر سبب برخی از دیدارها مانند ملاقات با شیخ خزعل همین طور ملاقاتی با میرزا محمد تقی شیرازی یا همان میرزای دوم و موارد دیگر شده است.

سفرنامه، روز شمار مرتب ندارد اما از همین مواردی که هست روشن است که تمام سفر در یک ماه نیم از میانه جمادی الاولی تا پایان جمادی الثانیه سال 1330 ق بوده است. تنها در پایان با اشاره به این که رویدادهای نجف هم نوشته خواهد شد تاریخ ربیع الثانی 1333 را دارد که روشن نیست دقیقا چگونه و در چه شرایطی در سه سال بعد این یادداشت نوشته شده است.

نسخه برجای مانده نسخه اصل است و به جز دو مورد متن با یک خط نوشته شده است. اشاره ای درباره تألیف کتاب که پیش از این گذشت در فریم 2 آمده و سفرنامه از فریم 3 آغاز و تا 56 تمام می شود در این فولدر هر فریم فقط یک صفحه است.

نثر کتاب عادی و تا حدی عامیانه است و به ویژه اغلاط املائی ساده و نسبتا شگفتی دارد که برخی از نمونه ها را در پاورقی مشاهده خواهید کرد. طبعا علاوه بر نوع خط، به دلیل درهم ریختگی جوهر در برخی از صفحات و سطور شماری از کلمات را ناخوانا کرده است. همه این ها در متن فعلی منعکس و مشکلاتی را ایجاد کرده که با گذاشتن سه نقطه یا نوشتن این که برخی از کلمات ثبت شده حدسی است سعی کرده ام ناتوانی خود را در خواندن توجیه کنم.

در این جا مروری کلی بر برخی از نکات این سفرنامه خواهم داشت، گرچه با اطمینان می توانم بگویم ارزش این سفرنامه بسیار بیش از این هاست.

اطلاعات اجتماعی و اقتصادی و جغرافیایی

ارزش سفرنامه ها به حضور آنان در بطن جامعه از شهر و روستا و ثبت برخی از نکاتی است

که غالب آن‌ها توسط منابع دیگر گزارش نمی‌شود اطلاعات مردم‌شناسی، اقتصادی و به ویژه جغرافیای در همه ابعاد در این قبیل منابع ثبت و ضبط می‌شود که هر چند ممکن است دقیق نباشد اما بسیاری از آن‌ها بی‌بدیل هستند.

این قبیل اطلاعات در این سفرنامه اندک اما گاه بسیار ارزشمند است. طبعاً جامعه ایرانی در این دوره اهل کشاورزی و باغ‌داری و دامپروری است و مسیری هم که در سفرنامه ما دنبال شده محیط کاملاً روستایی و ایلی است ابتدا بخشی از مسیر در اصفهان از باغ ابریشم تا چهار محال طی شده آن‌گاه با ایلات و عشایر بختیاری همراه است و در نهایت وارد سرزمین عرب می‌شود این راه معمول برای رفتن به خوزستان بوده که سفرنامه‌های متعددی از آن در دست است.

درباره مسیر نام بسیاری از روستاها که برخی در حال حاضر شهر شده‌اند، دیده می‌شود. شمار مردمان برخی از این مناطق بدست داده شده و با گفتن این که مثلاً هزار و سیصد درب خانه در آن روستا هست آمار آن‌ها یاد شده است درباره برخی از مناطق مانند مالا میر که همان ایذه بعدی است می‌نویسد: «رسیدیم به مالا میر؛ این جا سکنه ندارد اگر چه خیلی اسم دارد، لکن جای بدی است چادرها را سرپا کرده بودند. آمدیم خیلی هوا گرم بود و متعفن. مگس‌های بدی هم داشت به سختی خوابیدیم بعد بیدار شده، نهار صرف شد. هیچ چیز این جا پیدا نمی‌شود». توضیحی درباره قلعه صمصام السلطنه بختیاری دارد قلعه‌ای که تاکنون در شهر شلمزار برجای مانده و در ویکی هم مدخل دارد. باغی هم کنار آن بوده که درباره درختان آن توضیحی داده است. تلاشی که برای مشغول کردن مردم در کارگاه‌های قالی برای زندگی مردم کرده‌اند، مورد توجه او قرار گرفته است: «چادری بزرگ از خارج پهلوی عمارت آقای صمصام السلطنه نمودند که معلوم بود چندین دستگاه قالی بافی دارد عملجات زنانه از این شغل لاعلاج... و تعیش می‌نمایند. خیلی خیلی این نوع اقلام در حق ضعفاً محل تحسین است، و اتفاقاً هم امروز فقیر کمتر دیدم در این آبادی یا به کلی جز دو سه درویش دیده نشد این هم یک خدمتست از کسان و بستگان این مردم محترم». جای دیگر اشاره به پلی که «مرحوم اسفندیار خان روی آب کردند کشیده» سخن گفته است.

از نقل و انتقالات ایلات نیز در میانه راه صحبت شده و در مورد از نقش زن‌ها در این نقل و

انتقال و اصولاً زندگی عشایری یاد می‌کند: « حرکت ایلات و عبور آن‌ها خیلی محلّ تماشا و سیاحت است. غالباً معاشیه و ترتیب حشم و کلیه کارها را زن‌ها به طور سهولت متحمّل می‌شوند و خودشان از عهده بر می‌آیند از حمل اثاثیه و خودشان بر گاو و الاغ و مادیان و به راندن آن‌ها در این کوه و کتل‌های سخت فوق‌العاده چیزی که کلی تعجب است این است که از آن‌جا که خداوند سبحان مدبّر الامور محبّتی از اولاد در دل‌های مادرها گذاشته این زن‌ها، طوری به ملایمت و سهولت اطفال شیرخوار را حرکت می‌دهند. بعضی از آن‌ها گهواره خیلی کوچکی را با روپوش به پشت خود بسته و پیاده از کتل‌ها بالا رفته و طفل در گهواره خوابیده؛ بعضی دیگر که معلوم بود مکنت آن‌ها کمتر است از نی و علف تخته با کهنه و ریسمان ساخته، و طفل را آن‌جا خوابیده براحث باشد و به پشت بسته است و برای سایه بودن آن‌ها روپوش گذارده حتی برای ادرار طفل نی ترتیب داده که از این رهگذر هم آسوده شود. بعضی دیگر که این را هم نداشته‌اند دو کهنه گذارده و به کمر و پشت خود بسته است. حالا- تصور نمایید که از کتل بالا رفتن و راه طی نمودن و مال را بردن حمل طفل هم نماید، چه قدر محبت می‌خواهد که مع ذلک کله از شیر دادن در وسط راه و باد زدن او غفلت نمی‌کنند. سبحان له الثناء، و الشکر لله المدبّر ».

اطلاعات وی پس از رسیدن به کارون و آن‌گاه رفتن در مسیر بصره، درباره کشتی‌ها و جهازهای روی کارون تا خرمشهر و از آن‌جا تا بصره سودمند است نقش شیخ خزعل و کشتی اختصاصی او و همین‌طور قصری که در فیلیه داشته از دیگر اشاراتی است که وی نسبت به فضا و جغرافیای راه دارد. دوستی و تماس آقای کلباسی با ملک التجار اصفهانی هم از این سفرنامه بدست می‌آید.

درباره کارخانجات ساخت و تعمیر کشتی در نزدیکی بصره می‌نویسد: « این جا سر حدّ عثمانی است، نرسیده به او کارخانه‌های زیاد هست؛ من جمله کارخانه ایست که یک نصرانی به جهت آرد گندم درست کرده است. من جمله کارخانه تعمیر جهازات است که عمارت‌های مفصل دارد ».

درباره قیمت‌ها و گرانی و ارزانی ارزاق هم مطالبی دارد درباره روستای هفشه جان در فلاورجان می‌نویسد: « واقعاً خیلی خوش‌هوایی داشت نشسته صحبت می‌کردند از رعایا که

رسم آن‌ها این است که هر کس هر جا را بخواهد زراعت کند کسی متعزّض او نمی‌شود، اما شرط آن که غیر از گندم و جو باشد، و آب صحرا هم از همان رودخانه است، و مالیات این جا هم هفتصد و پنجاه تومان [و] سه قرآن و نیم بوده است اما الحال چهارهزار تومان است. « دربارہ روستای جارو هم می‌نویسد: « این جاها خیلی غلّه - الحمد لله - ارزان است. می‌گویند گندم یک من ده شاهی همیشه بوده است اما الحال بیست و پنج شاهی - سی شاهی است، و من به وزن شاه. »

در برخی از موارد مالیات می‌گرفته اند که اشاره به آن هم شده است. از جمله این که « از آن جا باز رسیدیم به رودخانه ناقون، پلی بافته ای داشت. گذشتیم تا رسیدیم به قلعه ای که جای مأمورین پل است. این جا قافله که می‌گذرد از پل پول می‌گیرند و بلیط می‌دهند به جهت پل بزرگ، هر قاطری که بار تجارتي داشته باشد پنج قران الاغ سه قرآن اما بی بار یک قرآن. مال‌های چاروادارها را دیدند و پول گرفته بلیط دادند و بلیط هم کاغذ سرخی است چهارگوشه او قران نوشته است و میان او قیمت بلیط است از ده شاهی دارد تا بالا از ما به واسطه آقا پول نگرفتند. »

آقای کلباسی در تمام طول راه نقش « نصیحت » کردن به رعایا یا افراد متنفذ را در قبال مشکلاتی که بین مردم مالکین و یا دیگر متنفذان پیش آمده بر عهده دارد. نمونه آن چنین است: « در این بین مکتوبی رعایای سردار از عقیلی نوشته بودند که عرب‌ها آمدند و ماها را غارت کردند. آقای کلباسی در صدد اصلاح خواستند بریابند. امیر مجاهد را خواستند آمد؛ خیلی نصیحت کردند این‌ها گفتند که دیگر کار از کار گذشته است. سردار معظم هم بود. »

در گذشته کسانی که قصد سفر به عتبات را از ناحیه جنوب داشتند از طریق خرمشهر به بصره رفته و آن جا از طریق اروند رود و سپس از طریق رود دجله با کشتی به سمت عماره کوت و سپس بغداد می‌رفتند طبعاً اول کاظمین را زیارت کرده باز با کشتی به سامرا رفته و با همین وسیله بر می‌گشتند آن گاه از طریق زمین به کربلا یا نجف می‌رفتند مسافری ما نیز در این سفرنامه همین مسیر را رفته و از آن چه که در ارتباط با راه کشتی رانی در این رودخانه است، سخن گفتند چگونگی سفر از گرفتن بلیط کشتی‌های انگلیسی موجود، بخش‌های آن برای استراحت و خواب و توقف گاه‌ها و تهیه وسایل برای طول راه مسائلی است که در این گزارش

آمده است. یک بار هم در یکی از مسیرها انفجاری در یکی از موتورخانه ها رخ می دهد. گرفتن بلیط و مسائل مربوطه همه مربوط به شرکت لینچ انگلیسی است و آنان مرتب در هر کجا، باید به دفاتر آن مراجعه کنند اطلاعاتی که در این زمینه آمده ارزشمند است.

محتمل است مرحوم محمد علی کلباسی تحصیلاتی در عتبات داشته و با محیط آشناست. به علاوه شماری از کلباسی ها در آن جا مقیم بودند که از آن جمله شیخ محمد حسین کلباسی است که با یکدیگر ملاقات کرده اند زمانی که او در حال رفتن به حرم عسکریین است، و نزدیک به این شهر نویسنده می نویسد: « عرب ها مال آورده بودند به جهت زیارت به هزار زور و ماجرا یکی یک قران اجاره کردیم سوار نشده پشیمان شدیم به جهت آن که استخوان می رفت در بدن انسان رفتیم تا رسیدیم لکن در بین راه پیاده شدیم تا رسیدیم. این جا از همت میرزای مرحوم آباد شده است ». بعد از آن وقتی به سامرا می رسد، با میرزا محمد تقی شیرازی مرجعیت وقت نیز آشنایی داشته است. او درخواست ملاقات می کند و داماد میرزا خبر می دهد که ایشان مباحثه دارد و شما بیاید می روند و قدری درباره نزاع عرب و بختیاری بحث می شود بار دیگر هم وقتی آن ها سوار کشتی می شوند باز خبری می رسد که میرزای قصد دیدار با آن ها را داشته که فرصتی نمی شود.

مشروطه، اصلاح گری و تجدد

نویسنده رساله به مناسبت و گاه هم بی مناسبت اشاره به منازعات مشروطه و مستبده دارد و در کنار آن به بدبختی مردم ایران نداشتن راه آهن و همچنین عقب افتادگی در مدارس اشاره دارد این اشارات اغلب در جملات کوتاه بیان می شود در همان آغاز رساله می گوید: « غالباً دریغ می خوردم از این که چرا باید ما خط آهن نداشته باشیم که این قدر سخت باشد ». جای دیگری از ایوانی یاد می کند که اطفال در آن جا درس می خواندند و آن گاه می گوید: « خیلی [تأسف] شد از این که چرا باید به این بی نظمی باشد ». نمونه های دیگر درباره عقب ماندگی بحث از کشتی هاست که به هر روی نشان از قدرت فرنگی دارد. در هفتمه جان مهمان کدخدا هستند و صحبت می شود: « از آن جا حرکت کرده رفتیم منزل کدخدا، چای صرف شد. صحبت از مملکت پیش آمد، خیلی افسرده شدیم. بعد صحبت از کشتی های بزرگ

کوچک شد». و جای دیگر باز بی مناسبت می گوید: «خدا چاره سازد برای ایران و ایرانیان که خیلی بیچاره هستند». جایی هم از نقش خوانین در مملکت یاد شده است: «این خوانین تمام ایران را مخشوش [کذا] کرده اند نمی دانم چه می خواهند بکنند». در جای دیگری وقتی با اعراب اطراف کارون برخورد می کنند می نویسند: «چند نفر از اعراب هم آمدند، اما خیلی با مشروطه بد هستند». دیداری هم با شیخ خزعل دارند و او از آشتگی مملکت می گوید: «بعد، صحبت از رفتن وطن عزیز شد ادعا می کرد که من حاضر هستم که اتفاق کنیم و نگذاریم خدا چاره بسازد گمان می کنم که از این چیزها گذشته باشد مگر آن که دست غیب کاری کند و الا این ها محض قول است در فعل حاضر نیستند خیلی تأسّف باید خورد به جهت وطن، نمی دانم چه دارویی در دماغ ماها کرده اند که مثل آدم هایی که در وادی تیه سرگردان شده سرگردان شده ایم و هیچ فکر نمی کنیم که آخر خدای تبارک از ما بازخواست می کند، چرا نکند و حال آن که خودش فرموده «و ما أسئلكم عليه اجراً الا المودة». الخ. و ما به دست خود حرم مطهر فرزند عزیزش ثامن الائمه علیه السلام را به دست اجانب داده که جریبل بدون اذن وارد نمی شود». تفصیل ماجرای خراسان یعنی حمله روس به حرم امام رضا در جبل المتین درج شده بوده و نویسندگان آن روزنامه را پیدا کرده و خواننده است «روزنامه جبل المتین را بنده پیدا کرده بودم می خواندم». شیخ خزعل همان جا به آقای کلباسی درباره راه صحبت کرده و می گوید: «ان شاءالله راه آهن را می کشیم خوب می شود». در جای دیگری هم از نصرت الملک پسر شیخ خزعل یاد می کند: «در این بین آقای نصرت الملک پسر شیخ، یعنی حکومت ناصری آمد دست شیخ را بوسید و رفت بیرون باز چند نفر از رؤسای دیگر آمده دست بوسیدند رفتند. بعد پسر کوچک شیخ که خیلی با تربیت است آمد و درب چادر تعظیم کرده آمد دست آقا و شیخ را بوسید و این هم رفت».

دیداری هم با رئیس اداره لینهج دارد شرکتی که امتیاز کشتیرانی کارون را داشت و او حکایت کشتی های بزرگ را می گوید و از جمله داستان غرق شدن تایتانیک را برای آقای کلباسی می گوید: «گفت چند وقت قبل کشتی ای که از بزرگی اوّل کشتی بود در تمام دنیا و تصوّر غرق شدن او را کسی نمی کرد و این کشتی را در کشتی دیگر گذارده به جهت حفظ او رسیده بود به یک قطعه یخی که سه فرسخ طول او بوده است از او رد شده و رفته است بر روی یخ

میان یخ بلندی داشته است از آن بلندی سرازیر شده است و فرو رفته است در آب، و این کشتی هزار و سیصد نفر آدم در او بوده است و تلگراف بدون سیم هم در او بوده است، همان وقت تلگراف به تمام کشتی ها شده آن ها تا آمده بودند برسند تمام از میان رفته بوده است و خود کشتی هم فرو رفته بوده است اما عکس او را در همان حال انداخته اند، تماشا دارد که چه طور مردم می ریزند در آب». همین چنین از کشیدن خط تلگراف در محمّره و عدن و چگونگی نصب دکل ها برای شیخ صحبت می کند. شیخ از او می پرسد که داستان «نقط» به کجا رسید و او دشواری تصفیه نفت را برای وی شرح می دهد. در جای دیگری از بی توجهی به ایرانی ها سخن گفته و می گوید: «بدبختی ما ایرانی ها آن جا معلوم می شود».

به ایوان کسری هم که می رسند می گوید: «در این بین رسیدیم به ایوان کسری و مداین، آن روز روزی بوده است از برای عجم امروز هم روزیست». بعد هم از ترک روی دیوار ایوان کسری صحبت می کند و می افزاید: «بعد صحبت از عجم شد. واقعاً بدبختی ماها اعاجم را گرفته چه کنیم». نویسنده نگرانی خرابی ایوان کسری است و نگاه او به ایوان آدمی را به یاد اشعار خاقانی می اندازد: «بعد رفتیم روی سبچه [ی کشتی]، چون که گفتند باز ایوان کسری درست پیدا شده است. جلو واقعاً پیدا بود، به خوبی. خیلی خراب شده است، و کما این که شنیده بودیم ترکی بزرگ دارد؛ ... بعد صحبت از عجم شد. واقعاً بدبختی ماها اعاجم را گرفته، چه کنیم. بعد مداین پیدا شد، از روی جهاز سلام کردیم، و گذشتیم.»

در عراق از دیدن چراغ برق ها همه جا ذوق زده است و از آن ها یاد می کند: «هر محله ای یک چراغ دارد از بلدیّه». در بغداد این را هم خبری می دهد که «سید احمد آمد گفت: سیدی را دیشب گرفتند بردند، به جهت آن که مشروطه طلب بود» ولی باز می افزاید: «مستبد را هم گفتند می گیرند». شاید برای کنترل ایرانی ها در آن جا این اقدامات می شده است. در ادامه می گوید: «یکی از هم محله ای های اصفهان آمد خدمت آقا. صحبت از ایرانیان شد، خیلی بدبخت شده اند. بارها گفته ام این جا غالباً ایرانی ها را شرطه نمی گذارند زیادتر از یک هفته بمانند، آن هم به چه ترتیب». نویسنده که حضور انگلیسی ها را فراوان می بیند، می نویسد: «خیلی ملول بودم که چرا زبان انگلیسی را تمام نخواندیم، چون که از اصفهان تا به حال تقریباً ده موقع بود که به کار می آمد». شرح بادبزن نفتی و دستگاه تایپ نامه ها و نوشته ها هم که پیش فرنگی دیده و

توصیف می کند، جالب است: « اما این فرنگی که در اداره بود عربی را قدری می دانست، لکن انگیزی حرف می زد و مفسّر [مترجم] داشت. یک بادبزَن آن جا بود که به قوّت نفت می گشت. یک چرخ می هم بود، یعنی مکینه که به ترتیب حروف آدمی که پشت او نشسته بود دست می گذاشت و خودش می نوشت بعد سه تا کاغذ سفید و دو تا سیاه گذاشت به جهت تماشا و هر سه تا را درآورد نوشته بود پرسیدیم قیمت این چرخ چه قدر است؟ گفت: بیست و پنج لیره. « یک بار هم از یک کشتی که از « مسلمان » و نه « فرنگی » است یاد می کند و می گوید: « اما این جهاز چون که ملک مسلمان بود، خیلی بی نظم بود! »

درباره سید اسدالله نامی سخن می گوید که « آمد خدمت آقا و خیلی اظهار مشروطه طلبی کرد ». معنای این سخن این است که آقای کلباسی هم تمایل به مشروطه داشته است. جایی هم آرزو می کند که « خدا فرج را نزدیک کند و قدری ما را بیدار کند ». نویسنده در جایی از شخصی به نام اسکندر خان نقل می کند که از متنفذان محلی بوده و بسیار هم بدخلق بوده است. درباره او می نویسد: « در بین راه خیلی فحش داد به مشروطه طلب ». درباره برخی از عرب ها هم که نزد آنان آمده اند نوشته است: « وقتی که وارد شدیم آدم شیخ میرزا ابوالقاسم خان آن جا بود. آمدند در چادر ما چند نفر از اعراب هم آمدند اما خیلی با مشروطه بد هستند ».

تفریح راه مطالعه و ...

همه ما با ادبیات سفرنامه نویسی قاجاری کم و بیش آشناییم. رکن اصلی آن راه و خرج راه خورد و خوراک قلیان و البته نماز منظم که هر لحظه از وضو گرفته تا گزاردن نماز گزارش می شود ده ها بار بلکه بیش تر این تعبیر تکرار می شود خوردن و نماز خواندن این سفرنامه نیز همین طور است در لابلای این ها راه رفتن سختی های آن تصویر و توصیف از محیط از جوی ها و رودها و باغ ها یا به عکس کوه و کمر و گردنه مسافر ما هم که بخشی از راه را با سختی و مشقت و عبور از گردنه ها رفته است این توصیفات را دارد و مثل هر انسان دیگری از نشستن لب جوی و خوردن چایی و نگاه کردن به باغ و بوستان لذت می برد و این را مرتب به زبان می آورد.

و اما بهترین تفریح این گروه سه نفر که نویسنده و حاجی آقا و آقای کلباسی است، در تمام این سفر خواندن کتاب سه تفنگدار است. کتاب الکساندر دوما، نخستین بار در سال 1307

قمری با ترجمه محمد طاهر میرزا اسکندری در تهران (رحلی 592+333+385) منتشر شد. در دوره قاجار یک بار دیگر در سال 1315 ق و بار سوم در سال 1316 ق منتشر شد.

تفریح سه روحانی ما در طول این سفر خواندن این کتاب بوده است. یادآوری این نکته برای نویسنده سفرنامه جالب است و او بارها اشاره به خواندن این کتاب می کند. اغلب پیش از خواب یا بعد از آن یا وقت چایی خوردن و مانند آن کتاب سه تفنگدار را می خوانند. در این سفرنامه کوچک دست کم نوزده بار از خواندن سه تفنگدار در مواقع مختلف یاد شده است:

بعد فرمودند کتاب تفنگدار را بخوانیم تا خواب برویم.

بعد هم باز تفنگدار را خوانده تا وقت شام.

رفتم در اتاق نماز گزارده مشغول خواندن تفنگدار شدیم تا وقت شام حاضر کردند.

بعد از نماز چای صرف شد و شروع به خواندن کتاب تفنگدار شد. خیلی تعجب از بعضی مطالب او کرده تا سه ساعت از شب گذشته.

مشغول نماز شدیم بعد مشغول خواندن تفنگدار شدیم تا مغرب بعد نماز گزارده باز مشغول خواندن تفنگدار شدیم تا یک ساعت و نیم از شب گذشته شام خوردیم.

وضو گرفتیم آمدیم در چادر قدری تفنگدار را خوانده و از او محظوظ شدیم. بلند شده مشغول نماز شدیم، نماز گزارده.

بعد از این ها آقای حاجی را تفنگدار را برداشته شروع به خواندن کردند. بعد آقای کلباسی شروع کردند.

چادرها را سر پا کرده چای درست کرده خوردیم بعد مشغول خواندن تفنگدار شدیم. بعد خوابیدیم.

در پشت بام تمر درست کرده بعد از نماز مغرب و عشا خوردیم. بعد مشغول خواندن سه نفر تفنگدار شده باد گرمی می آمد.

شش داشتیم به روز از خواب بیدار شده بعد از ساعتی چای درست کرده خوردیم. مشغول خواندن تفنگدار شدیم. الحمد لله خیلی سرحال بودیم.

بعد چای درست کردند خوردیم در بیرون از قمره خیلی خوش هوایی داشت و کتاب تفنگدار را شروع کردیم تا آن که قریب به یک ساعت به روز مانده رسیدیم به بصره.

بعد قدری تفنگدار را خواندیم ناهار خورده باز خوابیدیم؛ گرچه هوا خیلی گرم بود.

بعد شروع به خواندن سه نفر تفنگدار شد. چای صرف شد.

عد آمدیم در قماره قدری تفنگدار را خواندیم و خوابیدیم.

بعد بیدار شده، ناهار صرف شد باز تفنگدار را آقای ضیاء می خواندند. بعد خوابیدیم. امروز خیلی هوا گرم بود از همه روزها بدتر بعد آمدیم بیرون تفنگدار را خواندیم و چای صرف شد. حمودی آمد خدمت آقا بعد رفت. ما هم قدری تفنگدار را خواندیم، آقا خوابشان برد. بعد بیدار شدند.

قدری تفنگدار را خواندیم خیلی خوش مزه بود. بعد ناهار صرف شد.

بعد قدری بنا شد بخوابیم بعد از خواندن تفنگدار لکن من به سختی خوابیدم که خوابم نمی برد. بعد بیدار شده باز قدری تفنگدار را خواندیم و بنده رفتم زیر چرخ در آب. بعد ناهار خورده خوابیدیم. آقا قدری خوابشان برد، لکن من و حاجی آقا تقریباً نیم ساعت افتادیم و خوابمان نبرد

آقای حاجی آقا رفتند زیارت و من قدری تفنگدار را خواندم. آقا خوابشان برد، من هم رفتم حرم زیارت کردم آمدم خانه ناهار صرف شد.

یک بار هم می نویسد: « بنا شد صحبت بشود. این حقیر یک جزئی از تاریخ حاجی بابا را گفتم ». از این ها که بگذریم، گوش دادن به نوای خوب هم دست کم یک بار بوده است. زمانی که در در اوایل سفر در دیزیچه بودند، می نویسد: « آقا شیخ عبدالواسع » تشریف آورده و « یک جزئی حقانی خواندند و ما را مستفیض فرمودند ».

چنان که اشارت رفت نسخه این سفرنامه توسط دوست عزیز جناب آقای مجتبی ایمانیه در اختیار بنده قرار گرفت. در این جا باید از لطف و محبت ایشان سپاسگزاری کرده و اثر حاضر را به ایشان که برای تاریخ اصفهان زحمات زیادی کشیده اند تقدیم کنم. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

رسول جعفریان / هفدهم شهریور 1402

عكس

□

ص: 25

باغ ابریشم

*باغ ابریشم (1)

بعد از حمد باری تعالی - عزّ اسمہ - آن که چون آقای سرکار شریعتمدار آقای کلباسی یوم شنبه 16 جمادی الاولی 1330 مسافرت داشتند و بنده هم عازم بودم، از خانه به عزم آن که خدمت آقا برسیم حرکت کردم و آقا هم صبح حرکت فرموده بودند. ناهار را در بیشه (2) بوده اند و شام را از خانه با بنده آوردند باغ ابریشم در بین راه صحبت خیلی شد، اگر بخوایم بنویسیم مثنوی هفت من، لکن غالباً دریغ می خوردم از این که چرا باید ما خط آهن نداشته باشیم که این قدر سخت (3) باشد.

مقصود قریب به یک ساعت از شب شنبه 17 گذشته وارد باغ ابریشم شدیم. حمار را بسته وضو گرفتم رفتم بالا آقای کلباسی (4) سراغ (5) بعضی آقایان را گرفته جواب دادم بعد ایستادیم نماز طول کشید به جهت آن که نماز ظهر و عصر هم به جهت ترس از دزد قضا شده بود.

بعد

ص: 27

1- نخستین منزل این سفرنامه باغ ابریشم در ابتدای راه فلاورجان اصفهان در حاشیه بلوار الغدیر است. چنان مشاهده خواهید فرمود مسیر این سفرنامه از این نقطه به سمت چهار محال بختیاری ادامه یافت و از روستاهای میان راه که برخی از آن ها اکنون شهری شده است می گذرد. در ضمن همه تیتراها از ماست لذا با این یادآوری لزومی به گذاشتن کروشه نخواهد بود.

2- بیشه حدسی است.

3- در اصل: سخط!

4- چنان که در مقدمه گذشت عنوان «آقای کلباسی» برای آقای میرزا محمد علی کلباسی (م 1342ق) (فرزند میرزا عبدالجواد و او فرزند محمد مهدی و او فرزند حاجی کلباسی، جد خاندان) است.

5- در اصل: سراق! [شاید عمداً این موارد که کم هم نیست، غلط نوشته باشد!]

خدمت آقا آب گرم خوردم و یک سیگاری کشیدیم چند عریضه به جهت شهر نوشتم. بعد شام فرمودند شام حاضر شد، جای همه خالی چلو قیمه بود، صرف شد. بلند شدیم به جهت خواب چون که اشتیاق زیاد داشتم به [خاطر] این که روز و شب پیش هم خواب نرفته بودم، شب را خواب نرفته.

چند قافله از در باغ رفت به اصفهان سگ ها پارس کردند آقایان بیدار شدند. ساعت دیدیم، همه ایستاده غیر از یکی، دوباره خوابیدیم دوباره قافله آمد و من خواب نرفتم. بیدار شدم، آتش گیرانده، نشستم بعد از این بیدار شدند، چای صرف شد.

قریب به سه ربع داشتیم که آفتاب بزند سوار شدیم محمد صادق هم رفت رو به شهر. من و آقای آقا میرزا علی محمد و عبدل سوار شده، پیش از درشکه رفتیم. درشکه رسید، گذشت در راه وقفه ای که همیشه داشته باشد پیدا نشد، غیر از آن که پل ها خراب بود، و درشکه سخت می گذشت و غیر از آن که دور بود. [4]

دیزچه

بعد از سه ساعت رسیدیم به منزل یعنی دیزچه. جای همه ایضا خالی. رفتیم در باغ. آب گرم صرف شد. آقای آقاشیخ عبدالواسع تشریف آوردند، یک جزیی حَقّانی (1) خواندند، و ما را مستفیض فرمودند. بعد آقای کلباسی فرمودند خوب است یک قدری بخوایم. تصویب شد. آمدیم در خانه. آقای کلباسی و آقای آقامیرزا محمد هاشم رفتند خوابیدند، و من و آقای آقامیرزا علی محمد هم [در اتاق] دیگر خوابیدیم بعد بیدار شده ناهار فرمودند. جای همه خالی صرف شد ماست تخم مرغ حلوا شیر بود. جای آقای آقامیرزا علیرضای عمورا هم کلباسی خالی کردند به جهت دوغ ها بعد بلند شدیم که باقی دیگر ناهار بخورند، خوردند، و ماها خوابیدیم این حقیر خوابم نبرد نمی دانم از کثرت شوق است یا ان شاء الله تعالی کم خواب شده ام. بعد آقایان بیدار شده چای خوردند و رفتیم در باغ آقای آقاشیخ عبدالواسع، هم باز حَقّانی گفتند تا مغرب بعد از نماز بیرون نشستیم.

بعد آقای کلباسی [گفت] برویم امامزاد[ه]. رفتیم. آن جا واقعا جای خیلی خوبی است.

ص: 28

امامزاده ای است مشهور به شاه سلیمان پسر موسی کاظم علیه السلام کرامت هایی هم از این ها گفتند بعد از فاتحه مراجعه کرده آمدیم به خانه، بیرون هوا خیلی خوب بود نشستیم بعد شام فرمودند. جای همه خالی طعام شوید چلو، کوکو، مرغ با آلوچه تازه، اما حیف که من عهد کرده بودم گوشت نخورم. بعد خوابیدیم.

ریز - نوگوران

صبح بعد از ادای دوگانه به جهت معبود یگانه شیر صرف شد. حرکت کردیم آمدیم تا ریز از ریز که بیرون آمدیم راه را گم کردیم تا رسیدیم بعد از مسافت بعیده به نوگوران. آقای کلباسی هنوز درشکه شان نیامده بود بعد از چند دقیقه آمدند، ایشان هم راه را گم کرده بودند. آمدیم بالاخانه کربلایی محمد جعفر، رعایا می آمدند و می رفتند، تا این که باز مثل روز گذشته آقا خیال خواب کردند آقا خوابیدند و این حقیر رفتم تا سر جوب. در بین راه رسیدم به یک شیخی. معلوم می شد که ایشان آخوند ده بودند رفتم تا رسیدم به یک ایوانیست بالای رودخانه (1) زاینده رود، واقعاً خیلی مصفاً است، جمعی از اطفال رعایا آن جا درس می خواندند. [5] خیلی [تأسف] شد، از این که چرا باید به این بی نظمی باشد.

از آن جا آمدم در خانه قریب به چند دقیقه خواب رفتم بیدار شده، ناهار صرف شد، جای همه دوستان خالی بعد خوابیدیم قریب به یک ساعت بعد بیدار شده، رفتیم باز در همان مسجدی که سابقاً عرض شد که گویا از دارالفنون های عالم شاگرد و معلم انتخاب کرده اند. معلم بچه ها را مرخص کرد رفتند.

آقای آقا میرزا محمد هاشم یک زیر جامه ای می خواستند آب بکشند، آب کشیدیم. یک قدری معلم رفت آلوچه با نمک آورد چون این حقیر را حرارت صدمه می زد خوردیم. بعد آقای کلباسی تشریف آوردند. یک قدری نشستیم، دیدیم آقای اخوی آقای آقامیرزا محمود با آقا محمد صادق تشریف آوردند بعد از صحبت های زیاد محمد صادق نتیجه ای که گرفته شد این بود که هنوز قافله حرکت نکرده است.

بعد از چند دقیقه آقا کمال الدین پسر آقا سید محمد حسین ریزی رحمه الله علیه تشریف آوردند.

ص: 29

صحبت زیاد شد. چای صرف شد. بعضی کارها را آقا رفع و رجوع کردند تا یک ساعت از شب گذشته آن جا بودیم آمدیم در خانه یک قدری نشستیم شام فرمودند صرف شد. جای همه خالی قیمه او خیلی روغنش بو می داد در بین شام خوردن آقا کمال الدین دماغشان خون آمد، بلند شدند. به قول جناب آقا محمدرحیم مرغ هم نپخته بود بلند شده، من و آقای اخوی آقا کمال و آقا میرزا علی محمد زیر یک لحاف خوابیدیم. آقا کمال اشتباه کرده بودند. آقای آقامیرزا علی محمد هم با پا نگذاشتند بخوابیم.

هر طور بود صبح کردیم. بیدار شدیم با آقای آقا میرزا محمد هاشم رفتیم سر جوب وضو گرفته، ایضاً دوگانه معبود یگانه را به جا آوردیم آمدیم خانه. شیر صرف شد. تا دو ساعت از آفتاب برآمده منزل بودیم بعد آقای کلباسی گفتند برویم در باغ شاه گردش. حرکت کردیم رفتیم. در بالاخانه باغ شاه آب گرم صرف شد. اصلاح کار حاجی علی عسکر و حاجی محمد طاهر هم شد. از آن جا حرکت کرده آمدیم منزل آقای کلباسی. خیلی نصیحت به رعایا کردند. ان شاء الله مؤثر است. پیش از آن که برویم باغ شاه، (1) آقا جمال بعد از آن که صرف نظر از خیالات کردند اذن گرفته حرکت کردند با گریه خداحافظ کرده رفتند. [6]

بعد از نصایح آقا به رعایا، نهار صرف شد، بعد از آن آقای کلباسی نماز گزارده، خوابیدیم. بعد از خواب رفتیم ایضاً بر سر جوب در همان مسجد خوش هوایی دارد. آقای آقا میرزا محمد هاشم شاگردان را گفتند مرخص کردند. وضو گرفته نماز گزاردیم. آقای کلباسی تشریف آوردند با آقای حاجی محمد حسین فریدنی بعد از تبریک صحبت زیاد شد تا وقت نماز، نماز گزارده، باز نشستیم یک قدری آقای حاجی تعریف از کعبه مکرمه کردند. بعد جناب آقا محمد هاشم یک قدری مشاعره با این حقیر کردند. بلند شده آمدیم خانه، بعد از یک ساعت شام حاضر شد. چلو مرغ قرمه سبزی جای همه خالی، بعد از شام چند قصه خیلی خوش مزه جناب آقا محمد رحیم فرمودند. خوابیدیم.

صبح بیدار شده، با آقای آقامیرزا محمد هاشم رفتیم سر جوب وضو گرفته، دوگانه معبود یگانه را به جا آوردیم. آمدیم خانه شیر صرف شد. رعایای باغ شاه آمدند، چون که دیروز آقا فرموده بودند بیایند. خیلی آقا نصیحت به این فرمودند، ان شاء الله مؤثر است. در این بین

ص: 30

1- نام « باغ شاه » همچنان روی نقشه دیده می شود و در فاصله ای میان زاینده رود و نوگوران است.

آقای آقا سید محمد جعفر مدیسه ای (1) تشریف آوردند، قصیده انشاد فرموده بودند (2) قرائت شد. بهتر آن دیدم که بنویسم این است:

شکر الله که در این ماه ربیع آمد خیری و نکویی

وین تفاخر جهتش چیست بگویی و بدانی

وان وجودی که به ترویج شریعت بنماید یوما فیوما

کیست ترویج شریعت بنماید در این عالم فانی

آن که هم نام نبی آمد و هم نام امامی

اولش نام محمد و ثانی به علی عمرانی

وین همه شأن و مراتب که بدو هست تمام

باز گویم این شأن مقامی که هم نام الهی

چون خداوند جهان نام شریفش به علی الاعلایی

باز گویم انیس الفقرا والضعفا هست بدانی

الملقب به القاب بود نام به آقایی و مسما شده است کلباسی

روز خم حضرت خاتم به جدش فرمود

وارث ارث نبی شد و ولایت بنمود

می نماید بر خلقان که علی والی حق است

و آنگهی جاء ز حق آمد باطل ز زهوقست

آن خدایی که نبی را شب معراج بخواست

جهت آن است که علی والی حق دو سراسر است

آن علی کیست که نامش به سماوات علا است

ذاکر نام علی جمله ملایک به نوا است

- 1- مدیسه از روستاهای همین مسیر و محل تولد آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی است و اما این شعر، که در ستایش میرزا محمد علی کلباسی است، دشواری های زیادی از نظر قافیه و مسائل دیگر دارد عین آن چه بود، در این جا آوردم. قضاوت با شماست.
- 2- چنان که روشن است این قصیده در ستایش میرزا محمد علی کلباسی است و البته به هر حال محلی است!

آن علی کیست که حاضر نبود، نطفه نباشد مقبول

در شب قدر، « مرادی » بنمودش مقتول

این همه وصف صفایی که به تقریر شنیدی

[7] بایدت عالم دنیا و بقا حبّ امامت بشناسی

به ازل آمد نظرم سوی الست ازلی

خلقت هر که نباشد به قدرت نگری

قسمت خلقت آدم که عیان [است] به ظهور

والی حق که نموده است به اقسام حضور

قسمت هر که نوشتند بدادند به وی

در ازل خواست خداوند جهان ابدی

الغرض این همه اوصاف که تقریر شنیدی

... ختم رسل باشد مهرش به دو لطف (1)

کیست این عصر که ترویج شریعت بنمودی

عالمی هست که نامش مسما به محمد و علی

آن خوشا حال کسانی به ارادت بنمایند تمامی

چون عوض می دهدش خالق خلاق جهانی

هر که قابل بدو مقبول به درگاه خدا شد

هر که غافل شد لایق نباشد هم‌رهی با شیطانی

سیدا چند ثنا خوانی آقای عظامی

تا خداوند علا راضی از او به کلامی

سید مدرسه ای را که مخلع بنمودی در این عالم فانی

جَدِّ مَنْ خَاتَمَ بِأَشَدِّ بَدْهِدٍ فِي عَوَاضِ عَالَمٍ بَاقِي

بَارِ الْهَيْ تَوْبَهُ حَقِّ نَبِيِّ آلِ رَسُولٍ

كَمَا وَجُودِشْ بِهٖ سَلَامَتِ بِنَمَايِدِ اِمَّا مَقْبُولِ

ص: 32

1- در اصل: لتف!

می روم قریه نوگوران دعایی و سلامی به لسانی

خدمت مهر ظهوری که بود نایب پیغمبر و آنکه به امامی

وان امامی که آبش ساقی کوثر باشد

مادرش بنت رسول است و مسما به زهرای شفیع

مرقدش ارض مقدّس شده ست فخر نماید

بعد از آن که مستفیض شدیم از این اشعار،⁽¹⁾ بلند شده وعده داشتیم در خانه حاجی علی عسکر رفتیم آن جا نشستیم، خوش منظری دارد میرزا رضاخان باغ برگوشی⁽²⁾ وعده کرده بود بیاید، بعد از یک ساعت آمد باد زیاد می آمد بیرون. از بیرون رفتیم در اتاق، بعد از قدری صحبت جناب آقاخوند ملا محمد علی و نصرالله و سیف الله و حاجی خان به بنه ها آمدند. ماها خیلی خوش وقت شدیم. لکن صحبتی سیف الله کرد که الوار بعضی از آن ها می آمدند، یک بنه از این ها مانده بود و مال این مرده بود قاطر چاروادار ما را گرفته، یکی آن ها هم با حاجی خان حرفشان شده بود، و آبداری خودشان را هم داده بودند به این ها که بیاورند. مقصود میرزا رضاخان فرستادند که بیاورند ناهار صرف شد جای همه خالی چلو، کوکو، ماست، دوغ، سرشیر و غیره بود. بلند شده، نوکر تا نشستند آمدیم در اتاق دیگر، بعد باز خیلی آقا متوحّش شد برای حضرات نسوان که ببرند یا خیر. خیلی حواس پرت شد. [8]

بعد خوابیدیم. یک دفعه حاجی آقامیرزا محمد حسین دست گذاشته روی سر بنده بیدارم می کند. بلند شده دیدم می گوید: چطور می شود؟ گفتم: چه چیز؟ گفت: کنه مرا گزیده، پشت سر هم می گوید چطور می شود؟ چند فحش به ایشان داده، مرا رها کردند، بلند شده رفتیم پیش آقا، دیدیم فکر می کنند در باب زن ها، آقا را از فکر به هر رقم خارج کردیم. بعد بنا بود برویم حمام. جناب آقامحمد رحیم به بنده فرمودند برخیز، ما دو نفر پیش برویم، خیلی خرسند شدم بلند شده گفتیم لنگ آوردند رفتیم حمام. این حقیر صابون مالیدم، بعد از آقا محمد رحیم آمدیم بیرون بعد آقایان آمدند که بروند حمام.

آن چه که نظرم رفت آن است که وقتی که از خواب بیدار شدیم، گفتند سوارهای سردار آمدند.

ص: 33

1- ظاهرا همین که اشعار درباره آقا بوده سبب فیض آنان شده و کاری به جنبه ادبی آن نداشته است!

2- برگوش.

حاجی آقا فرمودند، محمد صادق چرا نمی گذاری بخوابیم؟ سرش با دست های خودش تکان داد و گفت نمی گذارند. بعد حاجی آقا رفتند قبل از آقا در حمام، گفتند دلاک کو، الحال می آورمش، دوید و دوید رفت طاق حمام و متوحشانه به اطراف نگاه می کرد. گفتند چرا نیاوردی او را؟ گفت: الحال از دیوار می آید بالا در این بین یک سوراخی بود، می ساختند او را، حاجی آقا صدا زدند مگر سوراخی است، شاید دلاک نتواند از دیوار بیاید، از سوراخ بیاید، آمدند دو نفر دلاک که واقعاً دلاک بودند، اما یکی از این ها از شدت پیری دندان نداشت و هی فوت می کرد و آب هم خیلی گرم بود، سر و چرک کردند، آمدند بیرون. در این بین خبر آوردند که الوار که فرستاده سردار بودند قهر کردند و می خواهند بروند. من رفتم که آن ها را ببینم؛ چون که گفته بودند دیدن دارند. دیدم به قول آقای آقامیرزا محمد باقر - رحمه الله - یک آدم خیلی خوبی در آن ها بود، مشهدی سیف الله را گفتم که ممانعت کند. رفت جلو ابوالفتح خان که رییس آن ها بود، خیلی تغیر کرد و گفت من حکومت رامهرمز را دارم، سردار از من خواهش کرد، الحال آمدم جو می خواهم، پنج من به من می دهند و رفت، و من پشت سر آن ها را نگاه می کردم به

جهت آن آدم خوبه. برگشتیم آمدیم. بنده رفتم با آقای آقامیرزا علی محمد و اخوی سر رودخانه. رحیم را آقا فرستاده بودند که بیایند حمام، آمدیم آقا باز رفتند توی حمام بنده بیرون نشستم. بعد از ساعتی [9] تشریف آوردند بیرون. آمدیم سری به بنه زدیم، بعد رفتیم خانه حاجی علی عسکر، صحبت زیاد شد. من جمله کار نوکر ما بود آقا معین فرمودند، و به بنده هم گفتند چای صبح با شما. بخت برگشته حاجی علی عسکر آدمیست به اصطلاح، بزرگی او به نواب والا می ماند، و گدایی او به عباس طوس خیلی گرفته گیری می کرد. از این جهت آقای آقامیرزا محمد هاشم حاجی آقا را واداشتند بر این که با او شوخی کنند. از این جهت سر شام که حاضر کردند آلوچه خشکه خوبی بود و بنده هم سیاهه که نوشته بودم آلوچه خشکه بود. حاجی آقا دنبال کردند که آلوچه می خواهیم. او هم می گفت دیگر نیست، هم چنین نان و غیره.

بعد از شام قریب به دو ساعت بنده به او می گفتم قند و چای بیاورد، و آخرش نیاورده خوابیدیم.

صبح بیدار شده بعد از یک ساعت قند و چای حاضر کرد بعد آقا فرمودند شیر می خواهیم.

گفت: الحال نمی شود. ایضاً بعد از یک ساعت حاضر کرد بعد از قدری صبر، مال حاضر کردند. آقا امروز آمده فرموده بودند در بهجت آباد (1) سرافراز بفرمایند. رفتیم آن جا در بالاخانه وارد شدند. چای صرف شد. اخوی از آن جا معین شد که باید برگردند. خیلی ملول شدند. در این بین آقا مشهدی نصرالله آمد و رفت که میرزا عبدالوهاب رفیق این حقیر رفته است از این راه، گفتند آمد و از سختی راه خیلی تعریف کرد. آقا خیالشان آزاد شد از آوردن نسوان.

در این بین حاجی مهدی خان و میرزا احمد آقای چم آسمانی آمدند. سپس تعریف از خوبی راه خیلی کردند که زن و کجاوه و غیره خیلی خوب رد می شود در این خصوص نقض خیلی وارد می شود ناهار فرمودند آوردند جای همه خالی همه چیز بود صرف شد. بعد آقا خوابیدند و ماها با آخوند ملا محمد علی خیلی شوخی کردیم بعد خواب رفته، از خواب که بیدار شدیم آقا سید محمد جعفر شاعر آمد آقای آقا میرزا محمد هاشم فرمودند که، باقی اشعار کو؟ گفتند: حاضر است بیرون آورده بعد از خوردن چای شروع (2) به خواندن کردند. این هست اشعار:

چون شباب آمد [10] (3)

[11] بعد از آن که این قصیده را قرائت کردند، بعضی گفتند: این مال خودشان نیست چه عرض کنم نباید باشد. چای صرف شد، از آن جا حرکت کرده بعد از گرفتن یک توپ کرباس آمدیم نوگوران رفتیم خانه کربلایی محمد جعفر بعد از نشستن آقا فرمودند ما فردا صبح را حرکت خواهیم کرد کربلایی مختار را صدا زده گفتند: مال می خواهیم، چون که مال های چاروادار نبود آن قدر که کفاف باشد رفت و پیدا کرد حاجی خان و احمد آقا اظهار کردند که فردا را باید در چم آسمان (4) تشریف بیاورید حاجی محمد طاهر در آمد گفت: بعد از یک هفته، دیگر وقت نداریم می خواستید زودتر بگویید یادتان نبود آخرش بنا شد که فردا صبح را زود حرکت کنیم و چای را آن جا صرف کنیم حاجی محمد هاشم هم وقتی که می آمدیم

ص: 35

- 1- نام محله بهجت آباد همچنان روی نقشه در نزدیکی نوگوران در منطقه لنجان اصفهان آمده است.
- 2- در اصل: شعورا!
- 3- یک صفحه سفید و هیچ گونه شعری هم در آن جا نیامده است.
- 4- از نقاط خوش آب و هوای دیگر در کنار زاینده رود که اطراف آن مدیسه باغ بهادران و نوگوران قرار دارد.

رسید. خیلی تعلیقه جات از شهر آورده بود خوانده مشغول جواب نوشتن شدیم قلمدان خیلی تنگ بود به جهت آن که بنده و آقای کلباسی و اخوی داشتند باقی دیگر هم می خواستند از این ها بنویسند. تا وقت شام مشغول بودیم. بعد شام صرف شد خوابیدیم صبح زود بیدار شده، آب گرم صرف شد؛ اما این شب بنده از جهت آن که گفتند باید بخوری، گوشت را خوردم.

چم آسمان

صبح حرکت کرده آمدیم چم آسمان با تمام آقایان سه مال از خودمان بود به جهت سواری آقا و حاجی آقا و بنده خیلی خوش جایی است و آدمشان خوب عمارتی درست کرده است. جای همه خالی شیر صرف شد آقا مرتضی هم آن جا بودند بعد خبر آوردند آقای اجلال السلطنه دیروز فرستاده بودند که خدمت آقا باشند در این راه؛ چون که ایشان هم حکومت عربستان را داشتند و الان هم از این جا رد شدند گفتند بروید برشان گردانید. رفتند ایشان برگشتند. آمدند بعد از چند دقیقه بلند شده با همه با تمام انکسار قلوب خداحافظ گفته رفتیم آقای احمد خان هم با آقای اجلال السلطنه بودند و یک جماعتی دیگر. در راه خیلی خوش گذشت. آقای کلباسی و بنده و حاجی آقا نقلی داشتیم که از اصفهان داده بودند، قسمت هم کردیم چند سیگار در بین راه کشیدیم. آقای احمد خان گفتند گرسنه ایم. بنده نان داشتم بیرون آورده [12] قسمت کرده تا رسیدیم به قلعه آقا.

آقای اجلال السلطنه جلو رفتند که بعضی ترتیبات بدهند. آقای کلباسی با تبعه(1) رد شدند که دفعتا فرستادند آقای اجلال السلطنه که برگردید چون که در منزل باید امروز را برسیم بعضی ترتیبات بدهیم عذر خواسته آمدیم تا رسیدیم به گردنه رخ(2) که اول کتل است. آمدیم بالا آقا خواستند پیاده شوند. گفتیم که غیر ممکن است حاجی آقا پیاده شده حسین که پیاده بود سوار مال ایشان شد و حاجی آقا از راه پیاده روی رفتند و ما با آقا آمدیم تا بالای گردنه. خیلی باد می آمد آقا خسته شده بودند.

در قهوه خانه سر گردنه چای درسته بود حاجی محمد طاهر گفت باید این جا نشست چای

ص: 36

1- اول نوشته « با ماها » بعد ماها خط خورده و تبعه نوشته شده است.

2- در نقشه جایی میان باغ بهادران و فرخ شهر قرار دارد.

خورد. حاجی آقا هم قلیان فرمودند چاق کنند. حاجی محمد طاهر تنباکو در نعلبکی نم کرد. چای خوردند. خوش طعم بود قلیان کشیده سواری رسید. پرسیدند: آدم کیستی؟ گفت: آدم امیر مخم خبر از او و از پسر او خواستیم بی خبر بود باز سوار شده رد شدیم تا رسیدیم به آن جایی که باید پایین برویم این جا پیاده شده رفتیم تا پایین گل های رنگ وارنگ بود در آن جا از گردنه که پایین آمدیم حیوانات قریبی بود آن جا اسم آن ها گفتند جیرجیرک است، بزرگ سیاه براق، دراز مثل رتیل بودند.

بنا شد صحبت بشود. این حقیر یک جزئی از تاریخ حاجی بابا(1) را گفتم بعد از خیلی راه رسیدیم بنه را پیش برده بودند که منزل بگیرند. ما هم آبداری را باز روانه کردیم، آمدیم تا پشت قهوه رخ،(2) هیچ آدم ها پیدا نبودند خیلی بر منزل گشتیم تا آخرش حاجی آقا آن ها را پیدا کرده رفتیم در منزل چه عرض کنم؟ چه منزلی بود از کثافت در اتاق نشسته زود نهار(3) حاضر کردند. تخم مرغ و دوغ و غیره بود، صرف شد. آقای حاجی آقا هم اصرار کردند برای خوراک مال هم. خوراک آن ها هم درست شد. آقا نماز گزارند. خوابیدیم. بعد از بیدار شدن گفتند که آدم های سردار معظم(4) آمده بودند و گفتند سردار منتظر بوده است که آقا بیایند آن جا. چای درست کرده. آقا شوخی کردند و فرمودند: اگر آمدند بگویند آقای کلباسی نیستند. شیخ ضیاء الدین نراقی است. در این بین دیدیم سه نفر از الوار آمدند

از آدم های معظم، و گفتند آمده ایم پی شما. [13] سردار فرستاده است که من منتظر هستم.

بعد از صرف چای آقا به آن ها فرمودند: شما بروید ماها هم می آییم حاجی هاشم چاروادار گفت من می روم در هفشه جان،(5) و شما با هم فردا بیایید اما راه ما از این راه نیست، به جهت آن که حاجی هاشم مسکن داشت و کار هم داشت بعد یکی از آدم های منظم مانده بود که با هم برویم بلند شده رفتیم تا آن جا وارد قلعه ای شدیم قلعه ی خیلی مفصل است دارای یک

ص: 37

1- کتاب سرگذشت حاجی بابا از جمیز موریه چاپ 1824م در انتقاد از آداب و رسوم ایرانی ها بخش دوم کتاب حاجی بابا در لندن است که چهار سال پس از آن منتشر شد.

2- قهوه رخ یا قهفرخ که اکنون به فرخ شهر شناخته می شود در نزدیکی گردنه رخ قرار دارد.

3- در همه این متن نهار به جای ناهار آمده است تغییر ندادیم.

4- منظم!

5- هفشجان از شهرهای باستانی ایران در بخش مرکزی شهرستان شهر کرد. (ویکی).

بیرونی و یک اندرونی است. چند نفر آمدند تا در قلعه پیشواز خود منظم هم آمد با یک سیدی که او را نشناختم او را تا بعد معلوم شد که حکیم باشی چار محال است. رفتیم در اتاق، مبل و صندلی میز فراوان بود و آقای اجلال السلطنه سابق الذکر هم تشریف داشتند نشسته چای با سیگار صرف شد.

قهوه رخ یا فرخ شهر

آقای کلباسی فرمودند بهتر آن است که برویم بالاخانه یا بیرون به جهت آن که هوای آن جا بهتر است ترتیب داده شد رفتیم بالاخانه مهتابی است خیلی خوش منظر باغی جلو او است و جوی آبی هم جلوی او درب باغ است نشستیم از همه قبیل صحبتی شد، و بالای حاجی میرزا محمد حسین جای پسر عمو آقا میرزا محمد صادق را خالی کردیم، به جهت آن که فنجان ها همین استکانش بلور بود و الا نعلبکی و جای استکان و جای سیگار و جای کبریت و قاشق شربت خوری هم نقره بود در این بین صدایی بلند، شد خیلی شباهت داشت به بوق (1) حمام یا جنبک (2) در صورتی که سوراخ شده باشد و صدای طبلی پرسیدیم چه خبر است؟ گفتند عروسی است خیلی بد صدایی بود؛ چند گاو هم آمدند از پای عمارت بگذرند. دو تای از این ها ماده بودند با هم کشتی می گرفتند تماشا داشت. اگر چه نگذاشتند درست تمام کنند هر چه آقای منظم گفتند کرکل (3) پا مکنید نشیندند و با سنگ این ها را سوا کردند.

جمعی از فقرای قهوه رخ هم جمع بودند پای بالاخانه؛ آقای منظم آن ها را گفتند چیزی بدهند و رد کنند کردند؛ بعد صحبت شد یعنی آقا فرمودند برویم منزل آقای منظم ممانعت کردند. مخادیم را گفتیم بروند منزل رفتند. آقا بلند شده رفتند به جهت تطهیر ما هم با ایشان رفتیم تا پایین آقا به بنده فرمودند که بهتر آن است که شما بروید منزل و اسباب ها را بگویید جمع کنند و چراغ هم [14] بردارند بیایند و بعضی فرمایشات دیگر بنده رفتم و فرمایشات را به جای آوردم. نماز گزارده با حاجی خان و حاجی محمد طاهر برگشتیم آمدیم تا در اتاق خلوت نماز گزارده بودند و بعد از نماز هنوز نشسته بودند ما هم رفتیم خدمت آقا چند دقیقه

ص: 38

1- در اصل: بوغ.

2- کذا.؟

3- کذا.؟

نشستیم. بعد از آن گفتند که آقای اجلال تنها در آن اتاق نشسته اند. آقا بلند شده رفتیم در اتاق عمومی، بعد از صحبت های زیاد که غالب از این ها فایده ای نداشت، صحبت از رتیل شد. آقای اجلال صحبت غریبی (1) کردند، گفتند در سفری که با ناصرالدین شاه بودیم یک رتیل عقب مال گذاشت و بدو، و مال هم می دوید، و خیلی بزرگ بود.

بعد شام فرمودند حاضر شد طعام زرشک، قیمة خورش آلوچه ماست کلفس (2) خیلی خوب، کباب پخته و دنده، دوغ، سنکنجبین صرف شده بلند شده، سیگار کشیدیم رفتیم منزل خیلی عاید بود راه را یک جزیی رها کرده گم کردیم تا حاجی آقا در تاریکی راه را پیدا کردند، رفتیم منزل خوابیدیم.

صبح بیدار شده با آب چلو طهارت گرفته بعد معلوم شد که آب چلو است! چای صرف شد. حکیم باشی تشریف آوردند قدری نشستیم بعد بارها را بار کرده و سوار شده، روز جمعه 22 قدری از ظهر گذشته وارد قهوه رخ شدیم در خانه آقا سید احمد؛ و آن قدری که معلوم شد هزار درب خانه دارد بیرون او خیلی خوش هواست و لکن در خود قریه هوای خوبی ندارد.

[هفشه جان]

صبح روز شنبه 32 از قهوه رخ حرکت کرده آمدیم برای هفشه جان در بین راه اشعار گذشته را خواندیم بی حال نبود قدری هم با حاجی آقا مشاعره کرده نزدیک به طاغونک (3) پیاده شد تا وقتی که از او رد شدیم پیاده رفتیم بعد سوار شده آمدیم نزدیک به هفشه جان چند جا آب در راه بود و مال ها فرو می رفتند. از آن جا هم رد شده نزدیک به قریه جمعی آمدند جلو صلوات می فرستادند یا علی می گفتند تا نزدیک منزل گوسفند کشتند وارد شد، جمعی کثیری هم بودند عقب ما که پیشوازی آمده بودند. آقا آمدند در بالاخانه چای صرف شد، از زیادی آمد و رفت در هر جایی سخت می گذشت آقا خیلی خواب کردند بیرون رفتند و برگشتند. [15] آقای کلباسی با حاجی آقا خوابیدند. بنده رفتم تا سر چشمه آب خیلی سردی دارد

ص: 39

1- در اصل: قریبی.

2- کرفس.

3- در نقشه ها به عنوان « طاقانک » نامیده شده و در نزدیکی شهر هفشجان است.

بازگشته آمدم خوابیدم بعد بیدار شده نهار صرف شد. آبگوشت خیلی خوب، کباب سیخ، ماست دوغ نان خیلی خوب بعد سیگار صرف شد.

خواندن کتاب سه تفنگدار

*خواندن کتاب سه تفنگدار (1)

در این حال آقای کلباسی مدتی حکایات آقای سید محمد و آقامیرزا محمد علی امام جمعه را و غیره را می فرمودند که چه طور در مسجد حکیم او را کتک زدند، در فاتحه های حاجی میرزا عبدالحسین بعد فرمودند کتاب تفنگدار را بخوانیم تا خواب برویم. بنده می خواندم تا خواب رفتم بعد بیدار شده چای صرف شد یک زنی کاری داشت آقا تعلیقه ای نوشتند تا کار او تمام شود بعد خواستیم برویم سر جوی آب باد خیلی و باران قدری می آمد. منصرف شده بعد باز حرکت کرده رفتیم به جهت گردش خیلی خوش هواست، و منظره های خوبی دارد، و دارای هزار و ششصد درب خانه است و هر خانه ای هم چشمه ای دارد و با آب های خوب، و بیرون هم خیلی چشمه دارد چند مسجد دارد رفتیم در یکی از آن ها فریضه مغرب و عشا را به جا آوردیم. آمدیم باز بر جوی آبی که دارای چشمه های زیاد بود، سیگار صرف شد، و در بین بالبداهه به مناسبت چند شعر گفته کردیم. بعد آمدیم خانه صحبت از هر قبیل شد. من جمله صحبت شد از کوه جهان بین که نزدیک هفشه جان است گفتند همه علفی دارد؛ و می گویند خیلی گوسفندان دندان هایشان طلا شده است از خوردن علف این کوه. بعد هم باز تفنگدار را خوانده تا وقت شام، شام صرف شد چلو خورشت آلوچه، دوغ، ماست، نان خیلی خوب بعد از آن سیگار صرف شد و خوابیدیم.

صبح بیدار شده با آن که سفارش کرده بودیم که آفتابه را آب کنند، نکرده بودند. آقای کلباسی با حاجی آقا رفتند آب بیاورند بنده هم سماور را آتش کرده بعد از مهلت زیاد جوش آمد و چای را درست کرده صرف شد بعد از نماز صبح چاروادار ما را معطل کرده بود. هی می گفت مال ها می آیند بعد از آفتاب هم باد و بارش کمی گرفت.

آقای کلباسی خوابیدند و ماها یعنی من و حاجی آقا آمدیم در اتاق دیگر نشسته

ص: 40

1- در سراسر کتاب بارها از خواندن این کتاب یاد شده اما این جا چون در فاصله کم دو بار خوانده شده بود، این تیترا گذاشتیم

صحبت های زیاد شد بعد از ساعتی آقای کلباسی بیدار شده می خواستم حرکت کنم مال های حاجی هاشم باز نیامدند فکر زیادی در این باب شد بنابراین شد که نهار صرف شود و آقا بخوابند و بنه برود و بعد از خواب آقا چای بخورند و حرکت کنیم. و نهار صرف شد، آبگوشت لیموترش، برنج، ماست، دوغ بعد منصرف [16] از رفتن بعد از نهار شدند، اما چون که با آقای اجلال السلطنه وعده فرموده بودند، بنا شد تعلیقه مرحمت فرمایند به شلمزار(1) که ایشان منتظر نباشند به جهت آن که باران می آمد و هوا قدری سرد بود. مرحمت فرمودند به قاصدی و او رفت تا خوابیدند در این بین مال های حاجی هاشم آمدند. تا خواب تشریف برده بودند ما هم خوابیدیم. بعد بیدار شده چای درست بود، صرف شد.

کدخدای هفشه جان آمد و آقا را وعده خواهی کرد به جهت شب، آقا معذرت خواسته گفت پس الحال یک ساعتی را تشریف بیاورید ما هم چون که راه نرفته بودیم و هوای منزل هم خوب نبود حرکت کرده نماز در مسجد گذاشته رفتیم از راه صحرا تا رسیدیم به رودخانه ای که از کوه جهان بین(2) سرازیر بود واقعاً خیلی خوش هوایی داشت. نشسته صحبت می کردند از رعایا که رسم آن ها این است که هر کس هر جا را بخواهد زراعت کند، کسی متعرض او نمی شود اما شرط آن که غیر از گندم و جو باشد و آب صحرا هم از همان رودخانه است و مالیات این جا هم هفتصد و پنجاه تومان [و] سه قرآن و نیم بوده است، اما الحال چهار هزار تومان است.

از آن جا حرکت کرده رفتیم منزل کدخدا چای صرف شد صحبت از مملکت پیش آمد، خیلی افسرده شدیم. بعد صحبت از کشتی های بزرگ کوچک شد. بعد بلند شده آمدیم منزل؛ هر چه اصرار کرد که شب را بمانید پذیرفته نشد در منزل بیرون از اتاق در صحن دیگر پشت بامی داشت که پیش از ظهر هم زیر باران با سردی هوا نشسته بودیم. آمدیم آن جا فرش پهن کرده هوا صاف بود نشستیم صحبت از نزاع یوسف خان یعنی امیر مجاهد با رعایا شد تا مغرب، بعد بلند شده رفتیم در اتاق نماز گزارده مشغول خواندن تفنگدار شدیم تا وقت شام

ص: 41

1- شلمزار نیز روی نقشه ها دیده می شود که همچنان هست و در میانه شمس آباد و جعفر آباد قرار دارد

2- کوه جهان بین حدفاصل شمس آباد و شلمزار است.

شام حاضر کردند، چلو باغ لمه (1) ماستی، گوشت لخم صرف شد.

شلمزار

خوابیدیم. صبح بیدار شده، دوگانه به جهت معبود یگانه به جا آوردیم. بنه را حمل کرده، ما هم سوار شده به جهت شن زار صبح روز شنبه چهار از روز گذشته وارد هفشه جان شدیم و دو شنبه بیست و پنجم از آن جا حرکت کرده آن چه در بین راه دیده شد این بود که خیلی در راه آب آفتاده بود و بعضی چاه از آن کویر بود پیاده شده و سوار می شدیم خیلی در این راه باصفا است و چشمه های زیاد دارد و بعضی از آن ها از سر کوه پرتاب می شود. مقصود آمدیم تا خراجی، (2) پیاده شده چای خوردیم و دو کالسکه و درشکه آمد آن جا، زیر درخت ها که مال بی بی آقا جان بود، عیال صمصام السلطنه. آمدیم تا رسیدیم به تپه ای که او هم بالنسبه سخت بود. از آن جا هم فرود آمده آمدیم تا شلمزار. [17]

قلعه صمصام السلطنه

در این جا قلعه ای بنا کرده است صمصام (3) السلطنه (4)، خیلی مفصل است. آمدیم تا خارج از ده زیر درخت ها سر آب این جا دو جوی آب دارد یکی بزرگ تر از دیگری این جا سرآورده را برپا کرده چای درست کرده، دیدیم یک آدمی از قلعه صمصام از جانب مصطفی قلی خان پسر او که چند روز بود از این جا رفته بود آمد که سر کار آقا خوب بود تشریف بیاورند آن جا منزل خودشان است. ما معذرت خواسته او روانه شد بعد از ساعتی خبر آوردند که نهار میل نفرمایید تا از آن جا بیاورند هرچه خواستیم معذرت بخواهیم پذیرفته نشد، بعد در مجمعه نهار آوردند که دارای آب گوشت، ماست دوغ تاس کباب کباب سیخ، عسل، نان خیلی

ص: 42

1- کذا.

2- خراجی نیز میان کوه جهانین و شلمزار است و نویسنده بعد از این چنان که در متن آمده به شلمزار می رسد.

3- در اصل سمسام قلعه صمصام السلطنه همچنان روی نقشه و در نزدیکی شلمزار موجود است.

4- صمصام السلطنه بختیاری از رجال بختیاری متنفذ در دولت قاجاری که بارها به مناصب مختلف از جمله رئیس الوزرای رسید آخرین منصب، وی حکمرانی منطقه بختیاری از طرف رضاشاه در 1308 بود. وی در سال 1309 ش در اصفهان درگذشت و در تخت فولاد دفن شد.

خوب تخم مرغ و یک چیز دیگر بود با دو کله قند و یک ظرف چای. ناهار صرف شد. بعد باز گفتند شب را هم شام از آن جا می آورند باز ما معذرت را پذیرفته خوابیدیم، زیر چادر، بیدار شده حاجی عبدالحسین سماور را آتش کرده بود. چای درست کرده صرف شد. خیلی خوش هواست. « حلوای تبتانی(1) تا نخوری ندانی ». و همان وقتی که ناهار آوردند خبر دادند آقا که عصری را می خواهیم برویم حمام گفت باید خبر بدهم بعد خبر آوردند که یک ساعت و نیم به روز مانده تشریف بیاورید.

امروز(2) وقت ظهر قدری هوا گرم تر بود چندان خواب نرفته ایم ولی چون چمن و هوای خوش بود بی خوابی ننمود، و به خوبی با آقایان رفقا، صحبت و عمر را چنان چه رسم مسافری است گذرانده دو ساعتی برای گردش به باغ آقای صمصام السلطنه حرکت نموده، باغ بسیار خوبی است ولی گل کاری چندان نداشت و پس از آن باغی دورتر از آبادی دارند که ... اشجاری می گویند از میوه جات دارد این باغ فقط گیوه(3) و بیدها دارد... ترد است. محمد رحیم خان می گفت که گیوه سرما صدمه زد بعضی(4) اشجار دیگر همان ... دی سرد است در این حدود فصل زمستان

آقای مرتضی قلی خان را پیغام و عرض سلام دادیم چون فعلاً برای اصلاح کدورت آقای امیر مفخم ... رفته اند. [18] چیزی که محلّ تجمل و تحسین است چادری بزرگ از خارج، پهلوی عمارت آقای صمصام السلطنه نمودند که معلوم بود چندین دستگاه قالی بافی دارد. عملجات زنانه از این شغل لاعلاج ... و تعیش می نمایند خیلی خیلی این نوع اقلام در حقّ ضعف، محلّ تحسین است و اتفاقاً هم امروز فقیر کمتر دیدم در این آبادی یا به کلی جز دو سه درویش دیده نشد. این هم یک خدمتست از کسان و بستگان این مردم محترم سه ربع ساعت روزمان را به حمام رفته حمام وضع بنایی آن بد نبود ولی خرابی فی الجمله دارد. نظیف هم نبود. آب خوبی هم نداشت و ... عباس نام استاد آن جا می گفت زیر کار او صحیح نشده است.

ص: 43

1- طنطنانی هم نوشته می شود.

2- این پاراگراف که کمی بیش از یک صفحه کتاب (در دو فریم 17 و 18) است با خط دیگری نوشته و به شدت بدخط است و لذا مشاهده می فرمایید که جای برخی از کلمات خالی مانده است.

3- حدسی است.

4- حدسی است.

اول مغرب مراجعت برای شام در چادر منزل خود نموده ادای فریضه شد چایی هم حاضر است برای این که همه مال ها سه گاری که حمل تنباکو نموده برسیده آقایان مشغول تماشا و ... به حیوان سواری خودمان بودند داعی این کلمات را عرض نموده و شرح جای شلمزار این درجه عرض شد جای خوبی است و لله الحمد خوش گذشت امروز

عکس

بعد از نماز چای صرف شد و شروع به خواندن کتاب تفنگدار شد. خیلی تعجب از بعضی مطالب او کرده تا سه ساعت از شب گذشته بعد شام آوردند از منزل آقای رئیس الوزرا [صمصام السلطنه] صرف شد چلو خورشت، کنگر ماست و موسیر، قیمه، دوغ، سکنجبین. جای همه خالی بعد یک تومان دادند به آدم های او خوابیدیم،

گردنه زره

نیم ساعت به صبح مانده سرکار آقا برخاستند صدا نمودند همه را، و صرف چای نموده، قبل از آفتاب روانه شدیم به گردنه زره رسیدیم در صورتی که امروز شب ششم ماه جمادی و ششم عید بود روی گردنه زره قدری برف میل نمودیم.

اما تفصیل گردنه از این قرار است که به قدر یک فرسخ بالا می آید، دیگر سیخ پایین می رود. از آن جا رسیدیم به یک قلعه ای که او را سود کاهی می نامیدند اما آن قلعه را از برای این ساخته اند که عابرین آسوده باشند اگر بخواهند آن جا منزل کنند. اما رفتیم آن جا سراغ هر چه

ص: 44

گرفتیم گفت [19] دارم آن جا سر یک چشمه آبی چایی درست نمودند، صرف شد، اما جای همه دوستان خالی یک خندق هم آن جا داشت اردک بسیار فراوان توی آن خندق، اما افسوس که تفنگ همراه نبود که از آن ها رازده شود اما قدری که از گردنه بالا رفتیم این حقیر پیاده شده و پیاده آمدم تا آن جایی که چای خوردیم قریب پنج فرسخ است، و چای را درست کرده و نکرده آقایان رسیدند. از آن جا قافله رد شد و بعد از یک ساعت هم ما با [ز] سوار شدیم به راه افتادیم

گردنه ناقون - چهار تخته

باز قریب به یک فرسخ که آمدیم رسیدیم به گردنه دیگری که او هم سخت بود، لکن نه مثل زره که گردنه ناقون(1) مشهور است. از آن جا که پایین آمدیم راه را گم کرده خیلی از جعهده(2) دور افتادیم از یکی پرسیدیم گفت همین راه است لکن دروغ می گفت. آقای کلباسی از یابوی سفید پیاده شد با این که خیلی از قاطر می ترسیدند سوار قاطر آبداری شدند که راحت باشند. سیف الله آمد جعهده را پرسید برگشتیم باز خیلی بلند و کوتاهی داشتیم تا بعد از مسافت بعیده و خستگی زیاد رسیدیم به راه آمدیم تا چهارتخته آن جا بنه را گذاشته بودند، اما چون که می خواستیم دو منزل یکی کنیم یعنی از شلمزار برویم به دو پولان(3) خیلی خسته بودیم، و باز هم نرفته بودیم زیر درخت ها فرش انداخته نشستیم من و حاجی آقا رفتیم در چهارتخته که لوازمات خرید کنیم خیلی سیاحت دارد. عمارت ها و عادات آن ها، زنبور زردی زیاد آن جا بود و نرسیده می زدند دست حاجی آقا رازد باد زیاد گرفت که ریگ می پاشید در صورت ها، من عبا را دور خود گرفته از ترس زنبور و ریگ آن ها می خندیدند. دوغ و نان

پخته به قیمت گزاف خریده و مرغ و خروس هم گرفتیم برگشتیم دو نفر کله خر از آن جایی که باید انسان راحت نباشد آمده بودند نشستیم ناهار صرف شد، دوغ آب گوشت و این منزل هم خیلی مصفا بود. یک طرف رودخانه ناقون و یک طرف هم جوی کوچکی بود. بعد خوابیدیم. از گرمی هوا خواب نرفتیم. بعد چای درست کردند خوردیم. در این بین دلاکی آمد، استخاره کرده سر

ص: 45

1- ناغان همچنان روی نقشه میان علی آباد و دهنو دیده می شود.

2- جاده.

3- دوپلان روستایی که در حال حاضر هم روی نقشه دیده می شود.

بتراشیم بد آمد باز هم تراشیدیم باز یک دسته آمدند دور ما نشستند. من و حاجی آقا یکی یک زیر جامه و یک پیراهن داشتیم رفتیم سر آب شسته باز آمده، ی فنجان چای خورده، مشغول نماز شدیم. بعد مشغول خواندن تفنگدار شدیم تا مغرب بعد نماز گزارده [20] باز مشغول خواندن تفنگدار شدیم تا یک ساعت و نیم از شب گذشته شام خوردیم، مرغ چلو، دوغ قرمه باغی خوابیدیم. هوا خیلی مفرح و خوب بود.

دو پولان

نیم ساعت به صبح مانده بیدار شده بنه را بستند و ما هم سوار شدیم به جهت آن که دو پولان چای بخوریم آمدیم اگر بخواهم معین کنم که چند گردنه بود نمی دانم تمام راه گردنه بود و خیلی سخت که هرکس آمده باشد می داند در این راه و این وقت خیلی هوا سرد بود مثل زمستان. قدری که راه آمدیم و از درخت های کوچک و بزرگ گذشتیم رسیدیم به جنگل ها که دارای درخت های بزرگ و زیاد بود و ایل هم می آمد خیلی سیاحت دارد حرکت ایل و این راه، تا آن که رسیدیم به دو پولان

این جا رعایا ندارد تمام حرکت کرده اند و مسکن ها را باقی گذاشته اند. نمی دانم جهتش چیست

از آن جا باز رسیدیم به رودخانه ناقون، پلی بافته ای داشت. گذشتیم تا رسیدیم به قلعه ای که جای مأمورین پل است. این جا قافله که می گذرد از پل پول می گیرند، و بلیط می دهند به جهت پل بزرگ هر قاطری که بار تجارتي داشته باشد پنج قران الاغ سه قران، اما بی بار یک قران مال های چاروادارها را دیدند و پول گرفته بلیط دادند و بلیط هم کاغذ سرخی است چهارگوشه او قرآن نوشته است و میان او قیمت بلیط است از ده شاهی دارد تا بالا از ما به واسطه آقا پول نگرفتند آمدیم تا رسیدیم به پلی که مرحوم اسفندیار خان کشیده است روی آب کردند واقعاً سیاحت دارد این راه اگر صدمه دارد سیاحت هم دارد. قریب به صد زرع از میان دو کوه گودی دارد و آب می رود. ته آب چقدر است نمی دانم، کانه بعضی جاهای او را سنگ تراش تراشیده و فاصله او هم شش زرع است.

از این جا گذشتیم. این جا هم خیلی سخت است پایین آمدن و بالا رفتن او سیف الله پیاده

شده بود آن بالا و چای درست کرده با لقمه الصبح صرف شد دوباره سوار شده باز ایل می آمد چون که جعه ها تنگ است وقت عبور ایل یک قدری سخت است. در بین راه رسیدیم به قنسول اهواز که می آمد رو به شهر از او هم گذشته آمدیم بالا. دیدیم قافله یعنی بنه را پایین آورده اند در جنگل ما هم پیاده شد. آب نبود این جا چادر سر پا کردند. رفتند پی آب، آب آوردند. نهار صرف شد. نون خشکیده با دوغ بود صرف شد. نان هم پیدا نمی شد، یعنی کسی و جایی نبود خوابیدیم بیدار شده آقای کلباسی چای درست کردند خوردیم.

در بین صحبت از شکار شد خیلی درنده و شکار دارد، لکن دریغ که تفنگ نبود. خیلی هم کبک داشت که بچه گذاشته بودند و صدای آن ها خیلی می آمد لکن از ترس درنده جرأت گشت در جنگل نبود باز صحبت از راه جبل شد آقای حاجی میرزا محمد حسین فرمودند [21] که از راه بی بی زبیده شش روزه از نجف به مکه می رفتند، (1) و از آن کسانی که رفته بودند یکی حاجی شیخ علی پسر آقا شیخ زین العابدین است. هر چه گفتیم که نمی شود، گفتند: خیر نذر بستم بر سر یک مهمانی در کوفه با هر که میل داریم.

آستانه پلنگی - آب گندم کار - سرخون

این منزل خیلی باد می آید لکن خیلی هم خوب جایی است حیف که آب نزدیک نداریم و حاجی آقا قلیان ها را به اصطلاح نجف آبادی می کنند بعد بلند شده مشغول وضو گرفتن به جهت نماز ظهر و عصر شده وضو گرفتیم آمدیم در چادر، قدری تفنگدار را خوانده، و از او محظوظ شدیم. بلند شده مشغول نماز شدیم نماز گزارده حاجی هاشم چاروادار آمد که باید بعد از شام حرکت کنیم و خیلی صحبت از راه شد باز چای درست کرده خوردیم. بعد نماز گزارده، شام حاضر کرده، طعام شوید مرغ بود؛ خوردیم. ما سه نفر زود خوابیدیم که به جهت سه و چهار از شب بیدار شویم حرکت کنیم هنوز خواب نرفته بودیم که ما را صدا زدند ساعت دیدیم دو و نیم بود تا سه و نیم بودیم بعد حرکت کرده حاجی آقا فتر (2) دست گرفته و قدری راه آمدیم اما راه نیست از کوه راست باید بالا رفت کسی که ندیده باشد باور نمی کند که چه قدر

ص: 47

1- مقصود راه جبل است که عبور از آن چهل روز طول می کشیده است.

2- نوعی چراغ برای روشنایی.

سخت است بعد فتر را خاموش کرده در راه افتادیم در بین راه سرازیری سختی دارد که او را گردنه بهرام مرده می گویند پیاده شده از این جا به سختی گذشتیم. آقای کلباسی هم زمین خوردند لکن بخیر گذشت الحمد لله.

خیلی پیاده آمدیم تا رسیدیم نزدیک آب گندم کار. (1) این جا صدایی بلند شد که یا صدای خرس بود یا گراز حاجی محمد هاشم هم صحبت درنده ها را می کرد که چقدر گوسفند پاره کرده اند. از آن جا سوار شده رد شدیم بالا و پایین خیلی سختی دارد. باز حاجی عبدالحسین گفت: گرازی دیدم آب می خورد و رد شد. در بین راه مشهدی سیف الله قصه می گفت. باز رسیدیم به گردنه های خیلی سختی باز قافله می آمد. مقصود سه و نیم حرکت کرده، دو نیم به دسته مانده رسیدیم به منزل با این که الان حاجی هاشم حاضر است که می گوید از آستانه پلنگی که روز گذشته منزل داشتیم تا سرخون (2) که امروز منزل است، پنج فرسخ راه است تا رسیدیم به منزل این جا یک چشمه خوبی دارد که تقریباً مثل سه چشمه پل های چهار باغ ها آب می آید و چنارهای خیلی بزرگ دارد و یک درخت گل سرخ هم داشت. منزل کرده، بالای آبادی چای خوردیم

در این بین یک دسته از الوار [22] یعنی رئیس با چند نفر دیگر آمدند آن جا اگر بخواهم صحبت آن ها را بنویسم بی معنی است ولکن خنده دارد. این ها هم چای خوردند و با کراحت بلندشان کردیم و خوابیدیم بعد بیدار شده نهار صرف شد باز خوابیدیم. بعد از خواب آقای کلباسی رفته بودند سر چشمه و خیلی تعریف از صفای او کردند. من و حاجی آقا رفتیم زیر درخت های چنار خیلی مصفا است جای پسر عمو آقا میرزا محمد و آقای آقامیرزا محمد باقر و اخوی را خالی کردیم آمدیم سر بنه چای خوردیم و سوار شدیم برای شلیل. (3) خیلی در این راه درخت دارد باز همه راه گردنه است و سخت است غیر از چند میدان او در بین راه رسیدیم به محمد جوادی که آدم سردار بود. این آدم تا ده دژ (4) همراه آورده بود و ده دژ هم

ص: 48

1- گندم کار روی نقشه در کنار پارک جنگلی هزار جریب دیده می شود.

2- سرخون روی نقشه پیش رسیدن به گل شور دیده می شود.

3- نام شلیل علیا روی نقشه دیده می شود جایی میان گل شور، شهرک محمدی و تلفگیر.

4- دهدز - دهدژ - شهری است که روی نقش دیده شده و در حال حاضر در استان خوزستان در نزدیکی مرز این استان و استان چهار محال بختیاری قرار دارد.

تا بعد از ظهر بود آمدیم تا رسیدیم به شلیل یک ساعت و نیم داشتیم به روز که رسیدیم. من و حاجی آقا رفتیم به جهت تماشای برجی که تازه بنا کرده بودند بعد رفتیم در سیاه چادر به جهت خرید دوغ و غیره خیلی سیاحت دارد بعد آمدیم منزل چای خورده بلند شدیم. من و سیف الله برویم آب بیاوریم من چراغ را گرفتم و ایشان مشک و تُنگ ها را، رفتیم تا سر آب؛ آب برداشته برگشتیم باز در سیاه چادرها که کره بخریم خریده برگشتیم راه را گم کرده و سگ ها عقب ما کردند خیلی راه رفتیم بنده هم خوردم زمین بعد برگشتیم و راه را پیدا کردیم آمدیم منزل شام صرف شد. خوابیدیم.

گردنه مروارید - ده دژ

صبح چای خورده حرکت کردیم؛ اما چون که یابوی سفید از راه بازمانده بود، بنده جای خود را روی استر درست کرده سوار شدیم تا رسیدیم به آب این جا پل تکیه کشیده شده است روی آب خیلی سیاحت دارد از آهن است و خیلی هم گود است و مقعر است. سنگ انداخته قریب به یک دقیقه می رفت تا می رسید به آب از آن جا رد شده رفتیم تا رسیدیم به گردنه مروارید خیلی سخت است راست باید انسان برود بالا و از این راه هم زیادتر از یک سوار نمی تواند رد شود. دست قضا ایل هم می آمد می ایستادیم تا این ها رد می شدند. تا از این جا الحمد لله گذشیم آمدیم تا رسیدیم به ده دراماد بین راه این یابو چون که کسی سوار او بشود، خیلی صدمه می زد به جهت آن که از غیر از راه می رفت و چند دفعه هم خوردند مال ها زمین در گردنه اما به خیر گذشت این ده دز پایین کوهی واقع است و قالب اهل او هم چادر نشین هستند. خیلی بالای او یک چشمه دارد آب خوبی هم دارد آمدیم پایین تا رسیدیم به درخت سنجدی که در یک صحرائی بود که او را باغ می گفتند نشستیم این جا خیلی درخت انار دارد. باز دور آقا را گرفته از این راه در هر جایی خیلی صدمه داشتیم ناهار خورده خوابیدیم. بعد آقای کلباسی بنده را صدا زدند که آب

رفته است زیر پای تو بلند شده، چای درست کرده خوردیم. بعد نماز گزارده.

اما از دوپولان تا این جا که ده دز [دهدژ] باشد که پنج منزل است هنوز جنگل است تا ببینیم کجا منتهی می شد. بعد از او حاجی آقا گیوه خواستند یک زوج [23] اتباع فرمودند.

بعد باز جای درست کرده خوردیم بعد از ساعتی که صحبت های خیلی خوب ما تمام شد شام آوردند خورده چلو مرغ با آلوچه خشکه بعد خوابیدیم.

یک ساعت پیش از صبح بیدار شده جای خوردیم و نماز گزارده سوار شدیم راه این جا بالنسبه تا سر پل عیبی ندارد. باز ایل می آمد رفتیم. بعد از طی مسافت رسیدیم به پل، گفتند که خوانین امروز می آیند این جا و دیگر مالامیر(1) نمی ماند این پل خیلی زیادتر از آن دیگری سیاحت دارد به جهت آن که هم آب زیادتر است و هم پهن تر است. رد شده، رفتیم بالای پل منزل گرفتیم پای کوه در این حال بنده آدمم سر آب خیلی باید رفت تا رسید سر آب. دست و رو شستم آدمم بالا الوار می آمدند یکی از آن ها آمد خدمت آقا. مدتی بعد ناهار خورده خوابیدیم. بعد از او بیدار شده جای درست کرده می خوردیم که رسول سردار اشجع آمد که یک ساعت و نیم به روز مانده تشریف بیاورید در چادر ما و رفت بعد عزیزالله مفتش راه آمد و اظهار کرد که هر فرمایشی دارید بفرمایید. بعضی خیال کردند که راه دیگر ناامن است. توکل بر خدا کرده دیگر دم از این مطلب نزدیم.

اما این جا خیلی گرم است به حدی که سخت شده و مداوما(2) عرق می ریزیم و خیلی هم مگس دارد و مگس های او هم مثل زنبور می گزند و کنه هم دارد و مداوما قافله و بنه الوار می آید و آن ها هم تفنگ در می کنند حاجی آقا حافظ را برداشته خواندند. در معنی یک شعر اختلاف پیدا شد که آن شعر این باشد:

دو تا شدم چو کمان از غم و نمی گویم *** هنوز ترک کمان ابروان تیر انداز(3)

بعد از این ها آقای حاجی را تفنگدار را برداشته شروع به خواندن کردند. بعد آقای کلباسی شروع کردند. باز دو نفر دیگر از الوار آمدند خیلی صحبت شد. بعد از او گفتیم از گرمی هوا و کثافت ابدان خوب است برویم در آب بلند شده رفتیم به چشمه ای که بالای آب کسی نمی دانست که آب کمی دارد رفته آن جا رفتیم در آب؛ اما من چون که استخاره کردم آقای

ص: 50

1- مالامیر نام های قدیمی شهرستان ایذه است. نام این شهر در سال 1314ش به ایذه تغییر یافت.

2- در اصل: مداوما.

3- از غزل حافظ با مطلع: عروس گل دگر آمد به بزم گلشن باز / کجاست بلبل خوش بر آورد آواز

کلباسی که بروم در آب بد آمد من نرفتم اما آقایان رفتند و صابون مالیده بالا آمدند، رفتند در چادر آقای کلباسی آمد نماز گزارد صدا زدند که بیایید برویم در منزل سردار آمدیم دیدیم دو مال آورده اند. آقای کلباسی فرمایش فرمودند که بیا تو سوار شو برویم. من سوار نشده [24] با آقای حاجی آقا رفتیم. در صورتی که نماز نکرده بودیم رفتیم در بالای تپه ای که بالای سر آب کردند است منزل سردار اشجع جای خوردیم.

در این بین مکتوبی رعایای سردار از عقیلی نوشته بودند که عرب ها آمدند و ماها را غارت کردند. آقای کلباسی در صدد اصلاح خواستند بریابند. امیر مجاهد را خواستند آمد؛ خیلی نصیحت کردند این ها گفتند که دیگر کار از کار گذشته است سردار منظم هم بود. بعد من و آقای حاجی آقا به جهت نماز بلند شدیم نماز گزارده بودیم تا نماز مغرب و عشا را هم گزاردیم بعد آمدیم منزل نشستیم آقای مرشد چهارسوقی تشریف آوردند. خیلی متشکر شدیم بودند تا سه ساعت از شب گذشته یک ساعت و نیم که گذشت آدم امیر مجاهد آمد خدمت آقا چادری و بعض چیزهای دیگر داده بود رفتند بیاورند چادر را در پل را بسته بودند. بعد از ساعتی معطلی در را روی آن ها باز کرده آمدند، شام صرف شد. طعام آش مرغ بود. بعد خواستم حرکت کنیم گفتیم تا بنه را بار می کنند بخوابیم. خیلی هم جانور داشت، رفتیم جای دیگر به جهت آن که چراغ آن جا نبود خوابیدیم بعد بلند شده سوار شدیم.

عبور از گردنه های سخت

در بین راه حاجی آقا خیلی متوحش بودند به جهت آن که سرازیری خیلی بود و جای توحش هم داشت. آمدیم در این بین باز او مشوش (1) آمد، ایستاده بودیم که یک دفعه دیدیم قاطری از عقب می آید بر او کسی سوار نیست. برگشتم پشت سر خود را نگاه کردم دیدم رحیم خواب رفته است و از قاطر افتاده است بلند شد دست می مالید در کف راه و می گفت این جا راه است چرا من پیاده هستم! بعد گفتم به او قاطر را گرفت سوار شد، و جلو افتاد.

باز الاغ زیاد رسید در جعه تنگی پیاده شده هر چه ایستادیم که این ها رد بشوند رد نمی شدند. بنده رفتم بالا که الاغ ها را رد کنم صدا می کردم و به آن ها زنجیر می زدم، یک دفعه

ص: 51

دیدم که یک آدم از جلو صدا بلند کرد که مرا پاره کرد و فرار کرد من ترسیدم آمد پایین. بعد حاجی خان رفت پیش او گفت: کی کجا؟ مرا اشاره کرد چون که عمامه بنده خیلی بزرگ بود و شب هم خیلی تاریک معلوم شد که بنده را خیال گراز کرده بود!

باز این جا رد شده رفتیم تا یک جایی دیدیم صدای گریه می آید آمدیم پایین دیدیم رحیم باز از مال افتاده است در سرازیری و رفته است پایین او را گرفته سوارش کردیم. خیلی اظهار درد می کرد من رفتم جلو که ببینم مال او کجا رفته است تا رسیدیم به قافله، مال او را گرفتیم تا رسیدند. نزدیک صبح بود رفتیم تا صبح شد تا این جایی که رحیم زمین خورده بود، چند نفر دیگر هم قدری بالاتر زمین [25] خورده بودند و مرده بودند.

صبح شد اذان گفته پیاده شدیم بر سر آب به جهت نماز صبح نماز گزارده تا این جا جنگل بود از این جا تا مالامیر هم دارد اما نه به زیادی سیف الله و کربلایی حسین چاروادار رفتند جلو، به جهت آن که در بالای کوه چای درست کنند تا ما برسیم خیلی هم خواب همه را گیج کرده بود رفتیم از این کوه هم بالا تا رسیدیم به آن جایی که سیف الله چای درست کرده بود نشسته چای خوردیم اما قریب به چهار میدان در این کوه سنگ بست است، یعنی سنگ های بزرگ را کف کوه فرش کرده اند و فرش سلطانی می گویند. خیلی سخت است. از آن جا حرکت کرده آمدیم در راه باز هم سنگ فرش دارد قریب به یک فرسنگ، و این جا هم خیلی است.

این (1) سنگ فرش خیلی خراب شده بلکه کلیه راه خرابی دارد با همه سختی طبیعی که دارد خیلی هم خراب و مخشوش شده است ... اصلاح او را خود باشیم ان شاء الله تعالی حرکت ایلات و عبور آن ها خیلی محلّ تماشا و سیاحت است. غالباً [امور] معاشیه و ترتیب حشم، و کلیه کارها رازن ها به طور سهولت متحمل می شوند و خودشان از عهده بر می آیند از حمل اثاثیه، (2) و خودشان بر گاو و الاغ و مادیان و به راندن آن ها در این کوه و کتل های سخت فوق العاده چیزی که کلی تعجب است این است که از آن جا که خداوند سبحان مدبّر الامور محبتی از اولاد در دل های مادرها گذاشته این زن ها طوری به ملایمت و سهولت اطفال

ص: 52

1- این جا هم یک صفحه با خط دیگری است که فوق العاده بد خط است.

2- در اصل: اساسیه.

شیرخوار را حرکت می دهند بعضی از آن ها گهواره خیلی کوچکی را با روپوش به پشت خود بسته و پیاده از کتل ها بالا رفته و طفل در گهواره خوابیده؛ بعضی دیگر که معلوم بود مکنت آن ها کمتر است از نی و علف تخته با کهنه و ریسمان ساخته و طفل را آن جا خوابیده [26] براحت باشد و به پشت بسته است و برای سایه بودن آن ها روپوش گذارده حتی برای ادرار طفل نی ترتیب داده که از این رهگذر هم آسوده شود. بعضی دیگر که این را هم نداشته اند، دو کهنه گذارده و به کمر و پشت خود بسته است. حالا تصور نمایید که از کتل بالا رفتن و راه طی نمودن و مال را بردن حمل طفل هم نماید چه قدر محبت می خواهد که مع ذلک کله از شیر دادن در وسط راه و باد زدن او غفلت نمی کنند. سبحان له الثناء والشکر لله المدبّر.

چیز دیگر که تازگی داشت سر پل الی حوالی مالامیر در تاریکی، حیوانی مثل شیر بزرگ حرکت می نمود که در تاریکی مثل ... کوچکی روشنی می داد در هوا که تاکنون ندیده بودم.

عکس

□

مالامیر = ایزه

رسیدیم به مالامیر این جا سکنه ندارد اگر چه خیلی اسم دارد، لکن جای بدی است. چادرها را سرپا کرده بودند. آمدیم خیلی هوا گرم بود و متعفن. مگس های بدی هم داشت. به سختی خوابیدیم بعد بیدار شده نهار صرف شد هیچ چیز این جا پیدا نمی شود. روز بود نه دوغ پیدا کردیم نه نان لکن جو را یک من ده شاهی فروختند. باز خوابیدیم، بعد بیدار شده چای صرف شد. خیلی سر دماغ بودیم بعد ماست پیدا کرده بودند. خوردیم. صحبت از راه

ص: 53

خیلی می شد. خدا چاره سازد برای ایران و ایرانیان که خیلی بیچاره هستند.

بعد نماز گزارده زود شام خوردیم به جهت آن که حرکت کنیم. بعد ما سه نفر چند دقیقه خوابیدیم. بیدار شده سوار شدیم آمدیم برای قلعه تل. (1) دو ساعت و نیم از آفتاب برآمده رسیدیم. این جا آبادی بالتسبه دارد پهلوی جوی آب چادر سرپا کرده من و آقای کلباسی استراحت کرده آقای حاجی آقا چای درست کرده ما را به سختی از خواب بیدار کرده، یک فنجان چای خورده باز خوابیدیم

قریب به یک ساعت دیگر بیدار شده نهار خوردیم باز خوابیدیم [27] هوا خیلی گرم بود. مگس های فراوان داشت. به هر زحمتی یک ساعت دیگر هم خوابیدیم. آقای کلباسی خواب نرفته بود. چای هم درست کرده بودند ما را صدا زده چای خوردیم. رفتیم سر آب وضو گرفته برگشتیم آقای کلباسی خواستند استراحت بفرمایند ماها نشسته و ایشان هم خوابیدند. بعد از ساعتی ایشان هم بیدار شده باز صحبت از راه شد خیلی ادعای اختشاش (2) راه را کردند اما چون که چند عدد کاغذ امیر مجاهد و غیره سر پل دادند که بدهم و سوار برداشته برویم به جهت عدم ترس؛ یکی از آن ها مال اسکندر خان بود در قلعه تل؛ کاغذ را برده بودند. این مرد از پست فطرتی که داشت اعتنایی نکرده من و آقای حاجی آقا در آبادی کار داشتیم رفتیم در پشت قلعه دیدیم او نشسته و چندین نفر دور او ایستاده به طریق استبداد رفتیم سلام کرده نشستیم. گفت آقای منتظم نوشته اند که بنده سوار روانه کنم با شماها اولاً این ها خوب می توانند پول بگیرند لکن نمی توانند خرج کنند این کارها خرج دارد اگر شما میل داشته باشید من سوار روانه می کنم تا خاک خودم که چهار فرسنگ است و از آن جا دیگر با من نیست. گفتیم بهتر آن است که بیایید خدمت آقا گفت به چشم بلند شده آمدیم فقیری در راه رسید تعظیم کرد به او، و او هم چند فحش به او داد. آمدیم تا منزل در بین راه خیلی فحش داد به مشروطه طلب. خیلی آدم خوبی نیست.

ص: 54

1- قلعه تل شهری در جنوب ایذه قرار دارد و از توابع باغ ملک است.

2- کذا.

آقای کلباسی نشسته بود سلام کرد با جماعتی که عقب خود داشت نشست. بعد از صحبت های زیاد باز گفت این خوانین تمام ایران را مخشوش (1) کرده اند نمی دانم چه می خواهند کنند. بنابر این شد که زود حرکت کنیم اگر اجلال السلطنه از آلا خورشید نرفته اند، به آن ها برسیم و برویم و اگر نرسیم این چند نفر سوار باشند با ما تا جایی دیگر که کاغذ داشتیم از همین بی غیرت چای خوردند. همه قلیان آورده گفت تنباکوی شیرازی است؟ گفتیم: بلی. گفتند ما نمی کشیم بلند شده رفتند ما زود شام خورده اول مغرب بود میل هم نداشتیم قلیه پیاز پخته بود حاجی عبدالحسین مجبوراً بعد از نماز خورده سوار شدیم بعد از دلداری به حاجی آقا قریب به یک فرسنگ راه که رفتیم دو نفر سوار که باید اسکندر خان روانه کند رسیدند. خیلی راه باید برویم. در بین راه خواب گرفت ما را آمدیم تا رسیدیم به آلا خورشید. حاجی آقا هاشم پیش رفته بود خبر آورد که اجلال السلطنه رفته است. ماها هم آمدیم روی خود بشویم. چند نفر آمد جلو که قافله مال کیست؟ گفتیم: حاجی هاشم نفهمیدیم مقصودشان چه بود رد شده رفتیم تا رسیدیم به رودخانه ای که بین دو کوه که او را... (2) می گویند. از آن جا رد شده باز این راه هم غسل های سختی دارد خیلی سخت است [28].

آمدیم تا اول آفتاب رسیدیم به جوی آبی. پیاده شده نماز گزارده، باز سوار شدیم تا یک ساعت و نیم از آفتاب بر آمده رسیدیم. این جا هم آب خوبی ندارد هوای او هم خیلی گرم است. چند اتاق با پوشال ساخته اند اسم او هم شاه نشین است چادر سر پا کرده، چای درست کرده خوردیم و خوابیدیم بعد بیدار شده نهار خوردیم باز خوابیدیم تا سه ساعت به روز مانده، آن وقت بیدار شده چای را حاجی عبدالحسین درست کرده بود خوردیم بعد باز تمر درست کرده خوردیم رفتیم بر سر منبع آبی که نزدیکی بود به جهت آن که برویم در آب.

حاجی آقا و آقا کلباسی تشریف بردند و گفتند چاییده است. من گفتم نمی آیم اما باز رفتیم با این که گرمسیر است بیرون آمدیم من و حاجی آقا گویا چاییده ایم؛ اما از غرایب آن که از قلعه تل در راه که رد می شوی جوی آبی است که از طرف جوی که قلعه تل است

سردسیر

ص: 55

1- کذا

2- در اصل سفید.

است، و این طرف گرمسیر است و خیلی واضح است سردی و گرمی هوا در این طرف [و] آن طرف.

جارو - شاه نشین

پس نماز گزاردیم و چای باز درست کرده خوردیم بعد شام خورده، آقای حاجی آقا شام نخوردند به جهت آن که استخاره کردند بد آمد چلو مرغ گوشت. بعد خوابیدیم. ماهتاب بود. هوا خیلی خوب و لطیف بود یک ساعت به صبح مانده بیدار شدیم و حرکت کرده این منزل دو فرسخ است به جهت آن که چند شب است خواب نرفته و دو منزل یکی می آمدیم. این منزل را می مانیم به جهت خستگی مال ها و خودمان. آمدیم به جارو. (1) تا شاه نشین دو فرسخ خشک است بالا تپه ای منزل کرده هوا خیلی گرم است چادرها را سر پا کرده، چای درست کرده خوردیم بعد مشغول خواندن تفنگدار شدیم بعد خوابیدیم. سوسک های جعل خیلی می آمدند و ما را بیدار می کردند

بعد بیدار شده نهار صرف شد باز خوابیدیم از گرمی هوا خواب نمی رفتیم بعد از دو ساعت که دیدیم خواب نمی رویم برخاسته چای درست کرده خوردیم، اما این جاها خیلی غله - الحمد لله - ارزان است. می گویند گندم یک من ده شاهی همیشه بوده است، اما الحال بیست و پنج شاهی - سی شاهی است و من به وزن شاه اما من این جاها هشت من شده است چوب هم پیدا نمی شود لکن جلوی ما همیشه صحرایی هست که سبز است از علف هایی که سر آن ها از جاروب ها که خلال می شود لکن هنوز نرسیده است. گل های او خیلی خوشگل است و تماشا دارد.

بعد حاجی محمد هاشم آمد که کابیده (2) که بزرگ این حمال است می آید خدمت آقا رفتیم سر جوب وضو گرفته نماز گزاردیم باز چای درست کرده کابینه آمدند با شخص دیگر این آدم با اسکندر خان واقعاً خیلی فرق دارد. آن شخصی است خدا پرست، متواضع خیلی با تربیت [29] خوش حال نشستند. قدری صحبت از ظلم بختیاری شد که خیلی ظلم می کنند به ماها، چون که این ها از چهار لنگ هستند، و بختیاری از هفت لنگ دعا می کرد به جهت فرج امام

ص: 56

1- در نقشه ها بعد از باغ ملک نزدیک آبشار ملار آهنی، « جارو » قرار داد.

2- کذا در سطر بعد از او با تعبیر « کابینه » یاد می شود.

زمان، و می گفت دیگر ما طاقت ظلم نداریم وقت است که ظهور کند. باز قدری صحبت از خرابی مشهد شد بعد اظهار کرد که اگر میل ... عقب شما روانه کنم که از این گردنه شما را رد کنند. ما گفتیم مگر خبری هست؟ گفت: نباید... (1) خوب است. بعد خداحافظ گفته، رفت، و گفت وقت حرکت خبر کنید تا بفرستم

عکس

گزین

نماز مغرب و عشا کرده شام خوردیم بعد قدری خواستیم بخوابیم و حرکت کنیم. خیلی جانور داشت. متوگلا علی الله خوابیده سه ساعت از شب گذشته بیدار شده سوار شدیم به راه افتاده، برای [رسیدن به] گزین (2) تمام راه گردنه است خیلی سخت وسط گردنه پیاده شده، خیلی پیاده آمدیم. بعد سوار شده به راه افتادیم این کوه خیلی جانور از قبیل گراز و غیره دارد. حاجی آقا را خواب گرفته سوار زین بودند، خیلی عاید بود، هر چه می آمدیم نمی رسیدیم، تا آخرش رسیدیم به گزین

نزدیک آفتاب بود رفتیم آب پیدا کنیم وضو گرفته نماز گزاریم یک آبی پیدا کردیم که گویا زیر آب حمام های اصفهان را این جا گزارده اند به هر شکل بود وضو گرفته نماز گزاریم. قافله رسید. ما سه نفر خوابیدیم بعد بیدارمان کردند که چای بخوریم خیلی خواب خوش مژه ای بود. چای خورده چند نفر از اهل آن جا می آمدند دور ما من جمله یک زنی بود، آب چاییده (3) آورده بود. کم کم آشنا شد دوغ زد از برایمان کره گرفت؛ خیلی زحمت کش بود و خوش

ص: 57

1- این دو مورد جوهر نوشته کم رنگ و در آمیخته و غیر قابل قرائت شده است.

2- گزین در روی نقشه جایی بین چمن لاله و باغ سلیمان است.

3- آب سرد

باز خوابیدیم. بعد از دو ساعت بیدار شده ناهار خوردیم، دوغ، سکنجبین باز بعد از ساعتی خوابیدیم چهار ساعت [و] بیست دقیقه به روز مانده بیدار شدیم من و آقا یکی یک فنجان چای خورده در صورتی که هوا به شدت گرم است آب که مافوق ندارد. عوض آب، دوغ می خوریم. بعد چای درست کردند با این که باد نمی گذاشت و منزل هم جایی بود که دور ماها پایین بود و باد می پاشید. در ظروف... (1) باز خوردیم. چند نفر باز از اهل این جا یعنی سپاه چادرها این جا که آبادی ندارد آمدند یکی جوهر گنه گنه می خواست دادیم. یکی دیگر بچه ای در دست داشت و می گفت مسئله ای دارم گفتیم بگو: گفت دختری داشته ایم به جهت ناخوشی و یا که پارسال این جا شیوع داشت مرده است و وصیت کرد که یک (2).. میل نقره خود مرا با خودم دفن کنید و الا مشغول الذمه هستید خواستیم با او دفن کنیم. گفتند قبر او را می شکافند [30] و بیرون می آورند از این جهت او را دفن کرده و میل های او را هم جای دیگر الحال اولاد او فهمیده است (3) و چند تومان دیگر هم دارد شوهرش می گوید به من می رسد، به جهت آن که می خواهم زن دیگر بگیرم آمدیم مانند جوابش را دادیم. بعد سر آب باران که جمع شده بود وضو گرفته دیدم یک سگی رفته ... رفته است در آب نماز گزارده باز آب دیگری بود دورتر رفتیم در او و یک ساعت به روز مانده... (4) خواستیم اسباب را بار کنیم و روانه شویم به جهت آن که هشت فرسخ راه باید برویم.

ورود در سرزمین عرب

این آبی که رفتیم در آن خیلی آب خوبی بود اگرچه شور بود خیلی هم اسباب تأسف شد که چرا در نزدیکی او چادر نزدیم، اما همه ... حاجی محمد هاشم سوار شده روانه شده در این راه یک گردنه کوچکی دارد از این گردنه که پایین می روی داخل خانه عرب می شوی و

ص: 58

1- بعد از ظروف کلمه ای دو حرفی خط خورده است. شاید: روباز

2- در اصل: یکزومیل؟

3- کلمات سیاه شده و « فهمیده است » حدسی است.

4- کلمات آخر چند سطر سیاه و غیر قابل خواندن است.

جعهده خیلی صاف است. یک ساعت از آفتاب برآمده رسیدیم به منزل ممبتزلی، (1) یعنی ویس (2) شط العرب جلو بود و باران هم می آمد خیلی خوش هوایی داشت صبح. شب هم تا پنج ساعت از شب ماهتاب بود و انتهای خوشی گذشت

وقتی که وارد شدیم آدم شیخ میرزا ابوالقاسم خان آن جا بود آمدند در چادر ما چند نفر از اعراب هم آمدند، اما خیلی با مشروطه بد هستند بعد فرستادیم دنبال ظهیر فرهاد که حکومت است از جانب شیخ. (3) نبود. تا پیش آمد کاغذی بود مال سردار ارفع دادیم به او که برساند قبول کرد و روانه شد ما نهار صرف کردیم مرغ کباب شده با نان خیلی خوب، بعد خوابیدیم سه ساعت به روز مانده بیدار شده چای خورده باز خیلی آمدند و رفتند، لکن تمام متشکر از حرکات و امنیت خاک شیخ [خزعل]. بعد رفتیم جای دیگر نماز کنیم. به جهت جمعیت در چادر نماز گزارده، باز آمدیم هی می آمدند. من و حاجی آقا رفتیم به جهت گردش در میدان غالباً دگان دارهای این جا شوشتری هستند بازگشته خیلی خوش هوایی داشت.

در این بین سه نفر کشیک آمدند که باید ماها اسباب های شما را نگهداری کنیم تا صبح آن وقت هم هر وقت که ما اخبار دادیم حرکت کنید و ساعت شش و نیم از شب حرکت نموده آمدیم.

در بین راه نماز صبح را خوانده آمدیم ... وقت ورود حضرت آقا به واسطه این که سرای امشب لب شط بود آن جا ورود فرمودند. سرایدار آن جا آمد درب اتاقی را باز نمود و به واسطه کثرت دخل اظهار می کرد که یک اتاق را باید روز پنج قران بدهید چون که بندگی خدمت آقا نداشت و ایشان را به جا نیاورده این اظهار نمود به فاصله پنج دقیقه بعضی از هم وطنان عزیز اصفهانی در این حدود بودند مطلع شده آمدند و وعده خواهی نمودند که آقا تشریف ببرند به سوی خانه [31] تقاضا نمودند که باید چادر کنار شط باشد که خوش هوایی دارد، و به این واسطه فوراً (4) صبح هوایی خیلی خوب داشت لکن اشخاصی که زمان ورود

ص: 59

1- شاید: ممبتزلی

2- نام ویس روی نقشه در نزدیکی تلبومه و مویلحه دیده می شود.

3- مقصود شیخ خزعل است.

4- چند کلمه به خاطر در هم ریختن مرکب روی کاغذ ناخوانا شده است.

مشرّف خدمت آقا می شدند اظهار کردند که این جا خیلی گرم خواهد شد، و خوب است تشریف ببرید توی اتاق اما چون که دو روز قبل که در بین راه منزل هوای جارو و گزین را ملاحظه نموده بودیم دیگر هوای این جا به آن دو روز هیچ اثری نمی کرد به واسطه این که خدا در این فصل نصیب هیچ بدبختی نکند که ناچار باشد یک ساعت در این دو منزل توقف نماید که اگر باد گرم و هوا نیم ساعت تب [ظ] نکند، گرمی هوا تلف (1) خواهد نمود ایشان را. خدا رحم کند.

ناصری

مختصر کلام از در ورود در همین منزل ناصری لب شط زندگی نمودیم، اما در این جا قضیه ای رخ داده است که بایستی قرائت کنندگان این کتاب به دقت ملاحظه نمایند. چون عصر امروز شد دو ساعت به غروب مانده عربی از یک طرف با چماقی آمد درب چادر که های هوی وای ووی، این چادر مال کیست؟ چرا این جا زده؟ اما بنده تعبیر می نمایم از تکلمات آن چنین مفهوم می شد که یعنی که معمول این نیست که کسی غیر از تبعه سردار ارفع [خزعل] چادر لب شط بزنند و چون که بخواد عصر به طرف تلگراف خانه و مخوف است از این که کسی لب شط باشد، ... بعضی از مخادیم ... بعضی حرف ها باد هوا ورد شد و رفت؛ (2) و بعد که معلوم شد نشناخته است.

عصر که شد آقا خیال حمام نمود تشریف بردند حمام ما هم رفتیم و بسیار خوب حمامی بود. آب سرد خوبی است، و این تعریف از این جهت بود که اگر کسی در مرور راه چهار محال آمده باشد آن وقت چنین حمامی خیلی اهمیت دارد

بعد از آن که از حمام بیرون آمدیم در منزل باز هموطنان آمدند دیدن در روی بام فرش پهن کرده، حاجی ریس التجار که آدم پیر مردی است و خیلی خوش اخلاق است با آقا محمد رحیم و بعضی دیگر خیلی صحبت شد من جمله از خوبی راه و امنیت محال شیخ بود.

بعد این ها رفتند آقای آقا سید محمد صفا بودند؛ نماز گزارده بعد از ساعتی آقای آفاسید

ص: 60

1- در اصل: تلف.

2- کذا. کلماتی ناخوانا. طبعا کمی مبهم است و ممکن است بنده نتوانسته باشم درست بخوانم.

محمد صفا خواستند بروند هر چه گفتیم بمانید گفتند کسی وعده کرده است منزل می روم رفتند. بعد شام خورده خوابیدیم خیلی خوش هوایی بود ماهتاب و هوای لطیف و شط آب در جلو و حضور آقایان دیگر چه بدی داریم. [32]

دیدار با شیخ خزعل

صبح بعد از چند دفعه آقای کلباسی صدا زدند. از خواب بیدار شده، نماز گزارده، چای و نان خشک نان برنج صرف شد باز چادر را سر آب زدند رفتیم در چادر. بعد از ساعتی باز اصفهانی ها آمدند. در این بین جمعیت دور شط با تفنگ بنا کردند حرکت کردن و دویدن. گفتیم: چه خبر است؟ گفتند: سردار ارفع یعنی شیخ خزعل می آید در روی شط در بلم معتبر نشسته بود. چون که شب و روز در جهاز است. روی آب آمد، در چادر من بودم و آقای کلباسی و حاجی آقا و آقای آقاسید صفا خیلی آدم خوبی است خیلی صحبت شد، من جمله از نزاع شوشتر بود که می گفت تقصیر من نیست من دوست خانواده ایل خانی هستم.

بعد، صحبت از رفتن وطن عزیز تفر شد. ادعا می کرد که من حاضر هستم که اتفاق کنیم و نگذاریم خدا چاره بسازد. گمان می کنم که از این چیزها گذشته باشد مگر آن که دست غیب کاری کند و الا این ها محض قول است در فعل حاضر نیستند خیلی تأسف باید خورد به جهت وطن نمی دانم چه دارویی در دماغ ماها کرده اند که مثل آدم هایی که در وادی تیه سرگردان شده سرگردان شده ایم و هیچ فکر نمی کنیم که آخر خدای تبارک از ما بازخواست می کند چرا نکند و حال آن که خودش فرموده « و ما أسئلكم عليه اجراً الا المودة ». الخ. و ما به دست خود حرم مطهر فرزندان عزیزش ثامن الائمه علیه السلام را به دست اجانب داده که جبریل بدون اذن وارد نمی شود.

ای امام زمان،

ای سرّ لم یزل تو مگر رفته ای *** به خواب برخیز یک قدم به خراسان شتاب

نمی دانم چه نویسم که زبان از تقریر گنگ است و قلم از نوشتن لال است، آن چه باید گفته شود و نوشته بشود شده است.

در این بین آقای نصرت الملک پسر شیخ یعنی حکومت ناصری آمد، دست شیخ را بوسید

و رفت بیرون. باز چند نفر از رؤسای دیگر آمده دست بوسیدند رفتند. بعد پسر کوچک شیخ که خیلی با تربیت است آمد و درب چادر تعظیم کرده آمد دست آقا و شیخ را بوسید و این هم رفت. بعد از ساعتی قهوه چی قهوه آورد. رسم است که اگر اول خودش نخورد نمی خورند. خوردند بعد رفتند ما هم بلند شده رفتیم در منزل قدری نشستیم نهار صرف شد، خوابیدیم بیدار شدیم گفتند جهاز(1) آمد رفتیم تماشا خیلی جمعیت بود که همه محض تماشا بودند. بعد چای خورده رفتیم با حاجی آقا [34] در بازار به جهت خرید برگشتیم آمدیم منزل مشغول کاغذ نویسی به جهت شهر و نجف شدند نماز گزارده فرش بردند بالا- رفتیم بالا. کم کم اول مغرب بود باز نماز گزارده روزنامه حبل المتین را بنده پیدا کرده بودم می خواندم در این بین دو نفر تاجر آمدند دیدن نشست گفت که حبل المتین است؟ گفتیم: بله. گفت: تفصیل خراسان را بخوانید شروع به خواندن کرده با دل پر درد قرائت شد. چه عرض کنم. بعد شام حاضر کردند. این دو نفر رفتند ما شام خورده چلو بادنجان قوره خوابیدیم.

باغ معین التجار « بوشهری »

صبح بیدار شده نماز گزاردیم آقای آقاسید صفا فرمودند چون که آقای کلباسی خواب تشریف دارند بیابید برویم در باغ معین التجار. گفتیم: تماشا دارد؟ گفتند: بد نیست. رفتیم بعد از قطع مسافت زیاد رسیدیم به یک جایی که از حیث درخت باغ بود، ولی از حیث کثافت از طویله الاغ هم پست تر بود دارای نخل های زیاد و نارنج و لیموی زیاد بود. جای کسانی که نارنج و لیمو می خواستند بخرند به قیمت جزاف خالی بود که به قیمت ارزان بخرند خیلی اسباب خجالت آقای آقا سید صفا شد تلمبه ای دارد این باغ خراب است. چهار رکاب آب می کشند از دریا بالا اگر صاحبان ثروت سدّ این آب را بکشند یا آن که تلمبه زیاد بیاورند خیلی خوب می شود از حیث کشت که الی غیر النهایه جا دارد از حیث شکر همه که درست می شود، به جهت آن که شکر پیش از خراب شدن سدّ خیلی رواج داشت. الحال هم اگر سدّ کشیده شود شکر خیلی خوبی درست می شود

برگشته آمدیم در چادر آقای کلباسی از خواب بیدار شده چای خوردیم. باز چند نفر از تجار

ص: 62

1- در بیش تر موارد جحاز نوشته است!

آمدند. بعد از چند ساعت بلم شیخ آمد پی آقا رفتیم در جهاز باز خیلی صحبت از بختیاری و خارجه و ایران شد که هیچ نمی توانم بنویسم. بعد برگشته، آمدیم منزل.

در این بین آمدند که حجت الاسلام ناصری می خواهد بیاید خدمت آقا کی بیاید؟ گفتند: دو به روز مانده آدم لنج هم آمد که یا من بیایم یا سرکار تشریف بیاورید، اما چون که مرا نجس می دانند بیایند این جا بهتر است پیش از این که برویم منزل سردار برویم در جهاز شیخ. رفتیم در جهاز مالا میر به جهت تماشا مقصود نهار خورده خوابیدیم. دو ساعت [34] به روز مانده آقای حجت الاسلام ناصری آمدند بعد از رفتن ایشان رفتیم منزل لنج (1) که زبان ایرانی هنوز نمی توانست حرف بزند میرزا عبدالوهاب مفتش او بود خیلی آدم باحالی است. به مقصود گفت: کی می خواهند حرکت کنند؟ گفتند: هر وقت مرکب حرکت می کند. از راه صحبت شد. گفت ان شاء الله راه آهن را می کشیم خوب می شود. بعد گفت اگر لورد را در این راه درست لخت کرده بودند بهتر بود به جهت آن که کار یک سره می شد. بعد بلیط جهاز را تسلیم آقا کرد مجاناً، هرچه اسرار در گرفتن پول او کردیم نگرفت مقصود. بلند شدیم آمدیم منزل، در پشت بام تمر درست کرده بعد از نماز مغرب و عشا خوردیم بعد مشغول خواندن سه نفر تفنگدار شده باد گرمی می آمد آقای آقا سید صفا آمدند صدای بدی هم می آمد بعد شام خورده خوابیدیم. در بین شب جشن بود آقای آقا سید صفا داشت می ترسید به جهت آن که سگ آمده بود روی او عربی در جهاز نصرت که روز دوشنبه وارد شده بود و ما هم رفتیم تماشای او به صدای بلند می خواند، صدای دیگر هم می آمد.

حکایت غرق شدن نایتانیک

مقصود صبح بیدار شده نماز در چادر گزاردیم چای خوردیم، مشغول نوشتن کاغذ به جهت اصفهان شدیم بعد باز چند نفر از تجار آمدند تا آن که حاجی هاشم آمد و کاغذها را گرفت. بعد آقای حاجی آقا ملقب به ضیاء الاسلام شدند و لقب خانی هم داده شد به سیف الله که سیف الله خان شد. پس بعد از ساعتی مسیو ابل رییس اداره لنج [شرکت لینچ] آمد.

ص: 63

1- مقصود مدیر محلی شرکت [برداران] لینچ است که امتیاز کشتیرانی در کارون (از سال 1888) و ... را داشت. در عراق هم فعال بود و قبل از کارون امتیاز کشتیرانی در آن جا را داشت.

چون که دیروز که رفته بودیم منزل او وعده کرده بود که دو ساعت به ظهر مانده به جهت بازدید بیاید، خودش و میرزا عبدالوهاب پس صحبت از کشتی های بزرگ شد گفت به آقای کلباسی سرکار دیده اید؟ گفتند: آری گفت: چند وقت قبل کشتی ای که از بزرگی اول کشتی بود در تمام دنیا، و تصوّر غرق (1) شدن او را کسی نمی کرد و این کشتی را در کشتی دیگر گذارده به جهت حفظ او رسیده بود به یک قطعه یخی که سه فرسخ طول او بوده است از او رد شده و رفته است بر روی یخ میان یخ بلندی داشته است از آن بلندی سرازیر شده است و فرورفته است در آب و این کشتی هزار و سیصد نفر آدم در او بوده است و تلگراف (2) بدون سیم هم در او بوده است، همان وقت تلگراف به تمام کشتی ها شده آن ها تا آمده بودند برسند، تمام از میان رفته بوده است و خود کشتی هم فرورفته بوده است اما عکس او را در همان حال انداخته اند تماشا دارد که چه طور مردم می ریزند در آب.

بعد صحبت از این کرد که خیال دارند [30] این طور تلگراف را یکی در محمّره و یکی در عدن بکشند به جهت معدن نفت اما این تلگراف باید از هر جایی که درست می شود تا جای دیگر میانیه این دو محل حجاب نباشد و الا نمی شود منار بزرگ بلندی در هر دو مکان می سازند و بلندی او را به حدّی می گیرند که چیزی میانیه این دو منار بلندتر از این ها نباشد آن وقت به توسط هوا می رسد. بعد صحبت از معدن نفت شد پرسیدیم: آیا نفت او به کار افتاده است؟ گفت: بلی. لکن چون که این نفت شمع هم دارد قیر هم دارد اسباب درست می کنند که او را صاف کنند نفت رو می نشیند بعد شمع، بعد قیر.

در این بین بلمی پیدا شده که آقای رییس التجار در او بودند آمده بودند که باز خدمت آقا برسند. چون که در باب عمل الوار با عرب آقا می خواستند اصلاح بدهند. و دیروز عصر که منزل لنج بودیم آمده بود به جهت شور ما نبودیم چون که سردار ارفع اعتماد به او دارد فقط و خودش گفت باید با حاجی رییس شور شود وقتی که دید لنج آن جاست رفت در جهاز نصرت لنج. بعد از چند دقیقه گفت شاید به جهت من نمی آید من می روم تا او بیاید. بلند شد رفت. در این بین او هم آمد و هوای چادر خیلی گرم بود، چون که زیر آفتاب بود. آقا محمد

ص: 64

1- در اصل: غرغ!

2- در اصل: تلگراف.

رحیم فرستاده کار ... هم آمدند تعلیقه جات که آقا نوشته بودند با تلغرافات دید و حک و اصلاحش کرد و رفت اما این مجلس بعض ترتیبات حرکت می کرد که نباید بکند.

ما هم بلند شده آمدیم در منزل، نهار خوردیم، خوابیدیم. بعد بیدار شده، چای صرف شد، اما این حقیر جزئی حالم به هم خورده بود زنجبیل استخاره کردم خوب آمد خوردم. بعد نماز گزارده رفتم در بالای بام آن جا هم نماز مغرب و عشا را کردیم بعد مشغول خواندن تفنگ دار شدیم بعد شام خورده من خیلی کم خوردم به جهت استخاره بد آمده بود که هیچ نخوردم. بعد خوابیدیم. هوا خیلی گرم بود سحر هوا خنک شده بود و با رطوبت لحاف را روی خود انداخته باز خوابیدیم. صبح بیدار شده، آقای کلباسی فرمودند من استخاره کردم تو باید گل گاوزبان و عتّاب بخوری من عرض کردم که الحمد لله خوب شده است. بعد از نماز رفتیم در چادر چای خوردیم هوای مرطوبی بود بعد به جهت بازدید هموطنان [36] رفتیم در اتاق پسر ادیب التجار اصفهانی بعد در اتاق دیگر بعد آمدیم. منزل جهاز بیرق زده بود به جهت حرکت شب اسباب ها را جمع کردند و بردند در جهاز

بندر ناصری - در کشتی

این شهر ناصری به اصلاح بندر است و باید اسباب جلوگیری خارجه ... (1) از مملکت ایران داشته باشد از این جهت سه جهاز دارد اما همه را سردار متصرف شده است یکی از آن ها جنگی است، لکن همه خراب و بیرون غیر از آن که شیخ در او منزل دارد، و این ناصری به جهت کثرت تجارت خیلی کم کم دارد زیاد می شود مثل لنج؛ خط آهنی کشیده است از اداره تا لب شط به جهت بار آوردن لب شط که حمل در جهاز نصرت بکنند، و اما جهاز مالامیر مال اداره است درب اداره روی شط می ایستد

بعد از ساعتی من و حاجی آقا رفتیم در جهاز به جهت گرفتن جا برای خود، و اسباب ها با آدم لنج چون که منزل لنج که رفتیم بلیط را نیاز آقا کرد و جای او هم یک قمری بود، و هر جای دیگر که بخواهم منزل معین شد اسباب را آوردند ما هم رفتیم منزل، نهار صرف شد، خوابیدیم هوا خیلی گرم بود چندان خواب نرفته ساعت پنج به روز مانده بیدار شدیم. بنا

ص: 65

بود در جهاز آدم ها که رفته بودند چای درست کنند و ما برویم آن جا چای را صرف کنیم رفتیم. و جهاز قمری(1) ما نمره اول بود خیلی هم دارای اسباب بود من جمله جعبه ای داشت. درب او را که باز می کردی یک ظرف بزرگ و دو کوچک داشت و یک شیری هم داشت که آب می آمد به جهت دست و رو شستن و چهار در هم داشت یکی بزرگ و باقی دیگر کوچک.

چای درست کردند خوردیم نماز هم کردیم بعد باز چند نفر همشهری ها آمدند خدمت آقا، بعد آقای آقا سید صفی هم می خواستند بیایند تا بغداد در جهاز بودند، اما در سبحة منزل داشتند. آمدند گفتند بیا بالا من رفتم بالا باز دو نفر از آن هایی که خدمت آقا بود بالا بودند. یکی از آن ها پسر خواهر حاجی محمد جعفر خونساری بود یکی دیگر از آن ها هم آدم خوبی بود. صحبت از وقت مقتول ساختن حاجی محمد جعفر شد بعد این ها رفتند و حاجی آقا آمدند جای بنده بالا و من آمدم خدمت آقا که تنها نباشند. بعد حاجی میرزا محمد پسر ادیب با یکی دیگر از تجار آمدند این ها رفتند و شام فرمودند طعام شوید بادنجان بعد آقای کلباسی خواستند در قمری بخوابند با این که هوا بسیار گرم بود هر چه اصرار کردیم که بیرون ن خوابید، قبول نکردند خوابیدیم پنج دقیقه [37] گذشت دیدیم چند نفر فرنگی آمدند رفتند در سبحة محل کاپیتان که اول بنا بود آقا آن جا بخوابند به اصطلاح پس گیلان،(2) بعد از چند دقیقه بنا گذاشتند به خواندن واقعاً خیلی عابد بود [ند]، پانزده نفر بودند لا به اجماع می خواندند خواب که معاذ الله بعد از ساعتی رفتند و روی خشکی بنا کردند به خواندن. مشهدی حبیبی بود خوب زبان این ها را می دانست و مستخدم بود. آدم خوبی است. این می گفت دفعه اول شعر می خواندند و معنی شعرشان هم این بود که: بیا این جا بمان مرو»، و در خستگی دعا به جهاز می کردند. بعد از دعاهای زیاد رفتند، ما هم خوابیدیم. تقریباً ساعت پنج و نیم بود نیم ساعت داشتیم به صبح که صدای باز کردن لنگر گذاشت بخوابیم.

ص: 66

-
- 1- کشتی های مسافری آن وقت تعدادی اتاق داشت که قمره (یا قماره) نامیده می شد و گران تر بود. کسانی که قمره نداشتند، روی سطح کشتی جایی را که برای همین منظور آماده کرده بودند می نشستند ظاهراً بالای اتاق ها هم باز جای نشستن بوده است. اطلاعات زیادی درباره قمره در سفرنامه های حج دریایی آمده است. در این متن از جایی به نام دو به هم در کشتی یاد می شود اما عنوان دیگر در این سفرنامه سبحة است که تکرار می شود و علی القاعده باز در اصطلاح محلی یکی از نشیمنگاههای داخل کشتی بوده است.
 - 2- کذا. شاید فرست کلاس مقصودش بوده است.

جهاز تقریباً نیم ساعت داشتیم به آفتاب روز پنجشنبه 12 جمادی الثانی که از محمّره حرکت کرد جهاز خیلی دستگای او تماشا دارد جای همه دوستان و رفقا خالی؛ الحمد لله همه سرحال بودیم تا آن که یک ساعت از آفتاب برآمده رسیدیم به قصری که شیخ [خزعل] بنا کرده است بد قصری نیست

در این راه تمامش آبادی است مگر چند قطعه جنگل که این ها هم خیلی کوچک است، و تمام زمین های دور شط هم سبز است. آن هایی که در جهاز بودند عبارت از چند نفر زن فرنگی بعضی از شوشتری ها و باقی دیگر قلم بود این قلم می رود در بمبائی [در اصل: نیبائی] و آن جا تمام به قیمت اعلا به فروش می رسد.

بعد از دو ساعت دیگر فرنگی ها یعنی کاپیتان و آن یک نفر دیگر که مواظب چرخ ها است آمدند در اتاق ناهار که درب اتاق ما توی او باز می شد؛ آمدند به جهت خوراک قریب به دو ساعت خوراک می کردند با این که سه ساعت به سه ساعت خوراک می کنند. بعد آن ها که رفتند شام ما را روی میز پهن کردند خوردیم بعد خوابیدیم شش داشتیم به روز از خواب بیدار شده، بعد از ساعتی چای درست کرده خوردیم مشغول خواندن تفنگدار شدیم. الحمد لله خیلی سرحال بودیم.

اول غروب بود که جهاز ایستاد درب گمرک که تقریباً نیم فرسخ از محمّره گذشته است، اما این نیم فرسخ تمام عمارات خیلی خوب است. اول از آن ها حاجی رئیس التجار است و باقی دیگر تعلق به شیخ دارد همان وقت آقای آقا سید صفی [38] اصرار کردند که بیاید در بلم بنشینیم برویم تماشای شهر بلم هم کرایه کردیم اما نرفتیم به جهت بعضی محذورات. آقای آقا سید صفی رفتند و شب را هم نیامدند ما هم نماز گزارده شام صرف شد، خوابیدیم. خیلی خوش هوایی داشت. شب 13 [جمادی الثانی 1330] بود. بنده زود خوابم برد، لکن آقایان بیدار مانده بودند گفتند صداهای مختلف می آمد

گردش در خرمشهر

صبح بیدار شده چای صرف شد بعد از نماز من و آقای حاجی آقا و سیف الله و رحیم در

بلم نشستیم رفتیم گردش شهر بازارهای زیاد دارد لکن چون که جمعه بود بسته بود. بازار خوراکی فروشی باز بود. بعضی چیزها خریدیم در اداره لنج هم کار داشتیم رفتیم آقا خواب بود آمدیم در جهاز کاغذ اداره را حاجی خان با حاجی عبدالحسین گرفتند و رفتند. بعد از ساعتی یخ مصنوعی گرفته و کاغذ اداره را هم داده بودند رییس آمده بود در جهاز، آمد منزل ما صحبت کرد که تلغراف خانه خبر می دهد که اصفهان را سالار الدوله گرفته است قبول نکرده او رفت و ما ناهار خوردیم و خوابیدیم. وقتی که بیدار شدیم چند مثال یخ بود که از محمّره خریده بودیم. آقای حاجی میرزا محمد حسین شیشه سکنجبین را دست گرفته و می دادند با آب یخ وقتی که به من دادند به خیال این که خودشان خورده اند من گرفتم و خوردم. یخ ها هم تمام شده بعد معلوم شد که ایشان نخورده بودند خیلی به ایشان برخورد، به جهت آن که دیگر یخ نبود.

بصره

بعد چای درست کردند خوردیم در بیرون از قمره خیلی خوش هوایی داشت. و کتاب تفنگدار را شروع کردیم تا آن که قریب به یک ساعت به روز مانده رسیدیم به بصره. این جا سر حدّ عثمانی است نرسیده به او کارخانه های زیاد هست؛ من جمله کارخانه ایست که یک نصرانی به جهت آرد گندم درست کرده است من جمله کارخانه تعمیر جهازات است که عمارت های مفصل دارد. این سر حد با سر حدّ ایران به اصطلاح ده نو است، تقریباً یازده کشتی خیلی بزرگ ایستاده است و شش جهازی که بالنسبه کوچک است در این بین گفتند جهاز بغداد بیرق زده است و می خواهد الان برود ما هم می خواستیم با او برویم. [39] اما چون که جهاز ما یک دبه ای برداشته بود به جهت آن که نیم فرسخ بعد از بصره از این جهاز گذشت، بعد از نیم ساعت تأمل فراموش شد.

وقتی که از محمّره دو فرسخ سه فرسخ دور شدیم رسیدیم به فعلیه (1) که شیخ [خزعل]

ص: 68

1- کذا. فیلیّه جای در خرمشهر و بنایی از بناهای تاریخی خرمشهر و قصری است که شیخ خزعل در سال 1917 آن را ساخته است تصاویر آن در وب سایت کجارو و ... در دسترس است.

قصرهای مطول آن جا دارد که واقعاً تماشا دارد. (1) رفتیم تا این که دبه را گذاشت و برگشت.

ما دیدیم الان آفتاب غروب می کند نماز گزارده باز رسیدیم به بصره، دیدیم الان صفیر اول را کشیده و می خواهد حرکت کند جهاز زود در بلم من و حاجی آقا و آقاسید صفی و حاجی خان و رحیم رفتیم پیش وکیل لنج چون که این جا هم کاغذ سفارش نامه ای داشتیم وقتی که رفتیم بعد از خواندن کاغذ خیلی دست پاچه شد و دوید بیرون سر شط و گفت زود بروید اسباب ها را بیاورید من جهاز را باز می دارم ما نکردیم یک کدام بایستیم با او برویم در جهاز به جهت معین کردن منزل همه دست پاچه شده رفتیم در جهاز و چند بلم گرفته اسباب ها را از آن جهاز بیرون آورده من و آقا سید صفی آمدیم در جهاز دیگر، یک دفعه راه افتاد. ما ترس از آن که مبادا آقایان نرسند دویدیم دیدیم آقایان هم آمدند اسباب ها را آوردیم در جهاز، آمدیم پی مکان اما قمره که ماکو (2) رفتیم بالا خیلی جمعیت بود یک جایی را پیدا کرده نشستیم تا یک ساعت اسباب ها را می آوردیم آن ها هم جهاز را می شستند، همه نجس شد، و ما هم.

بعد حمیدی بود از اهل کاظمین هم او پهلوی آقا واقع شده بود چای داد خوردیم. بعد چای خودمان را درست کرده خوردیم شام هم صرف شد خوابیدیم

صبح هم یک ساعت به آفتاب مانده جهاز ایستاده و دو جهاز دیگر هم آن جایی که ایستاده بود نمی دانم بعد نماز گزارده چای درست کردیم اما بدبختی [40] غالباً در این جهاز زن های یهودیه بودند، بعضی از آن ها عابد بود از هر گوشه ای صدایی بلند بود. همه هم بچه داشتند.

بعد رفتیم پیش کاتب به جهت قمری که برای آقا ترتیب بدهد بدبختی ما ایرانی ها آن جا معلوم می شود. گفت صبر کنید تا کاپیتان بلند شود، با این که وکیل لنج آمده بود در جهاز و همان شب گذشته جهاز را تقریباً نیم ساعت بازداشت و سفارش بسیار کرده بود، تا آن که کاپیتان بیدار شد آن وقت طیب آمد که قماره مهیا است هوای بالا یعنی سبحة خوب بود. بعد از صرف چای آقای کلباسی خواستند قدری بخوابند؛ ما رفتیم جای دیگر که بعضی بودند، آن ها هم بیابند. بعد آمدیم در قماره نهار صرف شد خوابیدیم خیلی هوا گرم بود، بعد بیدار شده،

ص: 69

1- در بین سطور نوشته: و وقتی که خواستیم وارد خاک عثمانی شویم یعنی قدری نگذشته طیب آمد و هر آدمی. [جمله تمام شده است.] [لابد اشاره به قرنطینه داشته است].

2- کذا.

چای صرف شد رفتیم بیرون روی صندلی در سایه نشستیم آقا با کاتب صحبت می کردند، اما تمام اهل این جهاز یهودی بودند الا چند نفری، و همه بدخلق.

عناره

بعد آمدیم روی دویه در آن جا آقایی بود ترک از صبح زیر آفتاب نشسته بود، و حیوانی داشت مثل موش لکن موش نبود با او بازی می کرد نماز را گزاردیم با این که جهاز داشت دور می گشت و ما هم می گشتیم در نماز روی قبله نما چون که این شط خیلی کج و راست دارد. بعد اول غروبی بود رفتیم در سبحة جای شب گذشته به جهت آن که هوای او با مهتاب او بهتر بود از پایین برای خواب اما باز جهتم بود به جهت این زن های یهودیه آن جا باز نماز گزارده، حمود [ی] گفت کما این که کاتب گفت سه ساعت از شب گذشته می رسیم به عمّاره آن جا من می روم و آشنا دارم به جهت خرید شما هم اگر چیزی می خواهید کس را عقب من بفرستید. بعد شام خورده امشب آقا سید صفی شام درست کرده بود برای خودش نزدیک به دو بود خوابیدیم بعد از آن که حاجی عبدالحسین معین شد که عقب حمودی برود.

بعد از نیم ساعت آقای حاجی میرزا محمد حسین مرا صدا زدند. دیدیم دنیا رقم دیگر است. چراغ برق (1) با چراغ های زیاد روی (2) جهاز است. گفتند این عمّاره است، اگر چه شب بود لکن عمارت او پیدا بود که خیلی خوب است.

حمودی با حاجی خان و حاجی عبدالحسین رفته بودند. [41] تقریباً سه ربع از شب بود جمعیت زیادی آمدند و می رفتند در جهاز حالی داشتیم حاجی آقا نیز می جستند (3) رفتند حاجی آقا در قهوه خانه و قهوه آوردند خوردیم مرغ فروش ها مرغ زیاد آورده بودند در جهاز، بعد حمودی با آن هایی که رفته بود آمد و خرید هم کرده بودند الا آن که نان نخریده بودند برای ما به جهت آن که جهاز صغیر کشیده بودند ترسیده بودند برود. کم کم به راه افتاد. این جا جبری دارد جسر را پس کردند گذشتیم چهار از شب رفته بود خوابیدیم.

صبح یکشنبه 15 [جمادی الثانیه 1330] بود که از خواب بیدار شدیم و یک روز دو شب

ص: 70

1- در اصل: برغ.

2- روی روی حدسی است جای آن کلمه ای ناخوانا.

3- کذا.

بود روی آب بودیم چای خوردیم حاجی آقا باز خوابیدند. خوابیدیم تا بیدار شدند، و گفتند خواب دیده ایم نرسیده برگشته ایم من هم دو دفعه این خواب را دیده بودم. آقای آقا میرزا علی اکبرهم نوشته بودند که من هم چنين خوابی دیده ام، نمی دانم چه تعبیر دارد.

چند نفر درویش هم از عمّاره آمدند در جهاز روی سبحة، صبح یکی از خدمه یک عکس آن ها را شکست خیلی جدل کردند. آقا فرمودند من پول او را می دهم نزع مکنید بعد قدری تفنگدار را خواندیم نهار خورده باز خوابیدیم؛ گرچه هوا خیلی گرم بود. بدبختی احتیاج به حتمّام پیدا کردم هر چه فکر کردم چاره ای ندیدم آدمم بیرون باز فکر زیاد کردم، دیدم بدتر انسان نجس می شود بعد هر طوری [بود] یک قدری آب ریختم روی سر خود، اگرچه نریخته بودم بهتر بود آقای کلباسی و آقای ضیاء الاسلام هم زیر ترمبه (I) خود را شستند. بعد چای خورده، باز روی دو به نماز گزارده مثل روز گذشته نماز مغرب و عشا را هم گذاشتیم رفتیم بالا آن جا من رفتم پیش مرشد در اویشی که آن جا بود چای خوردیم. بد آدمی نبود. از خاک آن بود. وعده کرد که فردا بیاید خدمت آقا بعد آدمم خدمت آقا شام صرف شد. با آقای آقا سید صفی و حمودی بعد خیالاتی داشتیم خوابیدیم.

کوت

ناامید شده صبح از خواب بیدار شده آقا آمده بودند [42] پایین. و رسیده بودیم به شهری که مشهور به کوت بود. اگرچه خوب اسمی نیست! جهاز تقریباً یک ساعت و نیم دو ساعت ایستاد. خیلی از اهل آن جا می آمدند در جهاز به جهت فروش چیز و تماشا. آقای ضیاء الاسلام با حاجی عبدالحسین و حاجی خان رفتند به جهت خرید در این بین جهاز دیگر که خیلی بزرگ تر از این بود رسید و آن درویش یعنی مرشد هم آمد خدمت آقا.

بعد رفتیم در جهازی که آمده بود به جهت تماشا دستگاه او غیر از این بود که ما در او بودیم لکن خیلی کثیف بود بعد برگشتیم

این کوت بالنسبة بدشهری نیست بعضی بالاخانه هایی دارد که جلوی او آب است، بی صفا نیست بعد از قدری آن جهاز راه افتاد اما جهاز ما چون که زغال او را از دویه بیرون

ص: 71

می آوردند، و در این جا یعنی کوت می گذاشتند قدری معطل شد. بعد به راه افتاد. ما هم خوابیدیم قدری خواب رفتیم بیدار شده صحبت از حساب مملکت عثمانی شد که باید بفهمیم. بعد نهار صرف شد آبگوشت تماته بود. بنده که دوست نمی داشتم ماست خوردم. باز خوابیدیم.

بعد بیدار شده هوا امروز به شدت گرم است و باد گرم هم می آید، به حدی که روی زغال ها آب می ریزند که مبادا آتش بگیرد ما آمدیم در پس گیلاس (1) جهاز چون که خنک تر بود. بعد شروع به خواندن سه نفر تفنگدار شد چای صرف شد بعد باز آقای ضیاء الاسلام رفتند خودشان را شستند قدری تمر درست کردند خوردیم

بعد آمدیم باز روی دو به نماز گزارده سؤال کردیم از عمله جهاز که به مداین کی می رسیم؟ گفتند: فردا عصری گفتیم: جهاز می ایستد؟ گفتند: خیر بعد از نماز مغرب و عشا رفتیم باز روی سبحة بعد از ساعتی شام آوردند صرف شد بعد آمدم پایین در بیت التخلیه، یک زن یهودیه از آن هایی که روی سبحة پهلوی ما بودند آمد در را باز کرد دید من آن جا هستم در را روی من بست و رفت. هر چه داد می زدم به جهت صدای چرخ کسی نمی شنید. آخرالامر سیف الله آمد، برود او را به شدت صدا زدم آمد در را باز کرد. رفتیم بالا، خوابیدیم.

صبح بیدار شده نماز گزاریم بعض صحبت های خیلی عاید شد. آقای ضیاء الاسلام می خواستند بخوانند نگذاشتیم بعد آمدیم در قماره [43] قدری تفنگدار را خواندیم و خوابیدیم. به جهت آن که اگر این وقت خواب رفتیم و الا بعد از ظهر از گرمی نمی شود خوابید. بعد بیدار شده نهار صرف شد باز تفنگدار را آقای ضیاء می خواندند. بعد خوابیدیم. امروز خیلی هوا گرم بود از همه روزها بدتر بعد آمدیم بیرون تفنگدار را خواندیم، و چای صرف شد.

خرابی ایوان کسری و مداین

در این بین رسیدیم به ایوان کسری و مداین آن روز روزی بوده است از برای عجم امروز هم روزیست بعد آمدیم روی دویه باز به جهت نماز اما این روزها هر چه می گذرد، شام

ص: 72

نمی شود حیف که جهاز ایست نکرد در مداین

بعد آمدیم باز روی دویه نماز گزارده چند نفر نشسته بودند و آواز می خواندند، و بعضی کارهای دیگر بعد رفتیم روی سبحة چون که گفتند باز ایوان کسری درست پیدا شده است. جلو واقعاً پیدا بود، به خوبی خیلی خراب شده است و کما این که شنیده بودیم ترکی بزرگ دارد؛ لکن « سماعك بالمعیدی خیر من آن تره ». (1) بعد صحبت از عجم شد. واقعاً بدبختی ماها اعاجم را گرفته چه کنیم بعد مداین پیدا شد از روی جهاز سلام کردیم و گذشتیم باز آمدم روی دویه نماز مغرب و عشا را گزارده آمدیم بالا بادهای گرمی اول می آمد، بعد کم کم خوب شد. شام خورده خوابیدیم.

ترکیدن دیگ در آتش خانه جهاز

تقریباً یک ساعت به صبح مانده بود که بیدار شدم دیدم آقای کلباسی نشسته اند و جهاز هم ایستاده است بلند شدم فرمود: دیگ جهاز ترکید لکن خلاصی ها نمی خواهند کسی دیگر بفهمد. کم کم چراغ های برق (2) روی جسر پیدا شد، و خود جسر هم. آمدیم پایین. دیدیم سیف الله خیلی ترسیده است و می گوید با من حرف مزید شما که نمی دانید چه به سر ما آمده است گفتیم چطور شده است؟ حاجی خان نقل می کرد که خوابیده بودیم دیدیم صدای بزرگی بلند شد، و بنا کرد آب ریختن در آتش خانه اول سیف الله نمدی و لحاف خودش را جمع کرد. بعد آمدند روی دویه که اگر جهاز غرق شد طناب هایی که بسته است از دویه به جهاز قطع کند که جهاز غرق نشود. بعد دیده بود خلاصی آمدند بیرون از آتش خانه، و متوحش هستند خیال کرده بود که این ها می خواهند فرار کنند او هم خیک را برداشته بود، و باد کرده بود که فرار کند مقصود خیلی ترسیده بود کم کم آمدیم تا دم جسر، کلک ها دور جهاز را گرفتند با این که هنوز صبح نشده بود یکی از آن ها ما را گرفت و به هر زبانی بود ما را پایین کرد که برویم خانه او. [44] با این که در کوت یکی از خدّام کاظمین علیه السلام تلگرافی کرده بود به برادرش و کاغذی هم نوشته بود و ما هم نوشته بودیم تهیه منزل بکنند. اسباب ها را

ص: 73

1- ضرب المثل عربی: تسمع بالمعیدی خیر من ان تره... خبرش رو بشنوید بهتر از آن است که ببینید [از بس دیدنش شما را ناراحت

می کند]

2- در اصل: برغ!

گذاشتیم در کلک و نشستیم تا خانه او آن جا پیاده شد رفتیم خانه او. زن ها روی پشت بام خوابیده بودند و تازه صبح شده بود. این اول خانه کوچکی که رسم عربستان بود که ما دیدیم. چای درست کرده خوردیم

روزهای اقامت در کاظمین

امروز که روز چهارشنبه 21 جمادی الثانی 1330 است وارد بغداد شدیم و پنج روز بود که در جهاز بودیم یک روز در جهاز مالامیر باقی را در جهاز دیگر. اما همه به جهت آقای کلباسی مجاناً بود. لکن رسم این است که از ناصری تا بصره یک تومان در سبحة، و سه تومان در قماره از بصره تا بغداد شش روپیه در سبحة و در قماره دو لیره

بعد آقای کلباسی پیش از نماز رفتند در شط به جهت تغییر لباس و تطهیر بدن ما هم رفتیم و آسوده شدیم بعد آقا سید محسن که از خدمه است آمد و الاغ اجاره کرد که اسباب های ما را بدهد ببرند به کاظمین علیهما السلام ما هم رفتیم گردش

سیدی از خدام کربلا همراه بود، صحبت می کرد از زمان حکومت زمان ناظم پاشا که نظم خوبی می گرفت و کوچه ها که تنگ بود خانه های دور او را خراب می کرد مال هرکس که می خواهد باشد، حتی مال لنج را.

بازارهای مفصل دارد تا رسیدیم به اداره لنج رفتیم و لیکن نبود برگشتیم در راه کالسکه فراوان بود یکی از آن ها بوقی (1) داشت به جهت خبردار کردن عاید بود. در کوچه ها هم تلمبه دارد، و زمین ها از قیر است و چرخ می درست کرده است که به قاطر بسته است و از تلمبه آبش می کنند و راه می رود، و آب پاشی می کند.

بعد این سید آقا را برد در قهوه خانه ای که لب شط بود. بعد معلوم شد که این قهوه خانه مال نصرانی ها است یک همدانی آن جا بود می گفت که امشب و فردا شب تیاره [تئاتر] هست این جا و دیگر توقیف [؟] است. گفتیم که چه کار می کنند؟ گفت: رقص و خیلی از بغدادی ها را هم از راه برده است و از هرکس دو قرآن می گیرند و شبی ده لیره هم به حکومت می دهد.

بعد من باز آمدم در اداره لنج که کاغذی که مال اوست بدهم، هنوز نیامده بود. نشستم تا آمد

ص: 74

دادم به او گفت: هر فرمایشی باشد از آقا حاضرم گفتم: کاغذ و تلغراف برای ما نیامده است؟ گفت: هنوز که نیامده است؛ می دهم بیاورند کاظمین [45] گفتم: ما در خانه آقا سید صالح هستیم بدهید آن جا و آمدم باز در قهوه خانه خدمت آقا. بعد آمدم برویم در گاری (1) که برویم کاظمین در بین راه چیزی که اهمیت داشته باشد نبود بعد آمدم در مسجدی که آن جا بود، دست و رو را آب بکشیم. این جا مدرسه ای هست بد نیست. در گاری نشستیم، یکی دو قمری می گیرند و بلیط می دهند بعد یکی می آید بلیط را پاره می کند دیگری می آید می گیرد تا رسیدیم این جا سید محسن ما را برد در قهوه خانه شربت و یخ خوردیم. این آدمی که از جهاز اسباب ها را آورده بود خیلی بی مزگی می کرد بعد به جهت آن که می خواستند در را ببندند آمدم زیارت، جای همه دوستان را خالی کردیم، و نایب الزیاره بودیم.

آمدم در خانه سید احمد هم که مدتی در اصفهان بود از خدمه کربلا. او هم بود؛ ناهار صرف شد. در سرداب خوابیدیم. بعد بیدار شده آمدم بالا دیدم دو نفر عسکر این جا هستند و تذکره ای که آن حکیم به ما داد می خواستند دادیم رفتند. خیلی رطوبت سرداب در من اثر کرده بود. بعد چای درست کرده خوردیم وضو گرفته می خواستیم برویم صحن نماز کنیم. چند نفر از اصفهانی ها آمدند خدمت آقا بودند تا اول غروب ما هم نماز را در خانه کردیم بعد رفتیم در صحن، سید واعظ منبر بود ما رفتیم در ایوان نشستیم تا مغرب نماز مغرب گزارده رفتیم در حرم، زیارت خواند آقا سید محسن آمدم بیرون من و آقا و سید احمد رفتیم بیرون که قدری راه رویم حاجی آقا ما را پیدا نکرده بودند. در صحن سه چراغ برق (2) هست، و بیرون صحن هم یکی که مال بلدییه است رفتیم تا رسیدیم به درب کاروانسرای حسین قلی خان والی کاروانسرا، خیلی عالی است و جلو او هم قهوه خانه و بلدییه است این کاروانسرا جای خوبی است و منزل های خوب هم دارد همه قسم آدم سید احمد اظهار کرد که در این قهوه خانه بنشینید، خیلی جمیعت بود. روی نیمکت نشستیم شربت آوردند خوردیم. یک چراغ برق هم این جا مال شهر

است. [46] یکی هم مال قهوه خانه هر محله ای یک چراغ دارد از بلدییه.

بعد قهوه خوردیم آمدم منزل حاجی آقا به خیال آن که ما راه را گم کرده ایم. حاجی خان

ص: 75

1- کلمه « گاری » حدسی است.

2- در اصل: برغ. همینطور مورد بعدی.

را فرستاده بودند عقب ما روی پشت بام شام خوردیم خوابیدیم خیلی هوا گرم بود. سحر بیدار شدم. توی صحن مناجات می کردند دوباره خوابیدم صبح بیدار شده، دیدم آقا رفته اند. حاجی آقا هم آقا سید صفی هم رفت من هم وضو گرفته رفتم در ایوان نمازگزارده، تا آقا بیرون آمدند. من رفتم زیارت خوانده آمدم خانه چای خوردیم سید احمد آمد گفت: سیدی را دیشب گرفتند بردند به جهت آن که مشروطه طلب بود و کذلک بعضی دیگر از کرمانشاهی ها را معلوم نبود که چه خبر است. مستبد را هم گفتند می گیرند. آلوچه، حاجی خان آورد، خوردیم. بعد آمدیم. پایین حاجی آقا سر قلیانشان شکسته بود یک سر قلیان خوبی خریده بودند. یک قران خیار خوبی هم خریده بودند.

حمودی آمد خدمت آقا بعد رفت. ما هم قدری تفنگدار را خواندیم، آقا خوابشان برد. بعد بیدار شدند. یک نفر از اصفهانی ها که در اصفهان مرافعه داشت و تمام نشده بود، خیلی صحبت از بعضی ترتیبات اصفهان شد بعد او رفت و ما ناهار خوردیم. آقا و حاجی آقا رفتند در سرداب و من به جهت رطوبت بیرون خوابیدم بعد بیدار شدیم چای خورده رفتیم برویم حمام. آقا دو عدد چپیه خریدند به جهت آدم ها رفتیم تا حمام این حمام مشهور به شیرین است، و خیلی خوب حمامی است، لکن شیرین نیست مگر یک حوض آب چاییده. بعد آمدیم بیرون. آقا رفتند خانه و من نماز نکرده بودم در ایوان نماز کردم تا مغرب باز نماز کرده، آقا هم آمدند، نماز کردند باز سید محسن آمد رفتیم در حرم زیارت خوانده، نمی دانم به بیداریست یا به خواب حاجی آقا و سید صفی رفتند امشب را بیکار ما هم آمدیم خانه. آقا سید محسن هم بود روی بام آقا سید محسن خیلی حرف می زد شام فرمودند بامیه و تماته بود. من که خیلی چلو با گوشت خوردم. بعد خوابیدیم [47].

هنوز خواب نرفته بودیم که در زدند. گفتیم کی است؟ گفتند: عسکر است آمده است به سراغ اصغر آقا و حاجی محمد گفتند به آن ها این اسم آدم این جا نیست، رفتند. و باز با آقا سید محسن آمدند باز همان جواب را دادند رفتند. ما خوابیدیم.

صبح بود بیدار شده وضو گرفته رفتیم در حرم نماز گزارده مشغول زیارت شدیم. بعد آمدیم منزل باز حاجی آقا نیامده بودند. چایی خوردیم یکی از هم محله ای های اصفهان آمد خدمت آقا صحبت از ایرانیان شد خیلی بدبخت شده اند. بارها گفته ام این جا غالباً ایرانی ها را

شرطه (1) نمی گذارند زیادتر از یک هفته بمانند، آن هم به چه ترتیب!

بعد باز یکی دیگر از اصفهانی ها آمد و آقای آقا میرزا ابراهیم سلماسی و یک طلبه دیگر که خود را جزو آقایانی که آمده اند کاظمینعلیه السلام می دانست باز صحبت از ترتیبات ایرانیان می کردند. در این بین آقای حاجی میرزا محمد حسین که دیشب رفته بودند آمدند. حاجی میرزا حسن اصفهانی که این جا بود خیلی صحبت از تجارت و غیره شد. بعد پسر حاجی میرزا کاظم طباطبایی آمد با یکی از آدم های جهاز سامره چون که می خواستیم برویم سامره، هنوز جهاز نیامده بود، لکن به جهت دادن بلیط و گرفتن جا آمده بود بعد قدری خوابیدیم، هنوز خواب نرفته حاجی خان ناهار حاضر کرده بود بیدار شدیم خوردیم آقایان رفتند در سرداب و من به جهت رطوبت در اتاقی که بالای سرداب بود و خنک هم بود خوابیدم.

عصری بیدار شده می خواستیم برویم بغداد سید محسن هم گوسفندی خریده بود به جهت نذری سه ساعت به غروب بود من و آقا و سید محسن و سیف الله رفتیم که برویم بغداد تا رسیدیم به خط، دیدیم گاری رفت باید نیم ساعت توقف کنیم با گاری دیگر برویم. توقف کردیم بعد از نیم ساعت دیدیم کارهایی که داریم دیر است صورت نمی گیرد برگشتیم خانه اول مغرب رفتیم در حرم بعد از نماز با آقا سید محسن زیارت خواندیم. بعد آقا سید صافی اظهار کرد خدمت آقا که برود یا بماند؟ آقا هم جواب دادند رفتیم خانه سید احمد هم بود، با حاجی میرزا محمد حسن و سید محسن، بعد دو تای آخر رفتند ما هم شام خوردیم خوابیدیم. صبح قدری دیر بیدار شدیم [48].

نماز در خانه کردیم بعد سید محسن آمد که بنا است آقا بروند در خانه حاجی میرزا محمد حسن و بیاید باهم برویم؛ من منزل را می دانم رفتیم آن جا چای و شربت صرف شد. خیلی صحبت از کلینته های بغداد و غیره شد که خیلی دخل دارد. بعد آمدیم زیارت بخوانیم و برویم بغداد. گوسفند را سید محسن کشته بود و قسمت کرده بود. زیارت خواندیم و آمدیم در گاری نشستیم من و آقا و سید محسن و سید احمد و حاجی خان رفتیم بغداد، اما بازارها چون که سبت [شنبه] بود و یهودی ها نمی آمدند مسلمان ها هم بالطبع بسته بودند تا رفتیم منزل لنج. خودش نبود، لکن نایب او یک فرنگی دیگر است بود و خودش شنبه و یکشنبه را می رود

ص: 77

1- شرطه، حدسی است.

نشستیم و خیلی ملول بودم که چرا زبان انگلیسی را تمام نخواندیم، چون که از اصفهان تا به حال تقریباً ده موقع بود که به کار به خورد آقا می خواستند تلگرافی به جهت ملک [التجار] بکنند، چون که چهارشنبه گذشته از بوشهر حرکت کرده بود. سید محسن هم اصرار داشت که اسم مرا هم ببرید و منزلشان را هم معین کنند منزل بنده تلگراف را اداره نوشت به این مضمون که «محض خواهش کلباسی، حاجی ملک التجار اصفهانی را پیدا کنید و از گرفتاری ها او را خلاص کنید و با جهاز لنج بیاید و منزل هم خانه سید محسن چراغچی کاظمینی».

توصیف بادبزنی نفتی و مکینه - ماشین - نایپ

اما این فرنگی که در اداره بود عربی را قدری می دانست لکن انگلیسی حرف می زد و مفسّر [مترجم] داشت. یک بادبزنی آن جا بود که به قوّت نفت می گشت. یک چرخ می بود، یعنی مکینه که به ترتیب حروف آدمی که پشت او نشسته بود دست می گذاشت و خودش می نوشت. بعد سه تا کاغذ سفید و دو تا سیاه گذاشت به جهت تماشا و هر سه تا را در آورد نوشته بود. پرسیدیم قیمت این چرخ چه قدر است؟ گفت: بیست و پنج لیره.

آمدیم باز در گاری نشستیم آمدیم کاظمین وقتی که آمدیم خانه حاجی آقا، کباب سیخ درست کرده بودند گفتند ناهار را آوردند خوردیم. آقای آقا سید صفی هم امروز رفته بودند بغداد منزل گرفته بودند بعد از ناهار خوابیدیم چهار ساعت به روز مانده بیدار شده من رفتم در سرداب چای خوردیم آقا خیلی از احوالات سابقه خودشان و غیر نقل کردند به جهت تذکار. بعد آقا سید احمد آمد. [49] بعد آقا میرزا محمد حسن. آمدیم بالا- نماز گذاشته، رفتیم سر شط به جهت گشت از طرف شط بغداد یک میدان راه هست تا رسیدیم. قهوه خانه کوچکی دارد یکی یک فنجان چای خوردیم رفتیم در آب خیلی آب خوبی است بیرون آمده دیگر قهوه چی چای نداشت آمدیم صحن نماز گزارده سادات خدام آمدند خدمت آقا که چرا سرکار تلگراف به ملک از بابت منزل کرده اید ملک مال ماست نه سید محسن. سید محسن هم روز وقتی که گاری می آمد رو به کاظمین گفت جهاز آمد و از گاری پیاده شد رفت بغداد. شب هم نیامد بعد زیارت، خواندیم آمدیم منزل سید احمد هم بود. شام فرمودند. قرمه

سبزی خیلی خوبی بود صرف شد آقا سید محمد رفت. ما هم خوابیدیم.

صبح باز دیر بیدار شدیم هوای صبح هم خیلی گرم بود بادی می آمد مثل آتش، رفتیم در صحن، آن جا هم باد خیلی گرمی می آمد زیارت خواندیم آمدیم خانه جهاز دیروز آمده بود. حاجی آقامیر هم آمده بودند از سامره جایی هم برای ما گرفته بودند. حاجی آقا میرزا امروز را وعده کرده بودند بیایند خدمت آقا چای صرف شد خیلی طول کشید. یک عربی آمد که نمد را آستر کند خیلی صحبت از راه مکه می کرد که عرب های حربی در راه صدمه می زنند. بعد او رفت و بنا شد وقتی که ما می رویم سامره، نمد را ببرد.

بعد میرزا علی اکبر آدم ملک آمد قدری نشست و رفت بعد آقای حاجی آقا مشیر که روز گذشته از سامره آمده بودند تشریف آوردند خیلی شکسته شده بودند. باز صحبت از امورات مملکت شد ایشان هم رفتند بعد ناهار صرف شد خوابیدیم باز بعد از چایی عصری آمدیم از طرف دیگر سر شط رفتیم در آب جهاز سامره هم این جا بود رفتیم حرم زیارت خواندیم آمدیم منزل می خواستیم اسباب ها را جمع کنیم به جهت آن که صبح برویم سامره نشد. شام صرف شد خوابیدیم

سامرا و زیارت عسکرین علیه السلام

صبح بعد از زیارت آقا خیلی عجله می کردند اسباب ها را جمع کرده، آقا رفتند منزل حاجی میرزا کاظم طباطبایی بعد آمدند به خانه و با هم آمدیم در جهاز، دو ساعت مانده بود که جهاز حرکت کند اما این جهاز چون که ملک مسلمان بود خیلی بی نظم بود. [50] مثلاً فرش بر می چیدند دعوا می کردند وقتی که ما آمدیم در محلّ جهاز دعوا شد دیروز هم یک شیعه ایرانی با یک عثمانی دعوا می کرد ایرانی فحش به ایران می داد! بعد از این که ساعتی ما نشستیم سید اسدالله بود خیلی جوشی با همه کس دعوا می کرد من جمله با آقای حاجی میرزا محمد حسین بعد از ساعتی جهاز صفیر کشید و سید احمد و سید محسن رفتند، و جهاز راه افتاد. ناهار خوردیم بعد خوابیدیم بیدار شده، کاپیتان چتی می خواست دادند. بعد از قدری وقت، چایی درست کرده خوردیم رفقای جهاز یک دسته از هندوستانی ها بودند زوّار بودند، من جمله از آن ها حکیم بود که شاعر بود و اشعار خوبی گفته است، و دیوان او هم -

کما نقلو - چاپ خورده است لکن غالباً به زبان هندیست چند شعر خواند یکی آن که:

یارم به سر مزارم آمد *** آخر مردن به کارم آمد

باز:

دست خواهم زد به دامن سکندر روز حشر *** زانکه لیلی زاده ای را رنگ مجنون کرده است

باز:

تو به کار کسی نمی آیی *** به کنار کسی نمی آیی

به چه امید می توان مردن *** به مزار کسی نمی آیی

باز:

بهار زندگی بر باد کردی *** قیامت ای دل ناشاد گردی

باز هندی:

اجماع براگر به امامت بانحصار *** خلوت ... خطبه غدیر (1)

باز هندی:

فرشته بر نگر محتاج بی تعلیم حضرت کی *** عدم بین جانشین بنگر ها سایه محمد کا

یعنی فرشته مگر محتاج بود تعلیم حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) را که در عدم جانشین شد از او، سایه او

باز عجمی:

ز لکنت می طپد ... (2) لالی گهربارش / شهید انتظار جلوه خویش است گفتارش

باز:

جان ز تن بردی دل جانی هنوز *** دردها دادی و درمانی هنوز

قیمت خود هر دو عالم گفته *** نرخ بالا کن که ارزانی هنوز

ملک دل کردی خراب از تیغ نار *** اندر این ویرانه سلطانی هنوز

خیلی آدم خوبی بود و درویش مسلک بود. بعد سید اسد الله آمد خدمت آقا و خیلی اظهار مشروطه طلبی می کرد تا اول غروب نماز

1- کذا. طبعاً به هندی و عجاتا نام مفهوم.

2- کلمه ای شبیه « بنذرك »

پرت بود و فکر می کردند هر چه پرسیدیم جهت اصلی معلوم نشد لکن می فرمودند از دست آدم ها است. بعد شام خورده خوابیدیم اما خواب نرفتیم از جهت آن که جهاز خیلی گیر می کرد به جهت آن که کاپیتان خیلی خوبی نداشت.

تقریباً یک ساعت به صبح مانده بود. جهاز [51] رسید. کاپیتان آمد، و سردار را صدا می کرد که ببیند... .. (1) آقا سید محمد ... بیرون آمدیم عرب ها مال آورده بودند به جهت زیارت به هزار زور و ماجرا یکی یک قران اجاره کردیم سوار نشده پشیمان شدیم، به جهت آن که استخوان می رفت در بدن انسان رفتیم تا رسیدیم لکن در بین راه پیاده شدیم تا رسیدیم این جا از همت میرزای مرحوم آباد شده است. (2) زیارت خوانده برگشتیم، آمدیم دو ساعت و نیم جهاز ایستاده بود. نماز کردیم. جهاز حرکت کرد چای درست کرده خوردیم. بعد از یک ساعت خواستیم قدری بخوابیم بعد بیدار شده باد زیادی می آمد. پرده ای روی جهاز باز کردند آفتاب می تابید لکن باز هوا خوب بود ناهار خورده خوابیدیم. حاجی آقا رفتند پایین در سایه، لکن ما سایه بان درست کردیم و خوابیدیم جهاز که می گشت آفتاب هم می می گشت، خواب نرفتیم از آفتاب

آمدیم پایین هفت ساعت به روز داشتیم. تقریباً حاجی آقا را بیدار کرده نشستیم. بعد چای درست کرده خوردیم در این بین گنبد سامره پیدا شد خیلی خوش وقت شدیم. اسباب ها را جمع کرده مهیا شدیم. کم کم رسیدیم

اسباب ها را بردند خانه شیخ خلیل ما هم در شط غسل کرده و آمدیم در حرم سید لطیف زیارت خوانده آمدیم بیرون نماز کرده زوار آمدند جلوی آن ها را می گرفتند و وجه می خواستند. بعد رفتیم در سرداب امام زمان و خدا فرج را نزدیک کند و قدری ما را بیدار کند. آمدیم خانه آقا پیش آمده بودند. خیلی اوقات تلخی کرده بودند با آدم ها، و خودشان فرش پهن کرده بودند نشستیم هندوانه خوردیم چای درست کردند خوردیم خانه خوبی بود. حاجی خلیل آمد درویش هم آمد قدری خوانندگی کرد بعد عربی آمد به او گفت برو، رفت. آن

ص: 81

-
- 1- چند کلمه در اثر درهم ریختگی مرکب ناخوانا یا کم خوانا شده است وضعی که در سطور اولیه بسیاری از صفحات اتفاق افتاده است.
 - 2- اشاره او به دوران اقامت میرزای شیرازی در سامراست.

عرب آمد و نشست چای خورد. بعد اظهار کرد که باید به قانون تازه اسم و رسم و کسب را بنویسید، بدهید. اگر بیست و چهار ساعت گذشت [52] ... دیم باید بیست و پنج لیره بدهیم. بعد رفتند و گفتند فردا صبح بنویسید. بعد آقا ... نصیحت کردند... .. خدا اثر دهد.

بعد رفتیم باز زیارت آقای آقا میرزا محمد تقی شیرازی. نماز جماعت در ایوان می کردند. جمعیتی بود. بعد از نماز رفتیم زیارت عسکرین را خواندیم آمدیم خانه؛ خیلی هوای خوبی بود. جای همه دوستان را خالی کردند و فکر می کردیم روی بام که آیا بیدار هستیم یا خواب بعد قدری صحبت از زمان مرحوم میرزای شیرازی شد و غیره بعد شام آوردند، خوردیم خوابیدیم. هوا خیلی خوب بود به حدی که کمی (1) خنک بود

صبح آمدیم پایین نماز گذاشتیم چای درست کردند خوردیم شیر هم، بچه ای آورد در خانه درست کردند خوردیم. بعد رفتیم در حرم زیارت عسکرین علیهما السلام را کردیم. بعد در سرداب آمدیم. در صحن قدری نشستیم. آمدند آسما را با اسم پدر و کنیت پرسیدند و نوشتند.

ملاقات با آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی

بعد آدم فرستادند آقا پیش میرزا [محمد تقی شیرازی] که من خود بیایم آن جا یا سرکار تشریف می آورید؟ جواب دامادشان داده بود که خودشان مشغول مباحثه هستند و شب را تشریف بیاورند. آمدیم خانه آقا سید اسدالله آمد که بیاید برویم خدمت میرزا رفتیم مشغول مباحثه بودند. بعد از فراغت خودشان خیلی کم حرف می زنند لکن بعد از تعارف کمی استفسار خبر از جنگ اعراب با بختیاری و قشقایی و سالار کردند جواب شنیدند که اعراب را حکمشان دادیم لکن باقی دیگر هنوز مشغول هستند قهوه و سیگار آوردند، کشیدیم. آمدیم منزل، ناهار صرف شد. سرداب پشته داشت بالا خوابیدیم حاجی آقا در سرداب. بعد بیدار شده چای صرف شد.

آخرین روز اقامت در سامرا

صحبت از رفتن نجف دفعه ثانی آقا شد. بعد رفتیم باز در سرداب، بعد در عسکرین، بعد

ص: 82

آمدیم خانه هندوانه خوردیم باز رفتیم زیارت چون که دو روز زیادت‌تر وقت نداریم باید ساعت به ساعت برویم به نیت تمام دوستان زیارت خواندیم. بعد باز رفتیم در سرداب، آمدیم خانه در پشت بام شام صرف شد خوابیدیم صبح بیدار شده رفتیم در حرم زیارت خواندیم آمدیم خانه چای صرف شد آمدیم سر شط رفتیم در آب [53] خیلی خوب بود.

بعد جا گرفته بودند در جهاز برای ما رفتیم به جهت دیدن مکان برگشتیم رفتیم در سرداب و بعد در حرم مطهر باز آمدیم خانه خیلی از خوانندگان خجالت می کشم، لکن چون که مقام نبود که بعضی وقایع را بنویسم بلکه صدمه می زدند عفو خواهند فرمود. قدری تفنگدار را خواندیم خیلی خوش مزه بود بعد ناهار صرف شد حاجی خان برای آقا سرداب خنکی پیدا کرده بود. رفتند دیدند و برگشتند زیرا که خیلی نم داشت باز رفتند در سرداب این خانه من هم بالا خوابیدم بیدار شده رفتم خدمت آقا چای صرف شد مع هندوانه باز رفتیم در حرم و سرداب خیلی خدمه اذیت می کردند سیدی آمد پیش من که شما پسر برادر حاجی میرزا عبدالمجید هستید؟ گفتم: من نیستم و حاجی آقا را نشان دادم، بعضی چیزها پرسید، و جواب شنید چون که سیگار ما تا این جا بود و از این جا تمام شد سیگارت خریدم و آمدم خانه. خدمه به جهت اخذ وجه آن جا تشریف داشتند. بندگی شد رد شدند.

ما هم باز آمدیم در حرم امّا حیف که نگذاشتند و کذلک سرداب، به حدّی که دو نفر تا نزدیک جهاز آمده بودند و التماس می کردند ما هم با حاجی خلیل و سید لطیف آمدیم در جهاز اسباب ها را هم عصری آورده بودند.

آقای میرزا محمد تقی شیرازی فرستاده بودند در سرداب آقا سید اسدالله را که من می خواستم دیروز را خدمت شما برسم و نشد و امشب را خیال کرده بودم. آقا هم معذرت خواسته، قدری در جهاز نشستیم و چای و قهوه صرف شد. شام فرمودند. بعد از آن خوابیدیم لکن دور جهاز جمعیت بود و در خود جهاز هم حضرات نسوان هندی ها خیلی زبان درازی می کردند به هر رقم بود خوابیدیم.

بازگشت به کاظمین

هفت و نیم از شب جمعه 27 جمادی الثانی 1330 گذشته بود که جهاز حرکت کرد، امّا جهاز

از کاظمین تا این جا یک شب دو روز می آید و برگشتن تقریباً چون که با آب و آتش می رود، هشت ساعت راه است

صبح نماز گزارده چای صرف شد. رییس هندی ها آمد خدمت آقا خیلی صحبت کردیم. او و محله او و شهر او را [54] پرسیدیم چنین گفت میرزا محمد سجاد علیخان بصاحب، وکتوریا استریت شهر لکنهو در این بین باز جهاز گیر کرد کاپیتان خدمه را می زد باز راه افتاد، اما غالباً گیر می کنند.

بعد قدری بنا شد بخوابیم بعد از خواندن تفنگدار لکن من به سختی خوابیدم که خوابم نمی برد. بعد بیدار شده باز قدری تفنگدار را خواندیم و بنده رفتم زیر چرخ در آب بعد نهار خورده خوابیدیم آقا قدری خوابشان برد لکن من و حاجی آقا تقریباً نیم ساعت افتادیم و خوابمان نبرد.

دیدیم کاظمین پیدا شد. آقا هم بیدار شدند آمدیم تا رسیدیم هنوز نرسیده بودیم آقای آقا سید احمد آمدند، پیاده شده رفتیم در آب آمدیم خانه دیدیم آقا سید علی المشهور به الوان آن جاست قدری صحبت شد آن وقت آقا سید علی پرسید از آقای حاجی تقی که از آقای آقا میرزا عباس و اخوی هاشان و اولاد و احفادشان چه خبر دارید؟ خوب هستند یا خیر؟ آقا گفتند: فلانی می داند جواب دادم خیلی اظهار تشکر می کرد از ایشان بعد سکنجبین با یخ خوردیم. بعد چای آن وقت بلند شدیم برویم بغداد رفتیم در گاری. آن وقت آقا سید مصطفی از خدام کربلا آمد در گاری بعد آقا سید عبدالحسین خراسانی رفتیم بغداد در اداره لنج خودش باز نبود قدری نشستیم آمد خیلی صحبت های خوش مزه می کرد. بعد آمدیم باز در کاظمین آقا سید حسن و حاجی عبدالحسین در بغداد ماندند به جهت ورود ملک [التجار اصفهانی] و سید صفی هم آمد در اداره لنج به جهت آن که اسباب های او را نمی دادند، چون که سمتی نداشت به توسط آقا می خواست بگیرد. اداره قبول کرد.

آمدیم کاظمین در خانه قدری ماندیم رفتیم در حرم زیارت خوانده بعد از نماز قدری راه رفتیم آمدیم خانه امشب آقا سید محسن بنا شده بود که از خانه او شام بیاورند. یک فنجان چای خورده، آقا سید مصطفی و آقا سید عبدالحسین و آقای آقا سید احمد هم بودند. شام صرف شد. جای همه خالی خیلی آقا سید محسن بالنسبة زحمت کشیده بود. بعد آقایان رفتند و ما

خوابیدیم پشه خیلی به من صدمه می زند

صبح بیدار شده چای صرف شد کاغذی که از کربلا و نجف به توسط آقا سید عبدالحسین از حاجی عمو و غیره رسیده بود با مطالعه خواندیم. بعد اسباب ها را بنا بود تجزیه کنند. آقا رفتند حرم و اسباب ها را ماها درست کردیم برگشتند با آقا سید مصطفی و عبدالحسین و آقا سید احمد بعد از چند ساعت من و حاجی آقا رفتیم حمام [55] درب صحن. خیلی خوب حمامی است.

بعد از بیرون آمدن از آب حاجی ملک آمد سر و چرک کردیم. بیرون آمدیم. آمدیم خانه آقا از خواب بیدار شده بودند. آقای حاجی آقا رفتند زیارت و من قدری تفنگدار را خواندم. آقا خوابشان برد من هم رفتم حرم زیارت کردم آمدم خانه ناهار صرف شد. خوابیدیم. بیدار شده، تقریباً پنج ساعت به غروب داشتیم اسباب ها را بسته بودند و می بردند. اسباب چای از علویه گرفتیم چای درست کرده خوردیم بعد من و آقا باز رفتیم حرم، در بسته بود. وداع کرده، آمدیم در عربانه عربانه چی خیلی فریاد می کرد از جهت زیاد بودن اسباب و نداشتن بلیط سید محمد که پسر کوچک از خدمه بود یعنی پسر خواهر سید احمد به هر رقم بود رفتیم و عربانه به راه افتاد. آقا سید محسن این جا خداحافظ کرد و رفت.

به سمت کربلا

عربانه چی خیلی سخت مال ها را می راند تا رسیدیم به بغداد این جا مال ها را عوض می کنند قدری ایستاد و به راه افتاده رفتیم تا محمودیه از بغداد تا محمودیه سه فرسخ است. اول مغرب بود رسیدیم. مال ها را عوض کرد. نماز خواندیم. چای خورده، یکی از عساکر آمد که امشب باید من سوار این عربانه بشوم و از این جا تا اسکندریه چون که راه قدری مخوف است، هرچه خواستیم او را مگذاریم سوار شود نشد با این که خیلی تنگ بود، چون که دو نفر در تو و سه نفر در بیرون که با عسکر، چهار نفر می شدند، سوار شدیم. آمدیم. الحمد لله خیلی خوش گذشت آقا سید احمد بیرون خواب می رفتند و سید محمد هم همه را در عربانه ذلیل کرده بود.

ص: 85

رفتیم تا رسیدیم به نزدیک مسیب (1) این جا یک عربانه ها افتاده بود، لکن الحمد لله کسی صدمه نخورده بود رفتیم تا رسیدیم این جا این طرف جسر عربانه ها را خالی می کنند، و اسباب ها را در عربانه دیگر آن طرف می گذارند پیاده شدیم حمال آمد اسباب ها را برداشتند، از این طرف به آن طرف تذکره خواستند دادیم رد شدیم رفتیم اسباب ها را در عربانه جا دادیم و شام پخته بود منزل خوردیم بعد سوار شده خیلی تعجیل می کرد اسب های خیلی بزرگ با قوه ای دارد عربانه چی نمی توانست جلو بگیرد. اسب ها می بردند.

در این بین مشهدی سیف الله گفت درب عربانه باز شد و حاجی خان افتاد. ما خیلی متزلزل شدیم چون که از عقب هم عربانه به تعجیل می آمد بعد به هر قسم بود، او را نگاه داشت. حاجی خان آمد سوار شد الحمد لله عیبی نکرده بود خودش گفت به خیال آن که اسب ها عربانه را می اندازند، [56] از این جهت جستم پایین بعد قدری آقا خوابیدند. چون که خیلی خوابشان می آمد.

خوابشان برد تا رسیدیم به مقبره عون علیه السلام. (2) این جا پیاده شدیم. نماز هم کرده بودیم. زیارت خوانده رفتیم تا رسیدیم دم گاری خانه آقای حاجی میرزا ابوتراب و بعضی دیگر آمده بودند من و آقا آمدیم به خیال زیارت و آقای حاجی میرزا محمد حسین با باقی دیگر مشغول اسباب بودند.

قدری که آمدیم آقای حاجی میرزا محمد حسین کلباسی عمو تشریف آورده بودند جلو. (3) بعد آمدیم حرم زیارت خوانده با این که بی وضو بودم لکن شوق نگذاشت نرم. بعد آمدیم خانه ای که کرایه کرده بودند.

روز یک شنبه سلخ (4) جمادی الثانی بود. خیلی از رسیدن به موقع خوش وقت بودیم. خیلی خانه خوبی بود که کما نقل در شهر کهنه این چنین خانه ای پیدا نمی شود. چای درست کرده بودند. خوردیم. آقای حاجی میرزا محمد حسین کلباسی هم بودند قدری بعد حاجی شیخ هادی

ص: 86

1- در اصل: مصیب.

2- مقبره عون جایی میان مسیب و کربلا قرار دارد.

3- شرح حال ایشان را بنگرید در خاندان کلباسی 170. ایشان تا سال 1332 - دو سال بعد از سفر آقای کلباسی - در کربلا بود و سپس به مشهد آمده در سال 1340 ق رحلت کرد و در دارالسیاده دفن شد.

4- روز آخر جمادی الثانی.

اصفهان‌آوردند با آقا مصافحه کردند بعد گفتند آقای کلباسی کجا تشریف برده اند؟ آقا گفتند: من کلباسی هستم، قبول نکرد و بعد از قبول می‌گفت که من خیال کردم که شما.... (1) باز اصفهان‌آوردند و رفقا می‌آمدند. کم‌کم نزدیک ظهر شد، رفتیم در سرداب هندوانه و انگور آقای حاجی آقا شیخ ابوتراب مهیا کرده بودند خوردیم بعد من و آقای حاجی آقا آمدیم خوابیدیم. تقریباً نیم ساعت داشتیم به ظهر، یک ساعت و نیم از ظهر گذشته بیدار شدیم. ناهار از خانه حاجی میرزا ابوتراب آوردند صرف شد جای همه خالی خیلی خوب بود. بعد خوابیدیم. بیدار شدیم. سه ساعت داشتیم به روز چای صرف شد حاجی میرزا عبدالله هم پیش از ظهر آمده بودند با آقا شیخ هادی، هنوز بودند. بعد آقا تشریف بردن حمام. آقا فرج آمدند. من خدمت ایشان بودم. حاجی آقا هم رفتند در آب نهر بعد من و آقای آقا فرج هم رفتیم در حوضی که آقا شیخ محمد واعظ ساخته بود بعد آمدیم زیارت خوانده برگشتیم خانه شام صرف شد. خوابیدیم. صبح بیدار شده رفتیم زیارت خیلی جمعیت بود نمی‌گذاشتند. بعد برگشتیم چای صرف شد.

ایضا در نجف اشرف در خانه شروع شد خداوند توفیق تمام کردن او را بدهد، زیرا که اگر تمام بشود نسخه ای است بی بدیل و نظیر فی 20 ربیع الثانی سنه 1333 (2)

ص: 87

1- در اصل سفید.

2- دو سطر اخیر مربوط به نزدیک به سه سال بعد از پایان گزارشی است که نوشته شده و چنان که در صفحه قبل دیدیم آخرین تاریخ سلخ یعنی روز آخر جمادی الثانیه 1330 است.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

